



دجال

پادشاه بی تاج و تخت



اثر: احمد تامسون

مترجمین: دکتر داود میر ترابی مصطفی خیراللهی کوهستانی

بِسْمِ تَعَالَى

دَجَال

پادشاه بی تاج و تخت

اثر: احمد تامسون

سخنی از: شهلا المعی

مترجم:

مصطفی خیراللهی کوهانستانی

دکتر سید داود میرترابی

سرشناسه: تامسون، احمد Thomson, Ahmad

عنوان و نام پدیدآور: دجال، پادشاه بی تاج و تخت / اثر احمد تامسون: سخنی از شهلا المعی؛ مترجم داود میرترابی، مصطفی خیراللهی کوهانستانی.

مشخصات نشر: تهران: المعی، ۱۳۸۹

مشخصات ظاهری: ۲۳۲ ص

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۵۵۳-۴۴-۵

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Dajjal: The King Who has no clothe. 1986

موضوع: دجال

موضوع: اسلام - - قرن ۲۰ م

موضوع: آخرالزمان - - جنبه‌های قرآنی

موضوع: فراماسونری - - جنبه‌های مذهبی - - اسلام

شناسه افزوده: المعی، شهلا - مقدمه نویسنده

شناسه افزوده: میرترابی، داود - مترجم

شناسه افزوده: خیراللهی کوهانستانی، مصطفی، مترجم

رده بندی کنکره: ۱۳۸۸ ۲۵۳ ت ۴/۲۲۴ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۸۱۰۰۴



دجال پادشاه بی تاج و تخت

اثر: احمد تامسون: سخن پایانی: شهلا المعی

مترجمین: دکتر سید داود میرترابی و مصطفی خیراللهی کوهانستانی

چاپ اول: تابستان ۱۳۸۹، انتشارات المعی

چاپخانه: دانش پژوه، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۵۵۳-۴۴-۵ ISBN: 978-964-7553-44-5

همه حقوق برای ناشر محفوظ است

قیمت ۴۵۰۰ تومان

دجال پادشاه بی تاج و تخت

می‌توان برای دجال سه جنبه در نظر گرفت. دجال از لحاظ فردی، دجال به عنوان یک پدیده فرهنگی - اجتماعی جهانی و دجال به عنوان یک نیروی نامرئی.

کلمه دجال در قرآن وجود ندارد. اما در مجموعه‌های مختلفی از احادیث از جمله دو مجموعه صحیح و مشکاة المصابیح و ریاض الصالحین در بخش‌هایی که مربوط به دوره ماقبل آخرالزمان است دیده می‌شود. روزی هنگام غروب حضرت محمد (ص) با گروهی از اصحاب نشسته بودند. قرص خورشید در حال غروب بود و به زودی پشت دیواری پنهان می‌گردید. پیامبر فرمودند فاصله بین نشستن آنها در آن غروب هنگام و آخرالزمان به کوتاهی فاصله قرص خورشید و لبه آن دیوار است. این ماجرا مربوط به چهارده قرن پیش است.

خداوند در قرآن می‌فرماید: کسی که در مورد زمان قیامت از او سؤال می‌شود به اندازه همان کسی که سؤال می‌کند می‌داند، همچنین خداوند می‌فرماید که تنها دانش ناچیزی در مورد آن ساعت به انسان داده شده است. هیچ کس دقیقاً نمی‌داند که چه زمان خواهد بود. اما، خداوند در قرآن می‌فرماید که شاید نزدیکتر از آن چیزی باشد که فکر می‌کنید. تا جایی که به شما مربوط می‌باشد، پایان این دنیا زمانی است که می‌میرید.

بسیاری از نشانه‌های آخرالزمان به وضوح در کتب حدیث ذکر شده‌اند و هر کس از نشانه‌ها در آفاق و انفس آگاه است این نشانه‌ها را می‌شناسد و وقتی ظهور می‌کنند آنها را تشخیص می‌دهد. تمام نشانه‌های آخرالزمان به

جز چهار نشانه اصلی هم اکنون ظاهر شده‌اند و به نظر می‌رسد که حتی این نشانه‌ها هم قریب الوقوع باشند.

نشانه‌هایی که هم اکنون ظاهر شده‌اند عبارتند از ساخته شدن آسمان خراش‌هایی توسط فقرا که مردم یا شکوه در آن زندگی می‌کنند؛ کنیزکی که بانوی خود را به دنیا می‌آورد که یکی از معانی آن این است که مادری که برده کار خویش شده کودکانی دارد که به حدی رشد کرده‌اند که غیر قابل کنترل شده‌اند و بر خانواده مسلط شده، حکومت می‌کنند؛ تعداد زنان بیش از مردان می‌شود؛ بسیاری از زنان دیگر کودکی به دنیا نمی‌آورند؛ همه گرفتار کار کردن می‌شوند طوری که نه تنها مردان بلکه زنان هم برای کار بیرون می‌روند؛ غذا فراوان می‌شود اما اکثر آن برکت ندارد؛ وقتی به کسی غذایی تعارف می‌شود قبول نمی‌کند؛ زمان کوتاه می‌شود؛ بسیاری از مردم سنگدل و بی‌عاطفه می‌شوند؛ جنگ و کشتار مردم بیشتر می‌شود. زنانی می‌آیند که چنان لباس می‌پوشند که گویا پوست دومشان است؛ تلاش می‌شود که بیابانها سرسبز شوند، مردمانی می‌آیند که سعی می‌کنند تعادل طبیعت را تغییر دهند و در چرخه‌ها و فرآیندهای حیات مداخله می‌کنند و سرانجام خورشید از مغرب طلوع می‌کند که یکی از معانی آن این است که روش زندگی اسلامی توسط مردمانی که در جهان غرب زندگی می‌کنند پذیرفته می‌شود.

چهار نشانه اصلی باقی مانده عبارتند از ظهور فرد دجال، ظهور حضرت مهدی (ع) رهبر به حق مسلمانان که با دجال می‌جنگد، ظهور مجدد حضرت مسیح (ع) که تمام صلیب‌ها را خواهد شکست، تمام خوک‌ها را خواهد کشت، ازدواج می‌کند و صاحب فرزندان می‌شود، همراه با مسلمانان نماز می‌گزارد و دجال را نیز می‌کشد و ظهور یاجوج و ماجوج که طایفه‌ای هستند که در تمام دنیا پراکنده می‌شوند و ویرانی به وجود می‌آورند.

بدیهی است که دجال قبل از آنکه خودش به صورت یک فرد در زمین ظهور کند باید وجود داشته باشد و نظام خود را تثبیت کند، مردمانی که آن نظام را می گردانند همانان خواهند بود که هنگام ظهورش او را حمایت کرده و دنباله رو او می گردند. شواهد آن نظام و مردمی که آن را می گردانند، نشانگر وجود دجال به عنوان یک پدیده فرهنگی - اجتماعی جهانی و یک نیروی نامریبی است. نشانه های این جنبه های گسترده تر دجال که همان چیزی است که خود دجال آنرا مجسم خواهد نمود امروز بسیار واضح شده که نشان می دهد که خود دجال نیز به زودی ظهور خواهد نمود.

در اینجا برخی از توصیفات که در کتب حدیث از دجال شده اشاره می کنیم: دجال یک چشم مانند انگور له شده دارد. دجال می تواند در یک زمان در تمام جهان درک شود. دجال به شما آتشی نشان می دهد که شما را نمی سوزاند. دجال به شما آب نشان می دهد اما شما قادر به نوشیدن آن نیستید. دجال در مورد بهشت صحبت می کند و آنرا همچون جهنم جلوه می دهد. در مورد جهنم می گوید و آنرا چون بهشت نشان می دهد.

تمام این توصیف ها با ویژگی های رسانه های امروزی و به خصوص با شیوه بهره برداری از آنها مطابقت دارد. همچنین در احادیث، دجال به عنوان کسی که چشمان زیادی در دو طرف خود دارد و با گامهای بلند در جهان طی طریق می کند معرفی شده است. این توصیف با ویژگی های وسایل نقلیه عمومی امروزی مطابقت دارد. گفته شده که بر روی پیشانی دجال حروف KFR نقش بسته است. در دماغه برخی از جت های ارتش اسرائیل این حروف درج شده است.

حروف KFR حروف ریشه کلمه عربی کفر یا کافر هستند. کفر به معنی پوشاندن و نپذیرفتن است. کافر کسی است که حقیقت وجود را می پوشاند و این حقیقت این است که خدایی جز الله نیست (لا اله الا الله) و کافر کسی

است که پیامبرانی را که توسط خداوند فرستاده شده‌اند تا به انسانها نشان دهند که چگونه هماهنگ با آنچه در درون و برویشان است زندگی کنند و خداوند را بشناسند و ستایش کنند، انکار می‌کند. هنگامی که حضرت محمد (ص) می‌فرمایند که شما باید دانش را جستجو نمایید هر چند در چین باشد، در مورد علم به خدا یا حداقل علمی که منجر به رسیدن به الله می‌شود صحبت می‌کند. اگر دانش شما از تقوای الهی ناشی نشود شما غافل شده‌اید. تقوی الهی داشته باشید و خداوند به شما علم خواهد داد. کافر این را نمی‌پذیرد. کافر در نقطه مقابل مؤمن قرار گرفته است. مؤمن مسلمانی است که کاملاً ماهیت حقیقی وجود را تصدیق می‌کند و آموزه‌ها و سخن حضرت محمد (ص)، آخرین پیامبری که قبل از آخرالزمان توسط خداوند فرستاده شد را پذیرفته و از آنها پیروی می‌کند.

هم اینک باید آشکار شده باشد که نظام کفر و کفرانی که به آن نظام معتقدند و آنرا هدایت می‌کنند کسی نیستند جز دجال به عنوان یک پدیده فرهنگی - اجتماعی جهانی و دجال به عنوان یک نیروی نامرئی. فرد دجال هنگامی که ظهور می‌کند تجسم نظام کفر و غایت کفر خواهد بود و بنابراین بدیهی است کفرانی که آن سیستم را اداره می‌کنند او را به عنوان رهبر بر می‌گزینند. حضرت محمد فرموده‌اند که کفر یک سیستم است. نظام کفران دجال است. در واقع سه جنبه دجال به هم پیوسته و غیر قابل تقسیم هستند. به همین ترتیب، حضرت مهدی در هنگام ظهور تجسم اسلام و سنت حضرت محمد (ص) خواهد بود. هر چند باید بلافاصله تأکید کنیم که او در مقایسه با حضرت محمد همچون قطره‌ای از دریا خواهد بود. به این ترتیب بدیهی است که مسلمانان واقعی حضرت مهدی (عج) را شناخته و به عنوان رهبر خویش می‌پذیرند. حضرت محمد فرموده‌اند که مسلمانان یک تن واحد هستند.

کفر با اسلام در جنگ است و اسلام در جنگ با کفر. دجال با حضرت مهدی (عج) می جنگد، مهدی (عج) با دجال مبارزه می کند. حضرت مسیح که مصلوب نگردیده اما توسط خداوند به جهان غیب برده شده و فرد دیگری شبیه به او به جایش مصلوب گردیده است به این جهان باز خواهد گشت و دجال را خواهد کشت.

دجال موضوع نوشته های بسیاری در گذشته بوده است که به عنوان مثال در کتاب مقدس مکاشفه یوحنا و در نوشته های نوستراداموس پیش گویی هایی در باره دجال وجود دارد. مردمان بسیاری سعی کرده اند تا این پیشگویی ها را دوباره بر اساس وقایعی که در زمان حیاتشان رخ داده تفسیر کنند. معمولاً در این پیش گویی ها و تفاسیری که از آنها شده دجال به ضد مسیح تعبیر شده است. مشخص نیست که این پیشگویی ها یا تفاسیر آنها تا چه حد صحیح و قابل اطمینان هستند. احتمال زیادی وجود دارد که اجنه منشأ آنها باشند.

جن از آتش بدون دود آفریده شده است. آنها می توانند ما را ببینند اما تنها برخی از انسانها می توانند آنها را ببینند. ما از آب و خاک آفریده شده ایم. فرشتگان از نور خالص آفریده شده اند. فرشتگان نمی توانند مرتکب خطا و بدی شوند آنها نمی خورند، نمی خوابند و تولید مثل نمی کنند. آنها به طور مداوم خداوند را ستایش می کنند. و وسیله انجام فرآیند خلقت هستند. اجنه همچون آدمیان می توانند مرتکب کارهای خوب یا بد شوند. برخی از آنها مسلمانند، برخی کافرند و برخی هم منافق هستند. یعنی ریاکارانی هستند که می گویند مسلمانند اما در واقع کافر هستند. اجنه گاهی با انسانها ارتباط می گیرند و با دانشی که از غیب دارند از حوادثی که در آینده رخ می دهند خبر می دهند. بدیهی است که اگر نوشته های یوحنا رسول و نوستراداموس از طریق یا تحت تأثیر اجنه بد یا

شیطانی ایجاد شده باشد به طور کل غیر قابل اعتماد هستند چرا که بسیاری از اجنه که با افرادی که به جادوگری می پردازند یا با کسانی که با مدیوم‌ها ارتباط می گیرند مانوس هستند به ازای هر حقیقتی که می گویند چندین نیمه حقیقت و دروغ آشکار نیز به آن اضافه می کنند. با وجود این تردیدها و خطاهای محتمل، تنها راه نشان دادن قابل اطمینان بودن پیشگویی‌های یوحنا و نوستراداموس یکسان بودن آن چه گفته شده با آن چه سرانجام رخ می دهد خواهد بود.

احادیث معتبرترین منبع مکتوب برای شناختن دجال و وقایعی است که قبل و بعد از ظهور او رخ می دهند، هنگامی یک سند معتبر شناخته می شود که زنجیره نقل حدیث از کسی که خود شخصاً کلام پیامبر اسلام را شنیده یا دیده تا کسی که گفته آن فرد را به خاطر آورده و تا کسی که آن خاطره را مکتوب کرده معتبر و قابل اطمینان باشد. احادیثی که به صورت مکتوب ثبت شده‌اند تنها پس از بررسی دقیق توسط دانشمندانی که آنها را جمع آوری کرده‌اند، پذیرفته شده است، بر خلاف کتب مقدس یهودیان که اکثر محتوای آنها از منابع غیر معتبر بوده و نمی تواند به پیامبرانی منتسب شود که کلام و رفتار آنها در آن آورده شده است. خداوند در قرآن می فرماید که یهودیان و مسیحیان آموزه‌های اصلی پیامبران خود را تغییر داده و تحریف کردند و تناقض‌های متعدد در کتب مقدس شاهد کافی بر این حقیقت است.

به هر حال حضرت محمد (ص) فرموده‌اند که دانش تکه گمشده مؤمن است که هر جا آنرا بیابد تصاحبش می کند. مؤمن، مسلمانی است که نه تنها به خداوند معتقد است بلکه به طور واقعی و عملی در جریان امور روزمره خود به او اطمینان و یقین دارد. مسلمان ممکن است ضمن اینکه به خدا اعتقاد دارد هنوز به اعمال خویش هم متکی باشد. مؤمن برای موفقیت به

خداوند توکل می‌کند. محسن مسلمانی است که به یگانگی خداوند اعتقاد دارد و بنابراین تکیه بر غیر خداوند برای او غیر ممکن است. مسلمان، مومن و محسن همگی مسلمان می‌باشند اما دارای درجات مختلفی از علم به خداوند هستند. اغلب آنهایی که از خدا می‌ترسند کسانی هستند که دانش بیشتری نسبت به خداوند دارند، چرا که چنین ترسی تنها از چنین علمی نشأت می‌گیرد. حضرت محمد (ص) فرموده است هیچ کس بیش از او از خداوند نمی‌ترسد.

کسی صاحب دانش می‌شود که قلبش با انوار الهی خالص شده باشد با شفاف شدن دل، دانش آن افزوده می‌گردد. این دانش از جایی آغاز می‌شود که دیگر مکتوبات چیزی برای گفتن ندارند. کسی که قلبش خالص گردیده نشانه‌ها را در آفاق و انفس (که در واقع یکی هستند) تشخیص داده و درک می‌کند، دیدن نشانه‌های دجال به عنوان یک پدیده فرهنگی - اجتماعی جهانی و یک نیروی نامرئی ساده است که در واقع این شناخت تأیید و بسط اطلاعات به دست آمده از احادیث است. مؤمن، مسلمانی است که به خدا اطمینان دارد بخشی از این اطمینان، اعتماد به دیگران به خود و به تجربه خود از زندگی و به تفسیر خود از نشانه‌های موجود در آفاق و انفس است. این اطمینان وقتی کامل می‌شود که فرد خود را بشناسد چرا که هر کس خود را بشناسد خدای خود را شناخته و هر کس خدایش را بشناسد، آنچه را خدایش آفریده که جهان و هر آن چیزی است که در اوست را می‌شناسد و هیچ موجود پیدا یا ناپیدایی و هیچ امر عینی یا ذهنی نمی‌تواند با خداوند شریک باشد. هر کس این یقین و این علم را دارد محسن است.

خواندن با دیدن یکسان نیستند. مشاهده تأیید قوی‌تری است بر آنچه خوانده شده است. کتابها تنها می‌توانند آنچه را تا کنون ادراک شده و آنچه را که باید درک شود یا قابلیت درک شدن را دارد به شما یادآوری کنند. این

درک کردن است که اهمیت دارد نه ثبت آن، چه این ثبت کردن به شکل صوتی باشد یا تصویری بر روی کاغذ باشد یا سلولوئید. دیدن یعنی دانستن اما مشاهده و ادراک انواع مختلفی دارد.

هنگامی که در مورد دجال به عنوان یک نیروی نامرئی صحبت می‌شود، این نیرو به حلول موجوداتی از جهان دیگر که انسانها را تسخیر کرده‌اند اشاره دارد. این تسخیر مشابه همان است که گاهی اجنه انسانها و حیوانات را تسخیر می‌کنند. ممکن است که دجال به عنوان یک نیروی نامرئی واقعاً بتواند مانند اجنه بدون تسخیر کردن واقعی انسانها و حیوانات به شکل آنها ظاهر شود. اینکار با گرفتن شکل و هیكل آنها به جای تسلط بر آنها انجام می‌شود. ممکن است دجال به عنوان یک نیروی نامرئی چیزی نباشد جز گروهی از اجنه کافر. مشخص نیست که آنها از کدام جهان آمده‌اند. می‌دانیم که چندین جهان وجود دارد. خداوند در سوره فاتحه به عنوان پروردگار جهانها (رب العالمین) توصیف شده است. ابن العربی برخی از این عوالم را به چشم دیده و تجارب خود را در کتاب فتوحات المکیه توضیح داده است. او از شهرهای پهناوری نام می‌برد که فناوری‌های بسیار برتری نسبت به آنچه برخی از انسانهای زمینی این دوره به آن می‌بایست می‌کنند، دارا می‌باشند.

نشانه وقوع این تسخیر، مشاهده انسانها و گروه‌های انسانی است که همگی همانند یک تن واحد عمل می‌کنند چونان که هیچ کدام هویت منحصر به خود و جداگانه‌ای ندارند. هر چند همانند آدمیان به نظر می‌رسند اما رفتاری شبیه انسان ندارند و بیشتر شبیه روایات هستند. کتابها و فیلم‌های فراوانی که به این موضوع می‌پردازند تنها زائیده تخیل نیستند. آنها به واقعیتهای اشاره می‌کنند که هم اینک به وقوع پیوسته و تداوم دارد.

از آنجائیکه این جنبه از دجال به عنوان یک نیروی نامرئی در جهان غیب

است، درک مستقیم آن تنها برای کسانی که دسترسی به غیب دارند امکان پذیر است. هر چند حضرت محمد (ص) دارای چنین قدرتی بود، اما اشتیاقی به آن نداشت. تمایل به چنین علمی برای کسی که میل به درک مستقیم خداوند دارد مانع محسوب می شود. اما شواهدی که در جهان محسوس یعنی جهانی که توسط حواس درک می شوند وجود دارد نشان می دهد که این تسلط رخ داده و با مشاهده روش تغییر شرایط اجتماعی و فرهنگی در جهان ما به ویژه در این قرن و با بررسی نحوه زندگی امروزی می توان به آن پی برد. به عبارت دیگر، می توان با بررسی دجال به عنوان یک پدیده اجتماعی و فرهنگی جهانی، ویژگی های دجال به عنوان یک نیروی نامرئی را مشخص کرد هنگامی که به دجال به عنوان یک پدیده فرهنگی اجتماعی جهانی می پردازیم، می بینیم که تسخیر به خوبی در جریان است و به نظر می رسد که به زودی زمان ظهور فرد دجال نیز فرا خواهد رسید، چرا که نظام ها و کسانی که آن نظام ها را می گردانند که همان نظام کفر و همان نظام دجال است به وضوح به قدر کافی کنترل جهان را بدست آورده تا بتوانند او را به عنوان رهبری که همگی انتظارش را می کشند، منصوب نمایند.

طی صد سال گذشته، تغییرات شگرفی در زمین رخ داده است. گروه بندی های اجتماعی که قبلاً در تمام جهان گسترش داشت و اغلب آنها بر اساس الگوهای روستایی شکل گرفته بود که جمعیتی از خانواده هایی بودند که یکدیگر را به خوبی می شناختند و به یکدیگر کمک می کردند و با سایر جمعیت های روستایی تعامل داشتند، به سرعت فرسوده و مسخ گردیدند در شهرهای بزرگ امروزی، انسان به شکل فزاینده ای از خود، دیگران و خداوند بیگانه می شود. او همچون یک چرخ دنده در فرآیند تولید و مصرف است که وقتی در حال کار یا خواب نیست اغلب گرفتار یک

جستجوی کودکانه و ابتر برای ارضاء موهوم و غیر واقعی نفس خویش می باشد، بدیهی است که معمولاً زمان بسیار کمی برای تفکر و توجه به اینکه به کجا می رود دارد و هیچ گاه فرصت انجام دادن کاری برای شکستن الگوی رفتاری تکراری که در آن اسیر شده است را ندارد. با اینکه گروه بندی های اجتماعی امروزی از نظر اندازه شبیه جوامع روستایی است اما مراودات اجتماعی بین اعضاء آن از نظر صمیمیت و نزدیکی بسیار کمتر از قبل است. فرصت بسیار کمتری برای معاشرت با یکدیگر وجود دارد و اغلب وقت افراد صرف تماشای تلویزیون می شود. زمان کمتری برای با هم کار کردن گذاشته می شود و اغلب به تنهایی کار می کنند. برای کسانی که در این شرایط به دنیا آمده اند. همیشه این تغییر در شرایط اجتماعی مشهود نیست، بلکه چنین می پندارند که همیشه اوضاع به همین منوال بوده است. شاید تنها راه درک شدت این تغییرات مشاهده اتفاقی است که وقتی یک شرکت چند ملیتی تصمیم می گیرد، منابع طبیعی بخشی از جهان را که تا کنون غیر قابل دسترسی بوده استثمار کنند، رخ می دهد. در یک زمان نسبتاً کوتاه، اقدامات کسانی که شرکت را هدایت می کنند نه تنها روش زندگی مردمی که در آن ناحیه زندگی می کنند مختل می کند، بلکه منابع سنتی تأمین معاش آنها را نیز از بین می برد و بنابراین وجود نیروی کار ارزان برای انجام کار تولید شده توسط شرکت را تضمین می نماید. ناگهان هر کس یک شماره دارد و این چیزی را که پول نامیده می شود را می خواهد. نظم اجتماعی که قبل از آمدن معدن، کارخانه، چاه یا هر چیز دیگری وجود داشته است از بین می رود. تمام این کارها به نام پیشرفت و تمدن انجام می گیرد، اما در واقع سبک جدید زندگی که ناگزیر به تکنولوژی جدید و تمسخر دانش حقیقی پیوند خورده و کفار آنرا سواد و آموزش می نامند، نشانه پایان مراودات انسانی در آن منطقه است.

تغییر مهم دیگر در فعالیت اجتماعی که به وضوح با میزان اتوماسیون در هر گروه اجتماعی مرتبط است این است که هر چند در گذشته افراد جامعه به واسطه پرستش خداوند متحد بودند اما امروزه این عنصر اصلی وحدت اغلب در زندگی انسانها غایب است. در جهان غرب این الگوی پرستش به طور عمده بر اساس دین مسیح بوده است که مخلوط عجیبی از عقاید شخصی پولس، فلسفه یونان، بدعت‌های کشیشان، کوشش آنها برای مصالحه با قوانین کفر با هر وسیله‌ای و سرانجام مقادیر ناچیزی از آموزه‌های اصلی حضرت مسیح به شمار می‌رود. از آنجا که این الگوی پرستش با آنچه حضرت مسیح و پیروانش ارائه نمودند یکسان نیست. بدیهی است که نتوانسته و هرگز قادر نخواهد بود که ماهیت واقعی هستی را اثبات نماید یا به درک مستقیم خداوند منجر گردد. مردم ناگزیر این الگوی پرستش را رها می‌کنند. کافران به خاطر اینکه تمایلی به پرستش خداوند به عنوان بالاترین مقام ندارند و مؤمنان واقعی به خاطر اینکه متوجه می‌شوند که دین مسیحی که تبلیغ می‌شود تشابه اندکی با آموزه‌های واقعی حضرت مسیح داشته و براساس الگوی رفتاری او و پیروانش نیست و نمی‌تواند به شناختن خدا منجر گردد. ظهور شیوه صنعتی زندگی که گریز از الگوی پرستش مسیحیت را راحت تر ساخته موجب چند پاره شدن جامعه غرب گردیده است و هیچ آیینی را به الگوی پرستشی که هر چند تحت نام مسیح تبلیغ می‌شود اما تطابقی با آنچه در واقع عیسی آورده ندارد (و این دین واقعی مدت‌ها است که از بین رفته است) ترجیح نمی‌دهند.

جالب است یادآور شویم که برخی از نویسندگان، کلیسای معتقد به تثلیث در تمام شکل‌های گوناگونش را معادل ضد مسیح دانسته‌اند چرا که بسیاری از اصول عقاید آن نه تنها توسط انسانها بدعت نهاده شده بلکه به وضوح مخالف آنچه حضرت عیسی (ع) آورده می‌باشد و بسیاری از

آیین‌های آن از منابعی به جز شیوه زندگی مسیح و پیروانش آمده است. این دیدگاه با این واقعیت که کلیسای معتقد به تثلیث در قرون گذشته علیه تمام مسیحیان معتقد به وحدانیت جنگ بر پا نموده و آنها را از بین برده است، تقویت می‌شود. این مسیحیان معتقد به وحدانیت که در جستجوی پیروی از تعالیم اصلی عیسی و روش زندگی او بودند، عبارتند از نصرانیان نزاریت‌ها^(۱)، اسیونیت‌ها^(۲)، آریین‌ها^(۳)، آدوپسیونیت‌ها^(۴) پولیسین‌ها^(۵) و ایلومینیت‌ها^(۶) بسیاری از گوت^(۷)، که در جستجوی پیروی از تعالیم اصلی عیسی و روش زندگی او بودند. هنگامی که آخرین گروه از این مسیحیان معتقد به وحدانیت توسط انگلیزیسیون قرون وسطی و پس از آن انگلیزیسیون اسپانیایی از بین رفتند، تلاش کلیسای معتقد به تثلیث بر از بین بردن تمام پیروان دین محمد (ص) که به وحدانیت معتقد بودند متمرکز گردید و علیرغم شکست در این پروژه همچنان آنرا ادامه داده است. درجاتی از موفقیت که در این تلاش‌ها چه در زمان گذشته و چه هم اکنون نصیب کلیسای تثلیث گردید تنها به این خاطر بوده که با نظام کفر که همان نظام دجال است همدست بوده و البته این نظام همواره سعی داشته است عمل به یک اسلام زنده و پویا را براندازد و تخریب نماید. بنابراین واضح است که هر تناقض ظاهری بین علم‌گرایی و مسیحیت به شدت گمراه کننده و سطحی است چرا که هر دوی آنها از یک نظام مشتق شده‌اند که همان نظام دجال است. بدیهی است که باید بین آن مسیحیان معتقد به تثلیث که کاملاً آگاهی دارند که راه آنها راه عیسی نیست و مردمی که با اخلاص کامل آرزوی پرستش خداوند را دارند و کسانی که در اعتقاد به این نوع مسیحیت

Adoptionists-۴

Arians-۳

Ebionites-۲

Nazarenes-۱

Goths -۷

Illumnists-۶

Paulicians-۵

به عنوان آموخته‌های واقعی مسیح فریفته شده‌اند و کسانی که تا کنون شانس دستیابی به اسلام را که شیوه نبوی زندگی در این دوره است و به طور ذاتی همانندی قابل توجهی با شیوه زندگی حضرت عیسی (ع) و پیروان اصلی اش دارد، نداشته‌اند، تفاوت قابل شویم.

آنچه برای مسیحیان گفته شد برای یهودیان نیز صادق است. بسیاری از آنان که امروز خود را یهودی می‌نامند پیرو آیین حضرت موسی (ع) نیستند و در واقع تعداد زیادی از آنها حتی مدعی انتساب به بنی اسرائیل که موسی به سوی آنها فرستاده شد هم نیستند. بلکه آزادانه پذیرفته‌اند که آنها از اجداد دیگری منشأ گرفته‌اند. شاید یکی از مهمترین نیاکان این یهودیان غیر کلیمی مردمانی باشد که به عنوان خزران‌ها^(۱) شناخته می‌شوند و قوم کوچکی بودند که در ترکیه و جنوب روسیه کنونی می‌زیستند. رهبر آنها در قرن هشتم پس از میلاد به واسطه مسائل سیاسی دین یهود را پذیرفت تا مانع مغلوب شدن حکومتش در برابر مسیحیانی که از شمال به سرزمینش نزدیک می‌شدند و مسلمانانی که در جنوب قدرت می‌گرفتند شود. او به خوبی می‌دانست که این حرکت محافظت مشروعی در برابر کسانی که آنها هم خداوند را می‌پرستند به وجود خواهد آورد. نسل‌های بعدی خزران به خاطر مهارتشان در تجارت و مراودات اقتصادی هم اکنون در تمام دنیا پراکنده شده‌اند. روشی که آنها برای زندگی در پیش گرفته‌اند راهی نیست که موسی و پیروانش می‌پیمودند. دین واقعی موسی حتی قبل از آنکه حضرت عیسی به پیامبری برگزیده شود از بین رفته بود. به یاد خواهد ماند، عیسی، برای برپایی مجدد راه موسی بین بنی اسرائیل فرستاده شده بود، نه به اندازه ذره‌ای برای تغییر آن. حقیقت این است که کاتبان و ریاکاران،

۱- Khazars به کتاب خزران نوشته آرتور کستلر مراجعه نمایید.

آنهايي که برای خود در دین یهود مقام رهبانیت قایل بودند حتی به این که عیسی به آنها نشان داد که تا آن زمان تا چه حد از مسیر اصلی موسی منحرف گردیده‌اند نیز توجه نکردند و این موضوع مربوط به ۲۰ قرن قبل است گاهی اوقات خزران‌ها به عنوان سیزدهمین قوم اسرائیل تعبیر شده و برخی آنها را معادل یکی از چهار نشانه باقی مانده آخرالزمان یعنی ظهور یاجوج و ماجوج می‌دانند چرا که آنها در حقیقت یهودی هستند. ولی یهودی نیستند. اگر این مطلب درست باشد آنگاه شاهد این خواهیم بود که آنها کاملاً با ظهور دجال مرتبط هستند چرا که امروز بسیاری از آنها در مراکز مهم تصمیم‌گیری نظام‌های به هم پیوسته‌ای حضور دارند که با هم دیگر نظام کفر را که همان نظام دجال است، می‌سازند.

بسیاری مشتاقند که خاطر نشان سازند که آنچه در مورد مسیحیان و یهودیان گفته شد برای مسلمانان نیز صدق می‌کند، مردم بسیاری که خود را مسلمان می‌نامند پیرو راه حضرت محمد (ص) و پیروانش نیستند. این کاملاً صحیح است و تا حدی نشاندهنده موفقیتی است که نصیب مسیحیان و یهودیان شده است که برای تخریب و منحرف کردن کسانی که در جستجوی راه حضرت محمد (ص) و پیروانش بوده و هستند، تلاش می‌کنند.

یکی از روش‌های اصلی مورد استفاده نظام کفر برای از بین بردن اسلام زنده و پویا وارد کردن روشن کفر به کشورهای اسلامی در لفافه عبارات اسلامی است. امروزه تقریباً تمام سرزمین‌های سنتی مسلمان بر اساس قوانین نظام کفر اداره و حکومت می‌شوند نه بر اساس آنچه در قرآن آمده است. هر چند حضرت محمد (ص) فرموده‌اند که برخی از مسلمین از روش پیشینیان خود (که همان یهود و نصارا هستند) سریعتر از خزیدن سوسماری به لانه‌اش پیروی می‌کنند، اما ایشان همچنین فرموده‌اند که تمام

جامعه اسلامی گمراه نخواهد شد. امروز هنوز بسیاری از مسلمانان از همان الگوی زندگی پیامبر پیروی می کنند.

تفاوت اصلی بین یهودیان و مسیحیان با مسلمانان این است که یهودیان عبادت و نیایش انجام گرفته توسط موسی (ع) را نمی دانند یا انجام نمیدهند، مسیحیان روش عیسی (ع) را نمی دانند یا انجام نمی دهند ولی مسلمانان عبادت و راه حضرت محمد (ص) را می دانند و به آن عمل می کنند.

راه موسی (ع) و عیسی (ع) از بین رفته است. دین یهودیت و مسیحیت در زادگاه خود جعل شده و متداول گردیده است. این ادیان جزء لاینفک نظام کفر است که همان نظام دجال است. نظام دجال کاملاً در نقطه مقابل روش نبوی زندگی قرار گرفته است که نه تنها توسط حضرت موسی (ع)، عیسی (ع) و محمد (ص) آورده شده بلکه تمام پیامبران پیش از ایشان از زمان حضرت آدم که درود و سلام خداوند بر تمام صدو بیست و چهار هزار نفر آنان باد نیز به همان روش عمل می کرده اند.

سه الگوی اصلی گروه بندی اجتماعی در جهان وجود دارد. جوامع ساده ای وجود دارند که بر اساس فطرت یعنی در هماهنگی ساده با هستی اما بدون پیروی از الگوی نبوی برای پرستش خداوند زندگی می کنند. جوامع اسلامی هم در هماهنگی با هستی زندگی می کنند و هم خداوند را به همان شیوه ای که به حضرت محمد (ص) نشان داده است ستایش می کنند. و سرانجام جامعه کفار که نه در هماهنگی با هستی زندگی می کنند و نه آگاهانه خداوند را می پرستند.

البته، در حقیقت هر اتمی با قرار گرفتن در جای مناسب خود و نظم و هماهنگی سرتاسر هستی عظمت و زیبایی حیات دهنده و حیات گیرنده

هستی و تنها موجود واقعی یعنی خداوند را فریاد می زند. همانگونه که خواهیم دید به ویژه در قرن گذشته با گسترش نظام کفر که همان نظام دجال است الگوی زندگی جوامع کوچکی که بر اساس فطرت زندگی می کردند و جوامع اسلامی به طور قابل ملاحظه مورد هجوم و تخریب قرار گرفته است. به منظور درک ویژگی های این نظام که ظاهراً تجلی دجال به عنوان یک پدیده فرهنگی - اجتماعی جهانی و باطناً مظهر دجال به عنوان یک نیروی نامرئی است، لازم است که آنرا دقیق تر مورد بررسی قرار دهیم.

شیوه ای که نظام فعلی کفر توسط آن اداره و کنترل می شود استفاده از یک حکومت به شدت متمرکز شده است. پیشرفت فناوری به ویژه در حیطه ارتباطات و حمل و نقل به همراه استفاده از سیستم های پیچیده رایانه ای برای ذخیره و بازیابی اطلاعات، کنترل همه چیز از یک نقطه را به واقعیت بدل نموده است. اکثر نظام های کفر، حکومت های پلیسی هستند. میزان کنترل و نظارتی که امروز از طرف حکمرانان بر مردم اعمال می شود نسبت به وضعیت یک قرن پیش متحیرکننده است، اکثر این کنترل به واسطه نحوه کار در جوامع صنعتی امروزی ممکن گردیده است. نکته مهم این است که اغلب اشکال متعارف کسب و کارهای امروزی به شکل شرکت های بزرگ است که مالکیت خصوصی یا دولتی دارند و اغلب نه تنها در تمام ممالک کفر که در تمام جهان شعبه دارند. هر کس که در یک ساختار خاص کار می کند با روشی که آن ساختار اداره می شود، کنترل می گردد. مردم مجبور می شوند در کارهای روزمره خود مقررات شرکت را بر عقل سلیم و انسانیت، رجحان دهند. حتی در مورد علایق شخصی و مشاغل کوچک نیز مقررات شدیدی برای آنچه باید و نباید انجام داد وجود دارد.

همواره به افراد گفته می شود که این قوانین به مصلحت آنهاست اما هرگز به آنها این شانس داده نمی شود که زندگی بدون آنها را تجربه کنند. بدیهی است که معمولاً کسانی که حکومت های کفر را اداره می کنند کنترل شرکت های بزرگ را نیز در دست دارند. منتخبان و نخبگان اداره کننده کفار، نظام حقوقی و قانونی کفار را اداره می کنند که تمام زیر نظام های به هم پیوسته در نظام کفر را که نظام دجال است، با تعیین ترکیب آنها و باید ها و نبایدهای افراد درون آنها کنترل می کنند. این یعنی زندگی در یک حکومت کفر به شدت سازماندهی شده، استاندارد شده و قاعده مند است. اکثر گروه های اجتماعی معمول امروزی حول پیوند کاری متمرکز گردیده اند که شکل هر می دارد و به شیوه فرعونی اداره می شود. این حالت اقلیت را قادر می سازد که بر اکثریت حکومت کنند و اغلب بدون آنکه اکثریت متوجه شدت کنترل اعمال شده بر خودشان بشوند. تمام مؤسسات کفر به شکل یک بنگاه تجاری اداری می شوند چه این سیستم یک سیستم حقوقی باشد یا دولتی، کارخانه، دانشگاه، بیمارستان، رسانه یا هر نام دیگری داشته باشد.

تمام این بنگاه های برای دوام فرآیند تولید و مصرف که امروزه به برجسته ترین آیین کفر تبدیل شده فعالیت می کنند و بسیاری را گرفتار قوانین و مقررات بیشمار خود کرده اند این بنگاه ها توسط کارشناسان سیستم کفر اداره می شوند. کسانی که در حال حاضر کنترل حکومت های کفر را که جهان مدرن هم نامیده می شود، در دست دارند فرآیند تولید و مصرف را به عنوان روش ایده آل زندگی ترویج می کنند. البته تعجب برانگیز نیست چرا که آنها از این فرآیند بیشترین بهره را می برند و از فواید اقتصادی آن برخوردار می شوند.

مهاجرین هنگام برپایی فرآیند تولید و مصرف کننده در جهان سوم یا

کشورهای توسعه نیافته همیشه روش زندگی بومیان منطقه را تغییر داده‌اند. رویکرد اصلی همیشه ترغیب مردم به تولید بیش از میزان نیازشان بوده است. برای اینکار آنها مجبور شده‌اند که ساعتهای بیشتری نسبت به قبل کار کنند و زنان متقاعد شده‌اند که اگر تمام روز را در کارخانه کار کنند آزادی به دست آورده‌اند. برای اینکه کار موضوع جذابی به نظر رسد، به مردم پول داده می‌شود، اما فقط به اندازه‌ای که آنها را به آن وابسته کند و مجبور باشند برای داشتن آن به کار کردن ادامه دهند زیرا به اندازه‌ای که بتوانند پس‌انداز کنند درآمد ندارند. برای اینکه پول را به ارزشمندترین شیئی تبدیل نمایند مردم را متقاعد می‌کنند که به محصولات نیاز دارند که هرگز قبلاً نیازی به آن نداشته‌اند و به بسیاری از آنها هم واقعاً نیاز ندارند، وقتی شما مردمی دارید که به محصولات نیاز دارند، باید برای خرید آنها پول به دست آورند یعنی آنها مجبور می‌شوند که روش قبلی زندگی خود را رها کرده و به تولید محصولاتی پردازند که متقاعد شده‌اند که به آنها نیاز دارند و بنابراین برای خرید آنها باید پول پردازند.

به طور طبیعی افرادی وجود خواهند داشت که هر چند متقاعد شده‌اند که به محصولات و پول برای خرید آن احتیاج دارند، اما یا نمی‌توانند کار پیدا کنند یا نمی‌توانند به خود زحمت یافتن آنها بدهند و در عوض مرتکب جرم می‌شوند. این بهترین بهانه برای اداره‌کنندگان نظام کفر برای مطرح کردن سیستم حقوقی و قانونی شان است تا از کسانی که کار می‌کنند محافظت نمایند و همزمان کنترل خود را به جمعیت شاغل افزایش دهند؛ همچنین به معنی ایجاد شغل‌های بیشتر برای کسانی است که کارهای سیستم حقوقی کفر را انجام می‌دهند. که نه تنها شامل مأمورین اداری و دفتری می‌شود بلکه کسانی که باید ادارات و دادگاه‌ها و زندانها را برای مقابله با کسانی که قواعد این بازی را رعایت نمی‌کنند بسازند را نیز شامل

می شود. طبیعی است که جریمه‌هایی که در دادگاه اخذ می شود برای پرداخت هزینه‌های برپا نگاه داشتن تمام این ساختمانها و تأمین دستمزد مکفی برای کارکنان آنها کافی نیست بنابراین باید مالیاتهای بیشتری اخذ شود. این مستلزم فضای اداری بیشتر است، شغل‌های بیشتری برای گردآورندگان مالیات فراهم می آورد، که به این معنی است که مردم باید برای حفظ توانایی خرج کردن خود بیشتر کار کنند و به این معنی است که مردم سعی می کنند از پرداخت مالیات سر باز زنند که به معنی افزایش کار نظام حقوقی خواهد بود. با افزایش مالیاتها و کاهش ارزش پول قیمتها برای درآمد بیشتر بالا برده می شوند بدون اینکه کار اضافه تری انجام شود که نهایتاً باعث نارضایتی نیروی کار می شود. سیستم سعی می کند که وضعیت موجود را ساماندهی کرده و اصلاح نماید. در نتیجه قوانین بیشتری برای کنترل فعالیتها تصویب می شود، که خود به معنی کار بیشتر برای نظام حقوقی است. هیچ گاه این فرآیند تولید کننده مصرف کننده کاملاً تثبیت نمی شود. جمعیت شاغل گرفتار یک نظام بوروکراتیک از آنارشی سازماندهی شده می شوند که در آن هم و غم آنها نان شب است. با پیچیده تر شدن و متنوع تر شدن فعالیت سیستم تولید و مصرف در حکومت کفر، به ناچار مرحله‌ای فرا می رسد که هم اینک در کشورهایایی که می توان گفت این فرآیند از آن منشأ گرفته اتفاق افتاده است و آن چیزی نیست جز اضمحلال کامل.

این چرخه فعالیت خود تخریبی یعنی فرآیند تولید و مصرف کفر است که الگوی رفتاری بر اساس سبک زندگی نبوی را تخریب کرده است. امروزه میلیونها انسان در نظام کفر که همان نظام دجال است گرفتار شده اند و با اینکه بسیاری از آنها از آن خوشنود نیستند بعید به نظر می رسد قبل از فروپاشی فرآیند تولید و مصرف در غرب بیش از آنچه تاکنون اتفاق افتاده،

بتوانند اسلام زنده و پویا را درک کنند، بنابراین آنها برنامه‌ریزی شده‌اند تا باور کنند که زندگی بر پایه تولید و مصرف، مدرن و پیشرفته است در حالیکه زندگی بر اساس روش حضرت محمد، بدوی است.

فرآیند تولید و مصرف تضمین می‌کند که انسانها همچون کودکان رفتار کنند به کار شدید تشویق شوند و از بازی شان لذت ببرند و سئوالات ناجور نپرسند. بی خبری کسانی که این فرآیند را کنترل می‌کنند و کسانی که توسط آنها کنترل می‌شوند با این واقعیت مشخص می‌شود که آنها از ماهیت اصلی هستی و آنچه پس از مرگ رخ می‌دهد غافل هستند. آنها آنچنان زندگی را بدیهی می‌شمارند که گویا قرار نیست در آینده نزدیک بمیرند و فکر می‌کنند که وقتی سرانجام مردند در واقع به خاک تبدیل می‌شوند.

آنهايي که از آيين نبوي پيروي مي‌کنند که بر اساس پیام آشکار خداوند و وحی بنا نهاده شده نه بر اساس نظریه و آزمایش کافرانی که «خبره» نامیده می‌شوند می‌دانند که همه چیز از جانب خداست و به سوی او باز می‌گردد. آنها می‌دانند که از خدا آمده‌اند و به سوی او باز می‌گردند. آنها می‌دانند که پس از مرگ چه رخ می‌دهد: سؤال و جواب در قبر؛ زمان انتظار تا فرا رسیدن آخرت، زنده شدن مجدد موجودات در روز واپسین، رسیدگی به نامه اعمال، سنجش اعمال و امیال انسان، تصمیم‌گیری در مورد بهشتی و جهنمی شدن انسان و سرانجام رفتن به یکی از آنها. آنهايي که از آيين نبوي پيروي مي‌کنند نه تنها می‌دانند که پس از مرگ چه رخ می‌دهد بلکه می‌دانند که زندگی چقدر کوتاه است و بر همین اساس عمل می‌کنند. بدیهی است برای کسی که دیدگاهش بر اساس بهشت یا خدا شکل گرفته است، استعمار دیگران به منظور کسب قدرت و ثروت در این دنیا، کاری عبث و بیهوده است. این کار تنها برای کافران جذاب است زیرا آنها فکر می‌کنند که این دنیا تمام آنچه‌ی است که وجود دارد و بر اساس آن تلاش می‌کنند که

بهشت را در این جهان محسوس و زندگی دنیوی بسازند.

الگوی زندگی نبوی بر اساس پرستش خداوند شکل گرفته است. گاهی اوقات از پنج وعده نمازی که هر مسلمان در روز می خواند به پنج ستون روز تعبیر شده است. آنها روز شما را تضمین کرده و آینده شما را حفظ می کند. بدیهی است که کار لازم است چرا که فقط در بهشت هر وقت اراده کنید غذا به شما داده خواهد شد. اما، مؤمن بنده کار خود نیست و فقط بنده خدا است. برای مؤمن خیلی دشوار است که نگران رزق و روزی خود باشد زیرا می داند که خدا روزی رسان است، و هر کس که به یاد خدا باشد خدا به یاد اوست و هر کس خدا را ستایش کند خداوند او را تأمین می کند.

اقتصاد اسلامی بر اساس به اشتراک گذاردن داوطلبانه ثروت توانگران با فقرا بنا شده است. آنچه را که نظام کفر با وضع مالیاتهای سنگین و اقدامات بازدارنده جستجو می کند، جامعه اسلامی با اشتراک داوطلبانه به دست می آورد. اشتراک داوطلبانه تنها در جایی امکان پذیر است که ماهیت حقیقی هستی شناخته شده باشد. کسی که به او ثروت داده شده است می داند که اولاً ثروت از جانب خداست، ثانیاً اگر همانطور که دستور داده شده آنها با دیگران تقسیم کند اینکار به او کمک خواهد کرد تا به بهشت برود و ثالثاً اگر به خاطر حرص و طمع آنها با دیگران تقسیم نکند ممکن است او را به آتش اندازد. هر کس آرزوی دیدن وجه الله را دارد نیز می داند که باید از هر چه خدا به او داده انفاق کند. حضرت محمد (ص) روزی کنار کعبه به ابوذر فرمودند کسانی که خیلی ثروتمند هستند بیشترین خطر را برای رفتن در آتش دارند مگر آنهایی که مال خود را بین مردم قسمت می کنند. ایشان همچنین فرمودند صدقه سپری در برابر آتش است. دلیل آنکه جامعه اسلامی نیازی به نیروی پلیس یا زندان یا سیستم حقوق بازدارنده ندارد این است که ترس از آتش جهنم مانع بسیار بزرگتری برای

انجام رفتارهای ضد اجتماعی و خودخواهانه و امید به بهشت نیز انگیزه بسیار بیشتری برای انجام کارهای شایسته و سخاوتمندانه نسبت به بازدارنده‌ها و مشوق‌های مورد نیاز در حکومت کفر فراهم می‌آورد، اینان فکر می‌کنند که بهشت و جهنم مکانهای خیالی هستند که ساخته ذهن مسیحیان پیشین است و کشیشان فاسد با استفاده از آنها می‌توانستند مردم ساده را سرکیسه کنند.

حقیقت این است که هر چند ممکن است بهشت و جهنم مورد نظر مسیحیان که دیگر به آموزه‌های اصلی عیسی دسترسی ندارند هیچ شباهتی با بهشت و جهنم واقعی نداشته باشد و هر چند در گذشته برخی از مسیحیان فاسد ترس از جهنم و وعده بهشت را وسیله کسب درآمد از مردمان با تقوی تبدیل کرده بودند اما با این وجود بهشت و جهنم واقعیت دارند، شما به یکی از آن دو خواهید رفت. برای هر کس که توصیف بهشت و جهنم را در قرآن می‌خواند کاملاً واضح است که هیچکس به خاطر تحمل پذیر کردن زندگی این دنیا، زندگی پس از مرگ را در ذهن خود نساخته است چرا که احتمال رفتن به جهنم، احتمالی وحشتناک و هراس‌انگیز است و هیچ کس نمی‌تواند مطمئن باشد که کدامیک منزلگاه او پس از مرگ خواهند بود.

اتفاق اساس اقتصاد اسلامی و افزایش ثروت است چرا که هر چه را در راه خدا بدهید خداوند حداقل ده برابر آنرا به شما باز می‌گرداند. کافران سعی می‌کنند با گرفتن ربا از هیچ پول بسازند و وقتی که نرخ بهره خیلی بالا برود زمانی فرا می‌رسد که پول رایج آنها کاملاً بی‌ارزش می‌شود. مسلمان قرض الحسنه می‌دهد، و باقی کارها را به خدا می‌سپارد. یک کافر برای میلیونر شدن باید ظالم باشد در حالیکه یک مؤمن برای رسیدن به همین مرتبه از ثروت باید بخشنده و سخاوتمند باشد. نشان یک حکومت کافر

مالیات سنگین و انباشت سرمایه است در حالیکه علامت یکی جامعه اسلامی مالیات حداقلی به همراه انفاق داوطلبانه و بدون انباشت سرمایه است. روزی حضرت محمد (ص) فرمودند که اگر به ایشان کوهی از طلا به اندازه کوه احد داده شود اگر تا سه روز تقسیم نشود باعث شرمساری خواهد بود. حکومت کفر تلاش می کند تا توزیع ثروت را به نحوی ساماندهی و هماهنگ کند که موجب ناراحتی همه به جز طبقه حاکمی شود که از این نحوه توزیع سود می برند در حالیکه در جامعه اسلامی توزیع ثروت به طور طبیعی و بدون پیش بینی قبلی برای خوشنودی کسانی که به خدا ایمان دارند رخ می دهد.

مردم در جامعه اسلامی ارزش خود را در پرستش خداوند می یابند. خداوند در قرآن می فرماید: «جن و انس را خلق نکردم به جز برای اینکه مرا ستایش کنند» همچنین خداوند در بیان حضرت محمد می فرماید: «من گنجی نهان بودم و می خواستم که خود را بشناسانم، بنابراین جهان را خلق کردم». داننده، دانسته و دانش همگی یکی هستند. مردمی که در نظام کفر که همان نظام دجال است گرفتار شده اند. اینرا نمی دانند. آنها مقید شده اند که ارزش خود را در فرآیند تولید و مصرف بیابند و نظامی که آنها را اسیر کرده است را بپذیرند.

قبلاً توضیح داده شد که نظام کفر که همان نظام دجال است از نظام های به هم پیوسته ای تشکیل شده است. به منظور درک نحوه کارکرد این سیستم های به هم پیوسته، لازم است که به برخی از این نظام های با نفوذ نگاهی دقیق تر بیفکنیم. باید به خاطر داشت که ما نظام ها و سیستم ها را بررسی می کنیم و نه الزاماً انسانهای درون آن را.

در حالیکه بسیاری از مردم برای زنده ماندن کار می‌کنند، بسیاری هم برای کار کردن زنده‌اند نظام کارخانه‌ای کفر، یک نظام غیر انسانی و تحقیر کننده است. این نظام انسان را یک جزء ضروری و در عین حال قابل قربانی کردن در فرآیند تولید و مصرف می‌داند. توسعه اتوماسیون به این معنی است که انسانهای اداره کننده ماشین به طور فزاینده‌ای به تابع و مادون ماشین تبدیل می‌شوند. آنها مجبورند که از ماشین پیشی بگیرند. در کارخانه‌ای که بیست و چهار ساعته کار می‌کند، انسانها باید به منظور اطمینان از متوقف نشدن ماشین‌ها و به هم نخوردن جریان تولید به شدت منظم شوند. تنها راه زنده ماندن در این محیط این است که یا همانند یک ربات عمل کنند یا یک ربات باشند.

موفقیت در نظام کفر یا میزان کنترلی که شما بر دیگران اعمال می‌کنید و میزان کنترلی که بر شما اعمال می‌شود و مقدار پولی که در این فرآیند به دست می‌آورید مشخص می‌شود. هر چه محصول بیشتری به دست آورید، موفق‌تر هستید. هر چه شما بیشتر ایده‌آل غیر واقعی فرآیند تولید و مصرف را که در رسانه‌ها تبلیغ می‌شود و چیزی جز کسب بازارهای سودآور تا حد ممکن نیست را داشته باشید، اعتبار شما در بازی تولید و مصرف بیشتر می‌شود.

انسانها برای کارکردن آموزش می‌بینند نه برای درک خود و ماهیت هستی. بنگاه‌های آموزشی کفر نیز مانند کارخانه‌ها هستند. فقط محصول نهایی انسانی است که به تولید محصولات کمک می‌کند چه به طور مستقیم با کارکردن در کارخانه‌ها یا به طور غیر مستقیم با اداره کردن کارخانه‌ها یا کارکردن در یکی از زیر سیستم‌های به هم پیوسته که تبلیغ، توزیع، فروش و مصرف محصول نهایی را تضمین می‌کنند. سیستم آموزشی کفر تضمین

می‌کند فردی که برای کار در بخش دولتی یا خصوصی یا خدماتی تربیت شده، به نحوی برنامه ریزی شده که به جهان بر اساس هزینه زندگی، تعداد بیکاران و تولید ناخالص ملی بنگرد. سیستم رسانه‌ای کفر به همراه نظام آموزشی آن از این دور نمای اقتصادی حمایت می‌کند.

تنها راه اسیر نگاه داشتن انسانها در نظام تولید و مصرف، نگاه داشتن آنها در غفلت است. بر این اساس طی آنچه آموزش می‌نامند و توسط رسانه‌ها تنها اطلاعات انتخاب شده به آنها عرضه می‌شود و نه علم واقعی. آنها شرطی شده‌اند که آرزوی کاغذ پاره‌ها و دانستن چگونگی رایه بهترین موقعیت‌های ممکن در سلسله مراتب تولید و مصرف را داشته باشند. اگر شرطی سازی موفق نباشد، استفاده از نظام حقوقی کفر برای القاء شدیدتر ایده آل اصلی فرآیند تولید و مصرف بر فرد مورد بحث تقریباً اجتناب ناپذیر می‌باشد. معمولاً در دادگاه‌های کفر با کسی که سابقه کاری خوبی دارد و شغلی انتظار او را می‌کشد، با گذشت بیشتری برخورد می‌شود که به این عدالت می‌گویند. برخی از انسانها نسبت به این فرآیند بسیار مقاوم هستند که موجب می‌شود بخش زیادی از عمر خود را در زندان سپری کنند. به هر حال نتیجه یکسان است: فردی که به واسطه نهادینه سازی غیر مؤثر گردیده است.

اکثر انسانهایی که در نظام آموزشی کفر تدریس می‌کنند دارای علم واقعی که علم به حقیقت وجود یا خداوند است نیستند یا به خود اجازه نمی‌دهند که بخشی از آن سیستم باشند و بنابراین بخشی از فرآیند تولید و مصرف کفر هستند که همانطور که قبلاً ذکر شد تنها وقتی که خداوند و روز آخرت و بهشت و جهنم کاملاً به دست فراموشی سپرده شوند، گزینه‌ای جذاب به نظر می‌رسند. علاوه بر این علم واقعی رایگان است. وقتی از شما حق الزحمه‌ای گرفته می‌شود، می‌توانید مطمئن باشید که به خاطر پولتان

اطلاعات دریافت کرده‌اید که اکثر آن هم بی‌فایده است. اطلاعات مفید اطلاعاتی هستند که شما را به علم واقعی رهنمون می‌کنند. کسانی که علم واقعی دارند و آنرا به اشتراک می‌گذارند بابت آن پولی دریافت نمی‌کنند، زیرا می‌دانند که دانش آنها برای فروش نیست و می‌دانند که دانش آنها هدیه‌ای از سوی خداوند است که تنها به خاطر آنکه می‌خواسته‌اند و خدا می‌خواسته به آنها داده شده نه به خاطر آنکه بابت آن پولی پرداخته‌اند. تنها نوع پرداختی که برای کسب دانش واقعی ضروری است، پرستش خداوند و ترس از او و داشتن چشم‌داشت نیکو به او است. سرانجام، این علم تنها به واسطه فیض الهی و اگر خدا بخواهد به کسی تعلق می‌گیرد. شما با جستجوی این دانش آنرا به دست نخواهید آورد اما تنها وقتی هم آنرا به دست خواهید آورد که در طلب آن باشید. خداوند در قرآن می‌فرماید: «از من بترسید تا به شما علم دهم» و «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم» و «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم» خداوند صمد است، به هر آنچه از اوست نیازی ندارد. و تمام موجودات به او نیاز دارند. خداوند از هر چیزی که برای ما رخ می‌دهد آگاه و عالم است و بر همه چیز سلطه دارد. خداوند به هر کس که بخواهند علم عطا می‌کند و بخشش او عظیم است. نظام تولید و مصرف کفر برای منع کردن شما از کشف و درک حقیقت طراحی شده است.

امروزه، نظام دانشگاهی کفر به عنوان رأس نظام آموزشی کفر، یک تجارت بزرگ به حساب می‌آید. این نظام نه تنها فرآیند شرطی سازی کسانی را که باید کنترل فرآیند تولید و مصرف و سیستمی که فعالیت آنرا تعیین و تنظیم می‌کند و وجود آنرا ممکن می‌سازد را به عهده بگیرند، کامل می‌کند بلکه به دست آمدن سود خوبی را نیز تضمین می‌کند. همچنین تضمین می‌کند که کنترل‌کننده‌های آینده آن کشورها که توسط بنیانگذاران

فرآیند تولید و مصرف ایجاد شده‌اند بتوانند به نحو مناسبی برای تقویت آن فرآیند و حمایت از منافع استعمارگران حتی مدت‌ها بعد از آنکه این کشورها به اصطلاح مستقل شده و در ظاهر از کنترل اربابان کافر و استعمارگر قبلی خود رها شده‌اند، برنامه‌ریزی کردند. با این حقه جادویی استعمارگران وانمود می‌کنند که از کنترل بر این کشورها چشم‌پوشی کرده‌اند درحالی‌که در حقیقت همچنان به آن ادامه می‌دهند گاهی به این حالت استعمار نوین می‌گویند.

پنجاه سال قبل تعداد دانشگاه‌ها کم بود و آنهایی هم که وجود داشتند نسبتاً تعداد کمی دانشجو داشتند که هدف اصلی آنها نیز کسب دانش بود هر چند مسلماً این دانشگاه‌ها اساساً برای خدمت به فرزندان طبقه ممتاز طراحی شده بودند تا برای جانشینی خویشاوندان خود پس از مرگ آنها آموزش ببینند. با شروع فعالیت دانشگاه‌های جدید آنها در ابتدا ماهیت و اهداف و دانشگاه‌های قدیمی را حفظ کردند یا حداقل سعی کردند از آنها تقلید کنند. در طی ده سال پس از پایان جنگ دوم جهانی تغییر واضحی در سیاست ایجاد گردید. هر چند در گذشته نیز در هر مؤسسه‌ای که معلمان به رهنمودهای اصیل و پویای نبوی دسترسی نداشتند، امیدی به کسب دانش وجود نداشت. اما با این وجود هدف اصلی به شمار می‌رفت. در حال حاضر دو هدف جدید پدیدار شده است. هدف اول افزایش هر چه سریعتر تعداد دانشجویانی است که پول می‌پردازند، بدون توجه به این واقعیت که دیگر امکان ارتباط نزدیک و معنی‌دار بین استاد و دانش‌جو نخواهد داشت. هدف دوم هدایت مردم به سمت آنچه چیزی است که به اصطلاح دانش‌مندان و تأکید کمتر به مقوله‌ای است که هنر می‌خوانند. البته این اهداف در لفافه اصطلاحات مناسبی بیان می‌شود مانند آموزش شایسته، حق همه است یا تحقیقات برای امنیت اجتماعی و معشیت لازم است. در

واقع آنچه در نظام کفر آموزش نامیده می شود آموزش واقعی نیست در ضمن اینکه خیلی از تحقیقات انجام شده در این مؤسسات کافر در جستجوی چیزهایی هستند که یافت نخواهد شد. در دانشگاه های کفر پژوهش های بی فایده تشویق می شوند زیرا مردم را مشغول نگاه می دارند و به آنها شانس کسب شهرت و درآمد قابل توجه از هیچ را می دهند.

آنچه در ورای این تغییر سیاست که به وضوح پس از پایان جنگ جهانی دوم رخ داد قرار گرفته عبارت است از: یک جنگ قدرت که در پشت صحنه بین کلیسای مسیحی و کسانی که فرآیند تولید و مصرف را پایه ریزی کردند در گرفته است. کشفیات جنبش علمی در مورد ماهیت هستی به اندازه ای است که هر کس قدرت درک متافیزیک مسیحیت را داشته باشد می فهمد که این متافیزیک بیش از یک افسانه و کمتر از یک دروغ نیست. این متافیزیک بر اساس تئوری غیر قابل دفاع تثلیث بنا نهاده شده و هرگز توسط مسیح بیان نشده است و تا پنج قرن پس از عروج او به طور کامل تدوین نشده بود. نکته قابل توجه این است که حتی دانش اندکی که دانشمندان کافر بر اساس روش های پژوهشی خود به دست آورده اند با آنچه در قرآن است تأیید می شود چرا که قرآن حاوی تمام دقایق هستی است که توسط خالق آن بیان شده است.

به هر حال کشمکش اصلی در این جنگ قدرت بین مسیحیان و دانشمندان ستیز بین آنهایی نیست که ادعای شناخت ماهیت هستی را دارند، بلکه بین کسانی است که خواهان تسلط بر زمین و انسانهای موجود در آن هستند. هدف واقعی پشت این سیاست جدید تضمین شرطی سازی تعداد هر چه بیشتر انسانها است. نکته مهم این بود که تنها یک نوع مفهوم برای زندگی در دسترس عموم قرار داشت در نتیجه وقتی مفهوم زندگی از نظر مسیحیت از دیدگاه علمی مردود باشد بنابراین نوع علمی پذیرش

بیشتری پیدا می‌کند. هر چند بسیاری از مردم هنوز به خدا اعتقاد داشتند اما ابزاری در دست نداشتند تا این اعتقاد را با حقایق علمی آرایه شده یکپارچه سازند (که همان رهنمودهای نبوی ناب و پویا بود). بنابراین هر چند نوع علمی به وضوح تمام حقیقت نیست اما ظاهراً نمی‌توان آنرا انکار کرد و در ضمن از لغت جادویی پژوهش نه تنها برای نشان دادن این که هر چه تاکنون شناخته شده چیزهایی است که کشف شده، استفاده می‌گردد بلکه بر همین اساس ادعا می‌شود برای کشف این یافته‌ها پژوهش ضروری است. بر این اساس بود که دانشمندان می‌توانستند به تمام سئوالاتی پاسخ دهند که مسیحیان تا قبل از آن با گفتن اینکه آنها اسرار هستند یا تا وقتی ایمان دارید اهمیتی ندارند از پاسخ دادن به آنها فرار می‌کردند. بنابراین دیدگاه علمی به هستی که صاحب تفکر و تئوری بود مورد قبول گسترده جوامع غربی قرار گرفت. در حقیقت مسیحیان می‌دانستند که خدا وجود دارد اما نمی‌توانستند ماهیت هستی را توضیح دهند در حالیکه دانشمندان آگاهی کمی نسبت به ماهیت هستی داشتند اما نمی‌توانستند آنرا به خدا ارتباط دهند.

هنگامی که دیدگاه علمی در مورد ماهیت هستی و رویکرد علمی به هستی مورد پذیرش عام قرار گرفت. به ناچار مردمانی که از این رویکرد دفاع میکردند کنترل سیستم آموزشی کفر را به دست گرفتند. در حقیقت پژوهشی که مورد حمایت آنها بود عمدتاً در جهت توسعه نظام تولید و مصرف قرار داشت. موجودیت این توسعه به شرطی سازی یکسان هر چه بیشتر مردم وابسته بود. تنها با شرطی سازی مؤثر و گسترده مردم می‌شد کنترل بر جامعه را تضمین نمود. ضروری بود که در ذهن مردم رسوخ داده شود که معنی حیات در تولید و مصرف نهفته است. وقتی بعد از جنگ جهانی دوم تعداد دانشجویان به طور قابل توجه افزایش یافت، افرادی که در دانشگاه‌های کفر تدریس می‌کردند و آنرا اداره می‌کردند تغییر یافتند.

تدریس کنندگان قبلی یا بازنشسته شدند یا فوت کردند و کسانی که جایگزین آنها شدند یا معتقد به فرآیند تولید و مصرف و ایده‌های آن بودند یا کلاً از این فرآیند و هدف آن بی اطلاع بودند.

معدود کسانی که از تغییر ایجاد شده در رویکرد به زندگی توسط آنچه نظام آموزشی کفر نامیده می‌شود آگاه هستند و کسانی که مخالف آن هستند، نمی‌توانند مادامی که خواستار حفظ موقعیت، آبرو و درآمد خود در سلسله مراتب آموزشی کفر هستند، چندان با آن مبارزه کنند یا برای تغییر آن تلاش نمایند. در درون این سیستم هیچ راهی وجود ندارد تا آن‌ها بتوانند تغییری در آن ایجاد کنند چه رسد به اینکه پس از خروج از آن بتوانند کاری کنند. نظام کفر که همان نظام دجال است از نظام‌های به هم پیوسته‌ای تشکیل شده است که نظام آموزش کفر را چنان حمایت می‌کنند که هیچ کس نمی‌تواند تنها با مخالفت آن را تغییر دهد یا قطع یک یا دو سر از یک هیولای چند سر نمی‌توان او را کشت. در واقع کسانی که نظام کفر را هدایت می‌کنند میزان مشخصی از مخالفت را تشویق هم می‌کنند. چرا که اداره انسانها وقتی دو دسته می‌شوند و رویروی هم قرار می‌گیرند راحت‌تر می‌شود و علاوه بر این آنهایی که به راحتی با تغییرات سطحی و کوچک در سیستم که نمی‌توانند تغییری در جریان کلی بدهند راضی نمی‌شوند، اگر سعی کنند که به تنهایی تغییری در سیستم بدهند معمولاً تأثیری نمی‌توانند داشته باشند و نهایتاً فرسوده می‌شوند. اگر تعداد زیادی از مردم سعی کنند که با یکدیگر سیستم را تغییر دهند و احتمال موفقیت آنها وجود داشته باشد، معمولاً گرفتار نظام حقوقی و قانونی کفر می‌شوند. تنها کاری که لازم است انجام شود تصویب قانونی است که گروه آنها را غیر قانونی اعلام کند و بعد از آن هر کس که در آن گروه است به زندان خواهد افتاد.

با افزایش دانشجویان دانشگاه‌های کفر، تهیه ساختمانهایی برای

سکونت و آموزش به آنها ضروری می شود. ساخت یا تملک این ساختمانها منبع در آمد خوبی برای خیلی از مردم است و البته به استقرار هر چه بیشتر فرآیند تولید و مصرف هم کمک می کند با گسترش صنعت دانشگاهی کفر، این صنعت دارای خصوصیتی شده است که آنرا به الگوی نظام کفر تبدیل نموده است. به تدریج نظام دانشگاهی کفر به همراه دانشکده ها و پلی تکنیک هایی که به عنوان زیر شاخه های آن رشد کرده اند روز به روز بی هویت تر و بی معنی تر شده اند تا به وضع امروزی رسیده که به یک خط تولید دیگر در نظام کفر تبدیل شده است. رابطه بین معلم و دانش و محیط آکادمیکی که رابطه در آن بر قرار می شود، به نحوی گردیده است که حتی اگر معلمان بخواهند هم غیر ممکن است که انتقال دانش واقعی را در درجه اول اهمیت قرار دهند. ارقام آنچنانند و سیستم آن چنان است که تنها واکنشی که امکان وقوع دارد ارایه مقادیر هنگفت اطلاعات سازماندهی شده و بی معنی است که بسیاری از آنها بی مصرف بوده و هستند. هر چه انسان طوطی وارتر باشد باهوشتر در نظر گرفته می شود. خرد و فرزانیگی به واژه ای بی ارزش تبدیل شده است. سلطه گری نه تنها توسط نظام دانشگاهی کفر بلکه توسط مابقی نظام آموزشی کفر که مردم را برای نظام دانشگاهی آماده می کنند کامل شده است و امروزه نیز همچنان به کار خود ادامه می دهد.

دانشجویان دانشگاه های کفر امروزی تشویق می شوند تا در سیاستهای دانشگاه مشارکت کنند و بنابراین نقش غیر مؤثری در امور دانشگاه داشته باشند، بنابراین آنها می توانند در عین حالی که تسلیم شرایطشان شده اند از زیر بار فشارها رها شوند و سرانجام پس از دریافت کاغذ پاره ای که مدرک تحصیلی نامیده می شود و طی مراحل اداری مشاغلی را که به آنها وعده داده شده است در فرآیند تولید و مصرف بیابند. اکثر دانشجویان حتی

نمی‌دانند که شرطی شده‌اند یا ماهیت این شرطی شدن چیست. معدود افرادی هم که تشخیص می‌دهند چه رخ می‌دهد یا همراه آن می‌شوند یا دانشگاه را ترک می‌کنند، از کسانی که از این نظام خارج می‌شوند تعداد کمی می‌توانند بر این جبر فائق آمده بیدار شوند و به ورای فرآیند شرطی سازی کفر بنگرند و دانش حقیقی را بیابند. در واقع این یکی از ویژگی‌های سیستم کفر یا همان نظام دجال است که تا وقتی شما در آن هستید یعنی وقتی که ذهن شما تحت تأثیر شرطی سازی ناشی از آموزش یا رسانه‌ها است و این شرطی سازی غالب است فهم یک نظام جایگزین برای آن واقعاً غیر ممکن است. جهان بینی، یعنی مفهوم درک شده از زندگی که توسط نظام‌های آموزشی و رسانه‌ای کافر تولید و پرورانده می‌شود، چیزی به جز کفر نیست. تنها کسی که مجذوب این دیدگاه نیست و نظام کفر یا دجال را نپذیرفته است در موقعیتی است که می‌تواند ماهیت اسلام را درک کند و از آیین حضرت محمد (ص) پیروی نماید.

نظام بیمارستانی کفر در پنجاه سال گذشته به بخش مهمی از فرآیند تولید و مصرف تبدیل شده است. این سیستم برای نگاه داشتن مردم در شرایط مطلوب ایجاد شده است. بسیاری از بیماری‌هایی که با آن مواجه هستیم نتیجه مستقیم شیوه زندگی مردم است که به خاطر نحوه عملکرد فرآیند تولید و مصرف مجبور به زندگی با این شیوه شده‌اند. نظام کفر یا دجال بیماری‌های خود را ایجاد می‌کند و به این ترتیب برای کسانی که در نظام بیمارستانی کفر استخدام شده‌اند کار تولید می‌کند. نظام بیمارستانی کفر همانند یک تجارت اداره می‌شود. هر کس برای کاری که آنها انجام می‌دهند پول پرداخت می‌کند معشیت تعداد زیادی از مردم به بیمار شدن سایرین وابسته است و شیوه زندگی مدرن که نتیجه غیر قابل اجتناب نحوه عملکرد نظام مدرن تولید و مصرف است وجود تعداد کافی بیمار برای

مشغول نگاه داشتن نظام بیمارستانی کفر را تضمین می نماید و به این ترتیب برای افراد بیشمار دیگری که تجهیزات و داروهای مورد نیاز بیمارستانها و پزشکان را تأمین می کند نیز کار ثابت و سودآوری را تأمین می نماید.

توانایی نظام کفر برای تولید شغل های غیر ضروری و فعالیت های بی معنی در هر یک از جنبه های زندگی شگفت انگیز است. این موضوع کاملاً با شرایط موجود در جوامع ساده روستایی که بر اساس فطرت زندگی می کنند و جامعه متعادل مسلمانان در تضاد است. البته در این جوامع بیماری وجود دارد چرا که بیماری تظاهر عدم تعادل است و هر کس می تواند گاهی دچار عدم تعادل شود اما اولاً هم نه تنها افراد سالم از بیمار مراقبت می کنند بلکه می دانند چگونه از او مراقبت کنند و ثانیاً آنها به دنبال کسب در آمد از این کار نیستند از آنجائیکه این دو نوع جامعه در هماهنگی با طبیعت زندگی می کنند بنابراین می دانند که چه بخورند و چه نخورند و چون شیوه متعادل در زندگی دارند کمتر از جوامع کفر دچار بیماریها می شوند اگر قلب در آرامش باشد موجب می شود که بیماریهای ناشی از فشار عصبی، اضطراب و تنش ایجاد نشود. اگر غذای سالم و مفیدی خورده شود آنگاه بیماریهایی که از معده سرچشمه می گیرند که اکثر بیماریها اینگونه اند، به وجود نخواهند آمد. در یک کلام زندگی بسیار ساده می شود. زمانی مقداری داروی گرانقیمت از مصر برای حضرت محمد (ص) فرستادند. او آنها را با این پیام که روش او در زندگی داروی اوست و بهترین داروها نیز هست، باز پس فرستاد. ایشان آنقدر متعادل زندگی کردند که تنها بیماری عمده ای که دچار شدند زمانی بود که برخی سعی کردند ایشان را توسط غذا یا جادو مسموم نمایند. حضرت محمد (ص) فرمودند که اگر قلب سالم باشد آنگاه تمام بدن سالم خواهد بود و اگر قلب بیمار باشد تمام بدن بیمار خواهد بود. دل مرکز بدن است. دل وسیله ای است که فرد با آن

خود و خدا را می شناسد و هر کس خود را بشناسد خدا را خواهد شناخت. تمام اعمال ظاهری که با یکدیگر شیوه زندگی سفارش شده توسط حضرت محمد را می سازند اثری مفید و درونی بر قلب دارند. قلب آرامش نمی گیرد مگر با پرستش خداوند. تنها با یاد خدا دلها آرامش می گیرند. تنها راه پرستش و ذکر خدا در هر لحظه از زندگی پیروی از آیین محمد (ص) است. نظام بیمارستانی کفر نیز همانند نظام های آموزشی و صنعتی کفر همانند یک خط تولید عمل می کند. با افزایش اتوماسیون، غیر شخصی سازی نیز افزایش یافته است. کارکنان پزشکی به خاطر تعداد افراد زیادی که باید با آنها سروکار داشته باشند، مجبورند درگیر کار بیمارانشان نشوند. برخورد کردن با آنها به عنوان شیئی آسان تر از برخورد کردن با آنها به عنوان انسان است. از آنجائیکه اکثر افرادی که نظام بیمارستانی را مدیریت می کنند در دانشگاهها تربیت شده اند، معمولاً اکثریت آنها دانش پزشکی واقعی ندارند. بسیاری از مواردی که شفا می خوانند تنها بهبودی ظاهری هستند. به همان ترتیب که اساتید دانشگاه با ایده ها در سیستم های نظریه پردازی بازی می کنند، پزشکان نیز در درمان های خود روی داروها پژوهش می کنند. اغلب اوقات انسان چیزی بیش از یک موجود آزمایشگاهی نیست و هرگاه نتوان با آزمایش روی سایر حیوانات چیز بیشتر به دست آورد، آزمون نهایی دارو روی انسان انجام می شود. بهترین داروی آنها مراقبت محبت آمیز کادر پرستاری است.

پزشکان سیستم کفر مجبور به تجربه کردن هستند. زیرا آنها مفهوم حیات را درک نکرده اند. امروزه خیلی از پزشکان سیستم کفر حتی از علوم پایه که در کار پزشکی بسیار مهم هستند نیز آگاهی ندارند، تمام مواد از ترکیب چهار عنصر تشکیل شده اند که عبارتند از هوا، آتش، خاک و آب که این عناصر به ترتیب گرم و مرطوب، گرم و خشک، سرد و خشک، و سرد و

مرطوب هستند و بدن انسان از چهار عنصر خون، سودا، صفرا و بلغم تشکیل شده که به ترتیب گرم و مرطوب، گرم و خشک، سرد و خشک و سرد و مرطوب هستند. تمام غذاها خواص پزشکی خود را بسته به عناصری که از آنها تشکیل شده‌اند دارند که عبارتند از گرم، خشک، سرد یا مرطوب که به درجات و ترکیبات متفاوتی وجود دارند. وقتی در این عناصر عدم تعادلی ایجاد شود، بیماری به وجود می‌آید. می‌توان با مصرف غذاهایی که از نظر کیفیت مخالف کیفیت بیماری هستند و امتناع از غذاهایی که کیفیتی مشابه بیماری دارند، این عدم تعادل را تصحیح نمود. پزشکان سیستم کفر این موضوع را رد می‌کنند و می‌گویند که ابتدایی است. هومیوپاتی که یک روش طب مکمل است و بیماریها را به جای آنکه با مواد مخالف آنها درمان کند با مواد شبیه آنها درمان می‌کند نیز معمولاً توسط پزشکان سیستم کفر همین گونه تحقیر می‌شود. به همین ترتیب روش‌های باستانی مانند طب سوزنی که برای آزاد کردن جریانهای ظریف انرژی در بدن به کار می‌روند با شک و تردید نگریسته می‌شوند. در واقع عقاید پزشکان سیستم کفر در مورد این روش‌های دانش محور در درمان بیماریها تنها بازتابی از جهل و بی‌خبری آنها است.

نکته جالب این است که سیستم حقوقی کفر برای اطمینان از غالب بودن دیدگاه پزشکی کفر در درمان بیماریها، اشتغال به چرخه پزشکی را به جز مواردی که مدرک لازم از سیستم کفر دریافت شده باشد و عنوان آن قبل از نام فرد ذکر شود را غیر قانونی می‌داند. این رویکرد مشخصه نظام کفر در تمامی جنبه‌ها است. هر دیدگاه یا روشی که با هنجارهای کفر در تضاد باشد با غیر قانونی اعلام کردن آن توسط نظام حقوقی کفر قبل از آنکه به مرحله‌ای برسد که بتواند مؤثر واقع شود، آنرا بی‌تأثیر یا کم‌اثر می‌سازد. به محض آنکه عمل یا رویکردی به حیات بر ضد قانون پنداشته شود، تمام

نظام حقوقی کفر برای در هم کوبیدن آن بسیج می شود. عملاً در نظام کفر که همان نظام دجال است به شما این امکان داده می شود که اگر مخالف آن هستید بتوانید در مورد آن قضاوت کنید، اما هرگز به شما امکان تلاش فعال برای تغییر آنرا نمی دهد.

بسیاری از اعمال جراحی که در بیمارستانهای کفر انجام می شود غیر ضروری هستند و بسیاری از اعمالی که ضروری به نظر می رسند نیز برای مقابله با بیماریهایی انجام می شوند که به طور مستقیم ناشی از نحوه زندگی مردم در جامعه کفر هستند. اگر بیماران روش متعادلی در زندگی داشتند دچار چنین بیماریهایی نمی شود که مجبور به آمدن به اتاق عمل گردند. در این اتاقهای عمل نیز بسیاری از بیماران چیزی بیش از موجودی آزمایشگاهی نیستند. اجازه دهید بینیم این سیستم با بیمار چه کار می کند. یکی از توضیحاتی که در احادیث در مورد دجال آمده این است که دجال مردی را دو تکه می کند و به نظر می رسد که او مرده است. اما دجال او را دوباره به هم می چسباند و به نظر می رسد که او دوباره زنده شده است. این توصیف کاملاً با آنچه در بسیاری از جراحیهای انجام شده در نظام کفر و همچنین برخی از اختلالات روانی مثل اسکیزوفرنی که بدون تردید ناشی از شیوه زندگی در نظام کفر است، سازگاری دارد. به هر حال بسیاری از جراحان خوب اعمال جراحی بی ارزش زیادی انجام می دهند.

همان جهلی که در روش درمانی کارکنان پزشکی نظام کفر در بیماریهای فیزیولوژیک دیده می شود در مواجهه آنها با اختلالات روانی نیز وجود دارد. از آنجایی که آنها ماهیت هستی را نمی شناسند بنابراین ماهیت انسان را نیز نمی شناسند در نتیجه آنها نمی دانند که چگونه بیماریهای او را نیز درمان کنند. آنها هیچ دانش توحیدی ندارند. آنها نمی دانند که جهان و آنچه در آن است چگونه به وجود آمده که چگونه از بین می رود و در هر لحظه

بین تولد تا مرگ بر آن چه می‌گذرد. از آنجائی که آنها دیدگاه غیر پویایی نسبت به واقعیت دارند در نتیجه در مورد این که چه چیز طبیعی و نرمال محسوب می‌شود نیز عقیده غیر پویایی دارند، هر کس که با عقیده آنها سازگار نباشد را غیر طبیعی می‌دانند و بنابراین به شکل فیزیکی یا روانی به آنها حمله می‌کنند تا آنها را به مرزهای تعریف خود بازگردانند. از آنجا که در بهترین حالت آنها تنها عقیده‌ای جزءنگر در مورد کارکرد وجود انسان دارند به سطح رفتارهای بدوی برای ایجاد سکون و بی‌تأثیری در مغز به وسیله داروها و آرامبخش‌های قوی یا درمانهای با شوک الکتریکی یا برداشتن بخشی از مغز تنزل پیدا کرده‌اند. این واقعیت که آنها بر روی ذهن که یکی از اجزای درون سر است تمرکز نموده‌اند نشان می‌دهد که آنها کاملاً نکته اصلی را نادیده گرفته‌اند چرا که این قلب است که به توجه نیازمند است خواندن قرآن برای آرام کردن قلب و آرامش ذهن کافی است، بنابراین رویکرد روانشناسان کافر منسوخ و بی‌مصرف می‌گردد. دلیل آنکه بسیاری از مردم در جوامع کفر امروزی از درجات و انواع مختلف جنون رنج می‌برند، این است که آنها سعی می‌کنند تا حقیقت و ماهیت هستی را با سر درک کنند، در حالیکه تنها قلب می‌تواند به چنین درکی برسد. برخی قلب را به خورشید و سر را به ماه تشبیه کرده‌اند. ماه از خود نوری تولید نمی‌کند. نور ماه بازتاب نور خورشید است. وقتی که قلب با یاد خدا روشن می‌شود، عقل و خرد نیز روشن و منور می‌شود و قبل از آن تاریک است.

شاید بزرگترین اشتباه روانشناسان کافر حقیقت دانستن خود غیر واقعی است که در واقع وجود ندارد. آنها می‌گویند ما آن هستیم که فکر می‌کنیم هستیم یا آنچه فکر می‌کنیم که دیگران فکر می‌کنند هستیم. برای کسانی که دارای دانش واقعی هستند این خود غیر واقعی وجود ندارد. این خود تنها وقتی وجود پیدا می‌کند که یک واقعیت خیالی به آن داده شود در این

صورت هر چه را که شما تصور می‌کنید برای شما واقعیت به شمار می‌رود. اگر شما از تخیل و تصور کردن همه چیز دست بردارید، حیات و هستی متوقف نمی‌شود اما در عوض شما قادرید هستی را آن گونه که هست ببینید. به هر سو که بچرخید واقعیت وجود را می‌بینید. به هر سو که بنگرید چهره خداوند را مشاهده می‌کنید. عملاً خود غیر واقعی چیزی نیست بیش از استحکام بخشیدن به وقایعی که نور خود واقعی که همان نور خداوند است را تیره می‌سازد. پزشکان نظام کفر استحکام بخشیدن به وقایع را حقیقی جلوه می‌دهند نه آن نوری که تیره گردیده است و به همین خاطر است که آنها کافر هستند چرا که عمل آنها حقیقت را پوشانده است. واقعیت بخشیدن به آنچه غیر واقعی است و امتناع از حقیقت دانستن واقعیت وجود که خداوند است باعث می‌شود که روانشناس کافر در درمان بیماریها موفقیتی نداشته باشد. زیرا او هر چه کند تقریباً به ناچار بدون توجه به ماهیت واقعی طبیعت و در نتیجه خارج از هماهنگی و نظم است. آنچه روانشناس کافر به آن علاج و درمان می‌گوید عدم تعادلی است که بر عدم تعادلی سوار می‌شود. تیرگی است که بر تاریکی افزوده می‌شود.

پزشک مؤمن واقعی (بدیهی است که منظور ما مسلمانی نیست که در قرآیند آموزشی شرطی سازی کفر در زمینه پزشکی شرکت کرده و آنرا پذیرفته است) می‌داند که قبل از ظهور خود واقعی باید خود غیر واقعی خلع سلاح شود. این کار با تطهیر قلب شما که مرکز وجود شماست انجام می‌شود. این تطهیر با یاد خدا به دست می‌آید. این تغییر در قلب تنها با لطف و مرحمت خداوند رخ می‌دهد. این تطهیر و این تغییر درونی در قلب تنها در صورتی رخ می‌دهد که یک تطهیر و تغییر متناظر بیرونی در نحوه و الگوی رفتاری ایجاد شود.

تنها روش از زندگی که امروز این تطهیر درونی و بیرونی را امکان پذیر

می سازد، پیروی از حضرت محمد (ص) است. هنگامی قلب خالص می شود که فرد خود و خدایش را بشناسد که این دو یک شناختند. در واقع داننده، دانسته و دانش یکی است. برای کسب این دانش ضروری است که از تفکر دسته جمعی بپرهیزید. به عبارت دیگر هر کس به این دانش دست یابد نمی تواند در فرآیند شرطی سازی آموزش و رسانه ای کفر گرفتار شود زیرا این شرطی سازی تنها وقتی موفق است که فرآیند تفکر را مجذوب، کنترل و سپس برنامه ریزی کند. آنچه روانشناسان نظام کفر به عنوان طبیعی تعریف می کنند چندان واقعیت ندارد بلکه تعریف هایی اختیاری و به دلخواه هستند. سلامت کامل شهادت به وجود خداوند است و بالاترین حالت این شهادت در کسی که پیرو آیین نبوی است ظهور می یابد و کاملترین تظاهر این سبک زندگی در سنت حضرت محمد (ص) دیده می شود که اولین و آخرین پیامبر از سلسله پیامبران است. سنت او خود اثباتی بر دعوی اوست کسی که از او پیروی می کند از بدنی سالم و قلبی آرام و آسودگی خیال بهره مند است که توسط دانش حقیقی به دست می آید.

امروزه، بی خبری رهبران حرفه پزشکی نظام کفر با این حقیقت اثبات می شود که آنها درمانی برای بیماریهای روانی و جسمی ندارند و این بیماریها نتیجه طبیعی فرآیند تولید و مصرف و شیوه زندگی همراه آن است. آنها بیش از آنچه به ریشه و منشأ تظاهرات بیماریها تمرکز کنند بر خود بیماری تمرکز می کنند. از یک دیدگاه زندگی شبیه یک معادله شیمیایی است: مواد اولیه و شرایط مشخص موجب نتیجه ای حتمی می شود. اگر شما از شیوه زندگی کفر پیروی کنید شما در ناآرامی و آشوب به سر خواهید برد که به آتش (دوزخ) منتهی می شود. اگر شما از شیوه نبوی پیروی کنید در آرامش به سر خواهید برد و به بهشت رهنمون می شوید.

امروز قرآن تنها کتابی در جهان است که شامل تمام معادلات می‌گردد. قرآن حاوی الف تا یای حیات و هستی است و راهنمایی است که به شما نشان می‌دهد در هر موقعیتی چه کنید. حضرت محمد می‌فرماید که در قرآن شفا هست پس هر چه می‌خواهید از آن بگیرید.

کسی که قرآن در قلبش رخنه نکرده همانند بنایی مخروبه یا مرده‌ای است که در گور آرمیده است. از آنجائیکه پزشکان نظام کفر به قرآن دسترسی ندارند و در واقع اگر به آنها عرضه شود نیز آن را رد می‌کنند بنابراین بر اساس آزمون و خطا کار می‌کنند که آن را مسیر تکامل و پیشرفت می‌دانند. آنها ممکن است برخی از آنچه در قرآن آمده است را به تصادف دریابند و در حقیقت بسیاری از آنچه اساس پزشکی امروز نظام کفر را می‌سازد در گذشته از مسلمانان گرفته شده است که آنها نیز دانش خود را از خداوند و از پیروی از قرآن کسب کرده‌اند، اما پزشکان نظام کفر تنها می‌توانند دانش محدودی از آنچه در قرآن آمده داشته باشند چرا که از آنچه در قرآن آمده پیروی نمی‌کنند. آنها هیچ زمینه متحد و یکنواختی در دانش خداوند ندارند. شما تنها وقتی آنچه را که در قرآن آمده درک می‌کنید که آنرا تجسم کنید.

سیستم پزشکی کفر نیز مانند سیستم‌های آموزشی و صنعتی آن بر بهبودی و آنچه سودمند است تمرکز نمی‌کند بلکه تنها به پول می‌پردازد. این یک تجارت بزرگ است که برای شرکت‌های داروسازی بزرگ که دارو و تجهیزات را تولید می‌کنند کسب و کار ایجاد می‌کند و برای هزاران نفر که مردم را وصله پینه می‌کنند کار به وجود می‌آورد. امروزه، خیلی عادی است که بشنویم دانش آموزان پزشکی بیشتر در مورد درآمدهای زیادی که امیدوارند پس از گذراندن امتحانات و به دست آوردن مدارک لازم کسب کنند صحبت می‌کنند تا اینکه در مورد تعداد کسانی که امیدوارند مداوا کنند

یا از آن مهمتر ابزاری که با آن درمان می‌کنند حرف بزنند. سیستم پزشکی کفر یک بخش وابسته به فرآیند تولید و مصرف است. این سیستم پاداش‌های بزرگی برای کسانی که کاملاً شایسته باشند تضمین می‌کند. این سیستم نقش بسیار مهمی در اداره یکی نظام کفر که همان نظام دجال است ایفا می‌کند. این سیستم ارتباط تنگاتنگی با نظام آموزشی و حقوقی کفر دارد و به این ترتیب رهبران آن تأثیر به‌سزایی در نظام کفر دارند. صد سال قبل سیستم پزشکی کفر به این شکل امروزی وجود نداشت ولی طی دوره نسبتاً کوتاهی اعمال کنترل و تسخیر تکمیل شد.

سیستمی که ادامه کار سیستم‌های صنعتی، آموزشی و پزشکی کفر را ممکن ساخته و در حقیقت سیستمی که کارکرد تمام سیستم‌ها در نظام کفر را کنترل می‌کند، نظام حقوقی کفر است. نظام حقوقی کفر ارتباط بین سایر زیر سیستم‌های نظام کفر را ممکن می‌سازد. از اینرو این سیستم قلب نظام کفر یا همان نظام دجال است. نظام حقوقی کفر ساختار سایر سیستم‌ها در نظام کفر را تعیین کرده و آنچه را که باید انجام دهند و آنچه نباید انجام دهند را مشخص می‌کند و تضمین می‌کند که هر چه به عنوان جایگزین این سیستم خودنمایی کند با غیر قانونی کردن آن یا حداقل با محدود کردن شدید آن غیر مؤثر شود. همچنین نظام حقوقی کفر رفتارهای قابل قبول افراد در حکومت کفر را دیکته می‌کند بنابراین کنترل مؤثر بر اکثریت افرادی که در این حکومت زندگی می‌کنند تضمین می‌شود. هر کس فعالانه با نظام حقوقی کفر مخالفت کند بلافاصله خود را در زندان می‌یابد. عملاً نظام حقوقی کفر برای اطمینان از کارکرد بدون اشکال فرآیند تولید و مصرف به کار می‌رود.

پیامد غیر قابل اجتناب چنین حالتی، حکومتی پلیسی است که در آن

جامعه بر علیه خودش به دو نیم می شود و نیمی از دیگری تغذیه می کند. در حکومت کفر به نیروی پلیس قدرت و آزادی عمل فراوانی داده می شود. اصولاً اعضاء آن می توانند به نام قانون کارهایی کنند که برای دیگران خلاف قانون محسوب می شود. آنها برای انجام چنین کاری حقوق زیادی می گیرند. حتی اگر شهروندانی که مالیات می پردازند و این پول را فراهم می آورند و مورد ستم پلیس قرار می گیرند نخواهند که این مالیات را پردازند یا اصلاً پلیس داشته باشند. دلیلی که ارایه می شود این است که اگر نیروی پلیس نباشد، آشوب و بلوا ایجاد می شود. پاسخی که باید داده شود این است که آشوب در بین کافران ایجاد می شود نه در بین مسلمانان. روش اسلام متضمن این است که پیروان آن نیازی به نیروی پلیس ندارند چرا که هر کس پلیس خود است یک مسلمان به جای اینکه دیگران مراقب او باشند با این فرض که باید در برابر خداوند پاسخگوی اعمالش باشد به کردارش می نگرد. علاوه بر این ماهیت جامعه اسلامی به گونه ای است که ریشه ها و دلایل جرم محلی برای رشد و نمو ندارد در حالی که در جوامع غربی چنین نیست. همانند آنچه در زمینه پزشکی در جامعه کفر دیدیم در زمینه حقوقی نیز بسیاری از بیماریها و نواقصی که باعث مشغول کردن نظام حقوقی کفر می شود نتیجه مستقیم شیوه عملکرد نظام کفر یا همان نظام دجال و سبکی از زندگی است که مردم برای پیروی از آن شرطی شده اند. نظام کفر به منظور مشغول نگاه داشتن مردم و به منظور تولید پول، کارهای بی مصرف ایجاد می کند. البته برخی از پلیس ها مفیدند اما به هر حال انسانهای مفید همیشه وجود دارند.

متخصصین نظام حقوقی کفر پس از همقطاران خود در سیستم پزشکی یا حتی در حد ایشان باید دوره های آموزشی شرطی کننده شدیدی را قبل از کسب مجوز کار بگذرانند که عملاً یک فرآیند غربالگری است. با این کار

مانع می شوند کسانی که برای نظام کفر مضر و نامناسب هستند اطلاعات بیشتری در مورد عملکرد آن به دست آورند. بدیهی است که همانند نظام آموزشی و پزشکی کفر در نظام حقوقی کفر هم در کارکنان تغییر ایجاد شده است. این موضوع به خصوص با این حقیقت ثابت می شود که هر چند بر اساس سنت حقوقی گاه به گاه در این نظام از خداوند نام برده می شود اما به وضوح بسیاری از کسانی که کنترل سیستم قضایی کفر را بر عهده دارند از خدا نمی ترسند یا حتی به آن اعتقاد هم ندارند. چرا که اگر چنین اعتقادی داشتند به شیوه بسیار متفاوت تری عمل می کردند. در حقیقت روشی که در نظام کفر برای انجام یک دادرسی اعمال می شود تقلید کمرنگی از روز واپسین است. فردی که در مسند قاضی می نشیند و در مورد متهم تصمیم گیری می کند در بسیاری از موارد چنان عمل می کند که گویا خداست و اغلب کاملاً فراموش می کند که زمانی خواهد رسید که او به تنهایی در مقابل خداوند قرار خواهد گرفت تا پاسخگوی اعمال خود باشد.

با بررسی تغییرات ایجاد شده در نظام حقوقی طی صد ساله اخیر مشخص می شود استیلای نظام کفر بر جهان همواره در جریان بوده است. در حالیکه صد سال قبل قوانین بیشتر کشورهای که امروزه جزء حکومت های کفر محسوب می شوند بر اساس بقایای آموزه های مسیح (ع) و عقل سلیم بود اما امروزه قوانین به گونه ای طراحی شده که بی هیچ پروایی همه جا را کنترل و دستکاری نماید. گفته می شود که قوانین برای ایجاد جامعه ای عادلانه تر تصویب می شوند، اما در حقیقت اثر این قوانین به دام انداختن هر چه شدیدتر اکثر مردم در فرآیند تولید و مصرف است. باز هم از دکتین موزیانه تکامل برای متقاعد کردن مردم به اینکه سیستم حقوقی کفر در حال پیشرفت و بهتر شدن است استفاده می شود، این کار تا وقتی ادامه می یابد تا نهایتاً این سیستم متلاشی شده و در اثر وزن خویش

فرو ریزد. متخصصین نظام حقوقی کفر نیز همانند همقطاران خود در سیستم پزشکی ماهیت هستی و حقیقت را درک نکرده‌اند. آنها آنچه را حقیقت ندارد واقعیت می‌پندارند و از پذیرش حقیقت اصلی یعنی خداوند امتناع می‌کنند که باعث می‌شود آنها ندانند چگونه با حقیقت هستی روبرو شوند. تمام تلاش آنها در مهندسی اجتماعی بر اساس نظریه‌های سوداگرانه و ساختگی بنا شده است. آنها به هیچ امر مسلمی معتقد نیستند که باعث می‌شود فرضیات موجود در قوانین کفر هیچگاه واقعاً رنگ حقیقت به خود نگیرند، بنابراین به عنوان مثال توسعه قوانین کفر که با هدف تقویت حقوق بشر انجام می‌شود با افزایش چشمگیر در تحقیر و بد رفتاری با انسانها در تمام دنیا همزمان می‌شود که این بد رفتاری نیز در اثر تحمیل قوانینی است که با سیستمی کاملاً شبیه به نظام حقوقی که قوانین حقوق بشر را اختراع کرده تحمیل گردیده است. در واقع این قوانین حقوق بشر به منظور متقاعد کردن مردم به اینکه آنها یک نظام حقوقی عادلانه دارند تبلیغ می‌شوند نه برای اینکه واقعاً یک جامعه عادلانه ایجاد شود.

تنها درمان از هم پاشیدگی اجتماعی که امروزه در همه جا نمایان است و شیوه کارکرد نظام حقوقی کفر به آن کمک می‌کند دین اسلام است.

یکی از نتایج استعمارگری کفر این است که نظام کفر یا دجال و به ویژه نظام حقوقی آن را تقریباً در تمام کشورهایی که تا قبل از ورود استعمارگران بر اساس قوانین قرآن اداره می‌شدند، القاء کرده است. بنابراین در هنگام نگارش این مطالب حتی یک کشور نیز در جهان وجود ندارد که رفتار نظام کفر که همان نظام دجال است نباشد. به هر حال مطالعه تاریخ از دیدگاه قرآنی و نه از دیدگاهی که مورد علاقه نظام کفر است به روشنی نشان می‌دهد که هرگاه جامعه، کشور یا گروهی از کشورها از رهنمودهای پیامبران پیروی کرده‌اند، رشد و پیشرفت داشته و هرگاه از آنها رویگردان

شده‌اند دچار رنج و عذاب شده‌اند. همچنین مطالعه تاریخ از دیدگاه قرآن به روشنی نشان می‌دهد که در طول زمان مردم در هر کشور بین کفر و ایمان در نوسان بوده‌اند. زمانی اکثریت آنها کافرند و زمانی اکثریت آنها مؤمن‌اند و دوره‌هایی وجود دارد که بین این دو حالت متضاد قرار دارند. این الگو مطابق با ماهیت حقیقی هستی است که نشانگر اثر پویای صفات متضادی است که از یک منشأ یعنی خداوند سرچشمه می‌گیرد. از آنجائیکه اکثر افراد در جهان غرب برای قرن‌ها از راهنمایی‌های پیامبران تبعیت نکرده‌اند، بنابراین ظهور و ورود اسلام در غرب نه تنها درمان حکومت بیمار و کفرآمیز غرب است بلکه کاملاً اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. خداوند در قرآن می‌فرماید^(۱) که کلام خداوند هیچ تغییری نیست.

در پنجاه سال گذشته، شاهد افزایش چشمگیر در تصویب قوانین جدید و همینطور انبوه مقرراتی بوده‌ایم که بر اساس اختیاراتی که توسط همین قوانین داده شده صورت گرفته است. هیچگاه در تاریخ بشریت انسان تا این حد برای آنچه باید و آنچه نباید انجام دهد دارای مقررات نبوده است. افراد برای کوچکترین انحراف از آنچه بر اساس قانون هنجار نامیده می‌شود تنبیه می‌شوند حتی در شرایطی که به هیچ فرد یا اموالی هم آسیب وارد نشده باشد. دکترین مسئولیت حادثه به این معنی است که هر فرد را می‌توان در هر حادثه‌ای مجرم دانست حتی اگر تقصیری نداشته باشد و حتی اگر به نحوی عمل کرده که بر اساس عقل سلیم مناسبترین کار در آن شرایط بوده است. هر چه در کشوری قوانین بیشتری وجود داشته باشد تعداد مجرمین نیز بیشتر است. و هر چه تعداد مجرمین بیشتر باشد کسب و کار افرادی که در نظام حقوقی کار می‌کنند رونق بیشتری دارد و ثروت بیشتری نصیب آنها

۱ - سخنان خدا را تغییر و تبدیلی نیست (یونس، ۶۴)

می‌گردد. حتی در مواقعی که جرم یا آسیبی به فرد یا اموالی وارد می‌شود و فرد ایجادکننده آنرا جبران می‌نماید باز هم در معرض فرآیندهای حقوقی کفر قرار گرفته و تنبیه می‌شود. این نشان می‌دهد که قوانین کفر برای حفظ تعادل به کار گرفته نمی‌شوند بلکه به بتی تبدیل شده‌اند که اگر شکسته شوند باید سریعاً با مجازات عامل آن پاسخ داده شوند. نظام حقوقی کفر برای حفظ هماهنگی اجتماعی نیست بلکه برای حفظ نابرابری اجتماعی به وسیله فشار و سرکوب است. این سیستم طرفدار افرادی است که نظام کفر را کنترل می‌کنند و توسط آنها برای کنترل و اداره کردن مردمی که در این نظام گرفتار شده‌اند به کار می‌رود.

بسیاری از قوانین کفر که امروزه نافذ هستند تحت شرایط و در جامعه‌ای به وجود آمده‌اند که بین مردم هیچ اعتمادی وجود ندارد و بسیاری از مردم سنگدل شده‌اند، یعنی به جای کمک به دیگران به دنبال کسب منفعت از آنها هستند. در قرآن از این افراد به عنوان مظفین نام برده شده که به معنی کم‌فروشان و تقلب‌کنندگان است و به کسانی اشاره دارد که پیمانۀ کامل از دیگران می‌گیرند اما در عوض کم‌پس می‌دهند. قوانین برای کوتاه کردن دست آنها تدوین می‌شوند اما به محض تدوین قوانین متقلبین راه‌های گریز از آنها را پیدا می‌کنند که به این معنی است که باید قوانین بیشتری برای از بین بردن روزنه‌های کشف شده تدوین شود. از آنجائی که اغلب این خود متقلبین بالاترین مقام برای تدوین قوانین را بر عهده دارند هیچ جای تعجب نیست که آنها همیشه حفره‌هایی را در قانون برای همان تعداد خوشبخت محدودی که از وجود آنها مطلعند باقی بگذارند. با وجود این قوانین متعدد و همواره روبه‌فزونی، مواجهه با رویه قضایی موجود پیچیده‌تر می‌شود این رویه قضایی بر این مبنا است که در هنگام تصمیم‌گیری در مورد یک پرونده، تمام تصمیمات قضایی گذشته که با محوریت قضات انجام

می گرفته و شرایط مشابهی با پرونده فعلی دارد قابل استناد است. از آنجا که در جهان آفرینش هیچ موقعیتی دقیقاً دوباره تکرار نمی شود و از آنجا که تمام تصمیمات قضایی اتخاذ شده توسط قضات بر اساس پیش داوری و قضاوت تبعیض آمیز است، بدیهی است که این کار موجب می گردد قضات مجبور شوند تصمیماتی بگیرند که آشکارا ناعادلانه هستند چرا که این تصمیم بر اساس پرونده ای است که ممکن است سالها قبل زمانیکه زندگی و نگرشها و رفتارها با آنچه امروزه است تفاوت بسیار داشته در مورد آن تصمیم گیری شده باشد. تنها رویکرد این دکترین افراط در بازی با الفاظ و تقلب روشنفکرانه است که نهایتاً وقتی بر اساس آن در مورد حادثه مشابهی که بعداً رخ خواهد داد تصمیم گیری شود موجب سردرگمی و عدم اطمینان خواهد شد. نتیجه این قوانین، مقررات و تمام تصمیم هایی که در گذشته گرفته شده (و اغلب قوانین آن دوره با امروز بسیار متفاوت بوده است) شبکه پیچیده ای از بایدها و نبایدها است که همواره یا تغییر می دهند یا تغییر داده می شوند که تنها کارشناسان حقوقی کفر که تمام زندگی شان را در این ماریج سرسام آور گذرانده اند از نقشه آن باخبرند. در حقیقت امروزه این ماریج آنچنان بزرگ شده است که برای هر بخش آن باید تخصصی جداگانه گرفت تا زمانی برسد (اگر برسد) که تمام این اطلاعات بر روی نوارهای مغناطیسی ذخیره شود و محاکمه ها توسط کامپیوتر انجام شود. این پیچیدگی که با استفاده از یک زبان تخصصی و فرآیندهای پیچیده ایجاد شده است نیاز به متخصصین حقوق را ضروری ساخته و دریافت حقوق خوب برای مشاوره ها و خدماتی که در دادگاه ارائه می دهند را تضمین می کند.

این وضعیت کاملاً مخالف شرایطی است که در جامعه اسلامی ایجاد می شود. جامعه اسلامی به نظام حقوقی شبیه جامعه کفر احتیاجی ندارد.

هر آنچه نیاز است در قرآن وجود دارد. قرآن نیازی به تغییر دادن ندارد، چرا که برای هر وضعیت قابل تصور راهنمایی های لازم را دارد. قرآن هر آنچه را بیشتر قانونگذاران روشنفکر برای صدها سال به دنبال آن بوده اند را دارد. از آنجائی که محتویات قرآن در مورد رفتار افراد جامعه و شیوه ای که آنها امورشان را انجام می دهند ساده است بنابراین به اندازه فهم هر کس از آن بهره می برد. مردمی که در یک جامعه روستایی اسلامی زندگی می کنند از آنچه در قرآن است پیروی می کنند چرا که نمی خواهند کاری جز آن انجام دهند. با ترسی که آنها از خداوند و روز قیامت دارند و پیروی از آیین حضرت محمد و پیروان اولیه او، نه آنها تهدیدی برای کسی هستند و نه کسی آنها را تهدید می کند.

یکی از رازهای هستی این است که هر چه در قلب شما می گذرد در برابر شما در هستی ظاهر می شود. بنابراین چون فرد کافر در قلب خود اختلال و بیماری دارد در زندگی نیز دچار بیماری و اختلال می شود. سپس فرد کافر سعی می کند که با تغییر دادن زندگی در ظاهر و بیرون آنرا بر وفق مراد گرداند. اما چون همچنان اختلال در قلب وجود دارد، اقدامات انجام گرفته توسط فرد کافر تأثیری ندارد و فقط آن اختلال به شکل دیگری تظاهر می یابد. از آنجا که مسلمان کسی است در آرامش و صلح است و در قلبش آرامش دارد بنابراین آرامش در زندگی او نیز تظاهر می یابد. تنها راه تغییر دادن آنچه در قلب شماست پیروی از حضرت محمد و پیروان اولیه او در مدینه منوره است. مدینه توسط مردمانی منور شد که قلبشان با شناخت و عشق به خدا نورانی شده بود و به همین دلیل نیازی به سیستمهایی که مشخصه نظام کفر یا دجال است به خصوص نظام حقوقی آن نداشتند.

اسلام یک سیستم نیست، اسلام شیوه ای برای زندگی است و شما تنها وقتی مسلمان نامیده می شوید که از این شیوه پیروی کنید. کشورهایی که

تحت استعمار قرار گرفته و مطیع نظام حقوقی کفر و فرآیند تولید و مصرف شده‌اند را نمی‌توان تنها به این دلیل که بخش کوچکی از تعالیم قرآن در قوانین پارلمان آورده شده است دارای حکومت‌های اسلامی دانست. یک کشور مسلمان هیچ نیازی به یک پارلمان به سبک نظام کفر ندارد. قرآن قانون اساسی آن است. خداوند در قرآن می‌گوید هیچ اجباری در انتخاب روش زندگی وجود ندارد. وقتی شما می‌دانید از کدام راه بروید به سادگی از مسیری که باعث بازماندگی شما می‌شود احتراز می‌کنید. تنها مسلمان نامیده شدن کافی نیست بلکه باید مسلمان باشید که متضمن پیروی از اسلام و در صلح و مسالمت بودن با خود و جهان هستی است. حضرت محمد (ص) می‌فرماید مسلمان کسی است که دیگران از دست و زیانش در امان باشند. او می‌فرماید مسلمانان باید مانند دو دست باشند که یکدیگر را می‌شویند و شبیه تیرهای سقف باشند که یکدیگر را حمایت می‌کنند. ایشان می‌فرمایند شما مسلمان نیستید مگر اینکه آنچه برای خود می‌خواهید برای دوست و همراهتان هم بخواهید همچنین می‌فرمایند اگر شکمتان سیر باشد در حالیکه همسایه‌تان گرسنه است مسلمان نیستید. ایشان می‌گویند بهترین جنیه اسلام سلام کردن به کسانی است که می‌شناسید یا نمی‌شناسید و پذیرایی و اطعام میهمان است. اگر افرادی که در جامعه اسلامی زندگی می‌کنند چنین رویکردی به زندگی و یکدیگر داشته باشند، همانی خواهند بود که کافران به عنوان شهروند مطیع قانون توصیف می‌کنند. این کار تنها در جامعه‌ای میسر خواهد بود که مردم آن بر اساس پرستش خداوند زندگی کنند. همانطور که گفته شد در گذشته جوامع اسلامی همیشه متفرق بوده‌اند چرا که افرادش از آنچه در قرآن آمده دست کشیده و رویه غیر خدا آورده‌اند.

گناهان و جرایمی که توسط نظام حقوقی کفر تنظیم شده با آنچه پس از

مرگ رخ می دهد همخوانی ندارد. این فرمول تضاد واضحی با تعداد نسبتاً کم گناہانی دارد که در قرآن ذکر شده است. گناہانی که در قرآن به آنها اشاره شده است، فعالیت‌های ضد اجتماعی هستند که اگر آزادانه انجام شوند، اعتماد مورد نیاز برای زندگی هماهنگ اجتماعی را تخریب خواهند کرد. تعداد شاهدانی که برای مجازات کردن گناہکار لازم است به این خاطر است که در رخ دادن گناہ هیچ شک و شبه‌ای باقی نماند. این کاملاً با آنچه در نظام حقوقی کفر رخ می دهد در تضاد است در آنجا می توان فرد را با کوچکترین قرائن و امارات و تقریباً همیشه وقتی یکی از کارکنان پلیس می گویند که متهم در حال ارتکاب عمل مورد بحث دیده شده یا در اداره پلیس به انجام آن اقرار کرده، محکوم و مجازات نمود. پلیس مهارت بالایی در ثبت بازجویی‌های متهم یا رفتارها و اعترافات او دارد که این کار محکوم کردن او را هنگام دادرسی تضمین می نماید. در قوانین کفر قانون نانوشته‌ای وجود دارد به این مضمون که اگر بین دیدگاه پلیس از حوادث و دیدگاه متهم تضادی وجود داشته باشد، دیدگاه پلیس پذیرفته می شود. اگر این قانون نانوشته برخلاف این بود آنگاه بسیاری از متهمان تبرئه می شدند و در نتیجه نظام حقوقی کفر تا این حد به تجارت رویه پیشرفتی تبدیل نشده بود.

در سیستم حقوقی کفر مجازات و تنبیه مورد نظر است و انگیزه پشت آن تولید پول و بی اثر کردن کسانی است که اساس جامعه کفر را تهدید می کنند. از نظر تئوری مجازات به عنوان کیفر عادلانه‌ای در نظر گرفته می شود که توسط نظام حقوقی به نمایندگی از مابقی جامعه کفر بر فرد گناه کار اعمال می شود. حقیقت این است که اکثریت بالایی از مردم در جامعه امروزی کفر با قانون یا مجازات مجرمین موافق نیستند، اما این گروه همیشه توسط کسانی که قانون را به نام آنها و ظاهراً از طرف آنها اعمال می کنند به راحتی نادیده گرفته می شوند. در جامعه کفر مجازات برای بازداشتن دیگران از

دنباله روی کسی که مجازات شده است نیز به کار می‌رود. در حقیقت با استناد به مفهوم مبهمی که نظم عمومی یا حقوق حکومت نامیده می‌شود و در واقع حقوق و منافع طبقه حاکم را که بیشترین استفاده را از حفظ وضع موجود می‌برند حفظ می‌کند، می‌توان فردی را بسیار بیشتر از آنچه سزاوار آن است، تنبیه کرد تا دیگران به اندازه کافی از دنبال کردن راه او باز داشته شوند. از آنجا که مجازات برای حفظ وضعیت موجود است در نتیجه از یک دورنمای تحریف شده گرفته شده‌اند.

تعداد نسبتاً کم مجازاتهایی که در قرآن آمده است مسلماً جنبه کیفری و بازدارندگی دارند اما انگیزه اصلی که در پشت آن قرار گرفته این است که فردی که مستوجب کیفر ذکر شده در قرآن شده از عمل اشتباه خود آزاد گردد و به دنبال آن بتواند به بهشت رهنمون شود. در حقیقت از آنجائیکه فرد مسلمان از خدا می‌ترسد و اشتیاق به بهشت داشته و از دوزخ وحشت دارد احتمال این که مرتکب گناه کبیره شود خیلی کمتر است. در جامعه کفر اصولاً چنین پیش زمینه‌ای وجود ندارد. کافران نمی‌فهمند که هر کاری که انجام می‌دهند فرشتگان ثبت کننده و خداوند مشاهده می‌کنند و باید در روز قیامت پاسخگوی آن باشند. با وجود این غفلت کافران بسیار مستعدتر به انجام کارهای خلاف هستند و اگر دستگیر شوند نیز توسط نظام حقوقی کفر بدون توجه به آنچه در روز قیامت رخ خواهد داد با آنها برخورد خواهد شد. خداوند در قرآن می‌فرماید که کافران هم در این دنیا و هم در آخرت کیفر خواهند دید.

از آنجا که نظام حقوقی کفر به جز چند قانون معدود که از بقایای راهنمایی‌های پیامبران پیشین گرفته شده یا آنهایی که مطابق با قرآن است، متکی بر وحی الهی نیست بلکه بر خلاف وحی تنظیم شده است، از اینرو بسیاری از جرایمی که توسط نظام کفر تعریف می‌شوند تنها به این دلیل

جرم تلقی می شوند که مردمان غافلی آنها را تنظیم کرده اند که به آنچه خداوند به عنوان اعمال ناشایست ذکر کرده بی توجهند. حتی بسیاری از جرایم موجود در نظام حقوقی کفر بر اساس عقل سلیم هم نیستند و مطمئناً از خرد و حکمت ناشی نشده اند. آنها تنها به این دلیل به وجود آمده اند که نظام تولید و مصرف برای کارکرد مؤثر به مقررات بسیاری نیاز دارد و این قوانین تنها وقتی اجرا می شود که افرادی که آنها را شکسته اند مجازات شوند. اینها نتیجه مصلحت سیاسی است که ابزار ضروری برای اداره و کنترل کارآمد جامعه و نظام کفر یا دجال می باشد. باید به خاطر داشت که فرد غافل فردی است که فکر می کند می داند در حالیکه در واقع نمی داند. کارشناسان نظام حقوقی کفر نیز همانند همقطاران خود در نظام پزشکی کفر تعریفی موهوم و غیر واقعی از وضعیت طبیعی یا هنجار دارند. عملاً اگر شما همانند یک ربات در نظام تولید و مصرف کفر رفتار کنید، دقیقاً بر اساس تعریف این نظام طبیعی و هنجار تلقی می شود. هر کس که از هنجار قانونی نظام کفر که همان نظام دجال است خارج شود، به زودی با سیستم حقوقی کفر مشکل پیدا خواهد کرد. هر چه حکومت پلیسی کفر واقعی تر و ستم پیشه تر می شود، پیروی از هر گونه شیوه انسانی زندگی که جایگزین عملی آن هنجار باشد، بدون تحمل آزارهای روزافزون از طرف نظام قضایی کفر ممکن نیست. کارشناسان نظام حقوقی کفر که چهارچوب کاری نظام حقوقی کفر یا نظام دجال را تعیین می کنند، در قوانین معینی مهارت پیدا کرده اند که هدایت کنندگان سیستم را قادر می سازد تا برای حفظ عنایق خود و حفظ وضعیت موجود هر عملی را انجام دهند. هر کس که اعمالش در تعریف قانونی بزه می گنجد به طور خودکار مجرم نامیده می شود و بر اساس آن می توان او را تنبیه کرد. به این ترتیب هر الگوی فعالیتی که حیات نظام کفر را تهدید کند می تواند تنها به وسیله گذراندن یک قانون که آن

الگوی رفتاری را غیر قانونی اعلام می‌کند، به صورت قانونی نابود شود. به دنبال آن نظام رسانه‌ای کفر با استفاده از اصطلاحات برانگیزنده برای توصیف الگویی که اخیراً غیر قانونی اعلام شده و استفاده از واژه‌های مناسبی مانند منافع جامعه و ملاحظه حکومت برای حفظ جامعه، آن قانون را توجیه کرده و ترویج می‌کند. برخی از این اصطلاحات عبارتند از آنارشیست، متعصب و تروریست. سهولت تصویب این قوانین دلیل آشکاری است بر این که رهبران نخبه نظام کفر نه تنها در رأس تمام سیستم‌های به هم پیوسته تشکیل دهنده نظام کفر قرار دارند، بلکه بر اساس همین حقیقت قادرند با یکدیگر همکاری نزدیکی داشته باشند.

هیأت قانون گذاری در حکومت کفر همان هیأتی است که آن قانون را اجرا هم می‌کند و بر اجرای آن نظارت نیز می‌نماید. در این میان تفاوتی نمی‌کند که چه تعداد تئوریهای دقیق در مورد دکترین تفکیک قوا وجود داشته باشد. این تئوریها قصد دارند این عقیده را به وجود آورند که قانون‌گزاران، قوه قضائیه و مجریه از یکدیگر مستقل هستند. و علاوه بر این فسادناپذیرند. در واقع عکس این دکترین در حکومت‌های غربی جریان دارد. به همین خاطر است که ساکت کردن قانونی هر کس که آشکارا با نظام کفر مخالفت نماید به راحتی امکان پذیر است.

نظام حقوقی کفر که وظیفه حفظ و حمایت از هنجارهای کفر را بر عهده دارد، همانند نظام پزشکی کفر تجارتنی بزرگ محسوب می‌شود. به همین دلیل است که بسیاری از دادرسی‌هایی که بی‌فایده و غیر ضروری به نظر می‌رسند در این سیستم دنبال می‌شوند. نتیجه دادرسی مهم نیست. چه فرد متهم محکوم شود و چه تبرئه گردد تغییری در موضوع ایجاد نمی‌شود. آنچه برای کسانی که در سیستم حقوقی کفر کار می‌کنند اهمیت دارد این است که مشغول نگاه داشته شوند. اگر آنها جامعه‌ای عادلانه داشته باشند

شغل خود را از دست می دهند و به همین خاطر رهبران حکومت کفر تلاش می کنند تا از به وجود آمدن جامعه ای عادلانه جلوگیری کنند. همانند هر سیستم دیگری در نظام کفر سیستم حقوقی نیز با تولید کار برای خودش حیات مداوم و سودآورش را تضمین می کند. از بین تمام سیستمهای کفر این سیستم بیشترین انسان خواری را دارد چرا که عملاً از انسانها تغذیه می کند. به عنوان مثال تنها یک جرم ساده راهنمای و رانندگی منشأ بالقوه درآمد برای پلیس، مشاور حقوقی، وکیل دادگستری، دادگاه و البته تمام کسانی است که مناصب بروکراتیک لازم برای کارکردن نظام حقوقی کفر را اشغال کرده اند. یکی از شگفتیهای آفرینش مردمانی هستند که می توانند به چنین نظامی میاهات کرده و به آن عشق بورزند البته هر مخلوقی چیزی را دوست دارد. مگس ها نجاست را دوست دارند ولی زنبور عسل را دوست دارد.

به این ترتیب تعجیبی ندارد که پلیس به خاطر ماهیت نظام کفر مجبور است حتی مرتکبین کوچکترین جرایم را تعقیب و دستگیر کند. وجود جنبه های مختلف حقوقی در نظام حقوقی کفر را مجبور می کنند آنها برای توجیه حیات خود تلاش کنند. پول فراوانی که هر روزه در دادگاههای کفر به عنوان جریمه اخذ می شود به همراه پولی که از طریق مالیات گرفته می شود برای تأمین هزینه های جاری نظام حقوقی کفر به کار گرفته می شوند. این هزینه ها بسیار گزاف هستند نیروی پلیس نه تنها به طور مداوم از نظر اندازه رشد می کند و کارکنان آن نیز بیش از متوسط جامعه حقوق می گیرند بلکه باید مجهز به آخرین تجهیزات نیز باشند.

از آنجا که فرآیند حقوقی و قوانین کفر پیچیده هستند و با واژگان تخصصی بیان می شوند بسیاری از کسانی که مورد اتهام قرار می گیرند، برای تبرئه شدن مجبورند از وکلا کمک بگیرند. از آنجا که تمام قربانیان نظام حقوقی کفر ثروتمند نیستند و در واقع اکثر آنها جزء درماندگان و فقرا

هستند. باید برای وکلایی که دفاع از آنها را بر عهده دارند شرایطی تدوین شود. برنامه معاضدت حقوقی پرداخت حق الزحمه وکلا حتی در صورتی که موکل آنها پول نداشته باشد را تضمین می‌کند. طبیعتاً درآمد سخاوتمندانه دادگاه و درآمد نه چندان سخاوتمندانه کسانی که پست‌های اداری را اشغال کرده‌اند تضمین شده است و هزینه زیادی به بودجه سالانه نظام حقوقی کفر وارد می‌کند.

سرانجام نگهداری از ساختمانهایی که کارکنان نظام حقوقی کفر در آن جا نمایش خود را اجرا می‌کنند و همینطور ساخت ساختمانهای بیشتر، تجارتی رو به گسترش و سودآور است. تمام این هزینه‌ها که اکثرشان نیز غیر ضروری هستند بر دوش کسانی است که در فرآیند تولید و مصرف اسیر شده‌اند.

نه تنها قوانین کیفری بلکه قوانین مدنی هم منبع بالقوه درآمدهای سخاوتمندانه برای کسانی است که دست‌اندرکار نظام حقوقی کفر می‌باشند حتی ساده‌ترین تراکنش‌ها نیازمند ثبت کتبی هستند تا اعتبار داشته باشند و این کار وابستگی مردم به فرآیندهای حقوقی مدنی را تضمین می‌کند. تولد شما باید ثبت شود همانطور که مرگ شما نیز باید ثبت گردد. ازدواج حتماً باید ثبت شود و اگر موفق نباشد تنها به وسیله قوانین مدنی می‌توان به صورت قانونی به آن پایان داد و دارایی‌های مشترک را تقسیم نمود. پس از مرگ اموال باقی مانده شما را نمی‌توان بدون مراجعه به دادگاه به میل شما تقسیم نمود.

تمام جنبه‌های اساسی زندگی مانند تولد، ازدواج، مرگ در جامعه کفر تنها وقتی حقوقی، معتبر، قانونی و درست و صحیح تلقی می‌شوند که با کاغذ بازی‌های معمولاً غیر ضروری تضمین شده باشند. در شرایطی که مردم به خاطر شرایط جامعه و تفکر کفرآمیز به یکدیگر اعتماد ندارند و

نسبت به انگیزه‌های یکدیگر مشکوک هستند، برای آنچه می‌خواهند به دادگاه متکی هستند. که خود باعث تشدید اتکا به فرآیند نظام حقوق مدنی کفر می‌شود.

فرآیند تولید و مصرف برای دادگاه‌های مدنی کفر، حجم کاری زیادی ایجاد می‌کند. از آنجا که این فرآیند بر پایه رقابت و استثمار بنا نهاده شده است، همواره مردمانی وجود دارند که سعی می‌کنند از هیچ، چیزی به دست آورند و اینکار معمولاً تنها با بازی هوشمندانه با لغات به دست می‌آید که بدون تخلف از قانون باعث رسیدن به نتیجه مطلوب می‌شود. در چنین مواردی راهنمایی‌های یک کارشناس نظام حقوقی کفر ضروری است. به همین ترتیب تنها با حل کردن این مسأله قبل از دادگاه می‌توان از این کار فریبکارانه پیشگیری کرد. خداوند در قرآن می‌فرماید «به نظر می‌رسد کافران متحد هستند، اما آنها علیه یکدیگر متفرق می‌شوند». این تفرقه با فقدان اعتماد و تمایل به بهره‌کشی از دیگران مشخص می‌گردد که مشغول بودن دادگاه‌های مدنی و وکلای نظام کفر را تضمین می‌کند. به علاوه نظام کفر برای کارکرد خود به قوانین و مقررات زیادی نیاز دارد که نه تنها باعث می‌شود که همواره موارد زیادی از تخلف از این مقررات وجود داشته باشد بلکه به متخصصانی نیز نیاز است که این قوانین و تخلفات نامبرده را در عرض‌حالی‌های خود تفسیر کنند. وابستگی به فرآیندهای قضایی کفر با این حقیقت که این قوانین همواره تغییر می‌کنند تشدید می‌شود. به علاوه این کار نه تنها باعث می‌شود که ناشران کتب حقوقی کار مداوم و پر سودی داشته باشند، بلکه باعث می‌شود که در هر زمان تنها متخصصین حقوقی کفر از وضعیت حقوقی موجود آگاه باشند. وقتی در یک دعوای حقوقی همه چیز به هم می‌ریزد تنها راه اطمینان از درست شدن کارها، استخدام افرادی است که می‌دانند چگونه کاغذبازی کنند و برای

روبرو شدن با تمام قوانین که باعث اعتبار اوراق پرونده مورد نظر شده‌اند ایده‌هایی در آستین دارند. در جامعه‌ای که انسانها به یکدیگر اعتماد دارند به این قوانین، دادگاه‌هایی که آنها را اجرا می‌کنند و به متخصصین که آنها را تفسیر می‌کنند، نیازی نیست.

درگیری سیستمهای بانکداری، بیمه، اجاره به شرط تملیک و ساختمانی و سایر سیستمهای اقتصادی در فرآیند تولید و مصرف و در واقع در تمام جنبه‌های زندگی مردمی که در این سیستم زندگی می‌کنند، تأمین تجاری فرآیند حقوقی مدنی کفر را تضمین می‌کند. تمام این مؤسسات اقتصادی با فرآیندی پیچیده و جادویی سروکار دارند که در آن با گرفتن ربا از هیچ پول می‌سازند که خداوند در قرآن آنرا ممنوع کرده و فرموده است که هر کس به آن اقدام کند، در جهنم جای خواهد گرفت. آنها همگی بر این اساس کار می‌کنند که هر کس به اندازه کافی برای درخواست محصولات فرآیند تولید و مصرف برنامه‌ریزی شده باشد در صورتیکه بخواهد محصول مورد تقاضا را بلافاصله تملک کند باید مبلغ اضافه‌تری بپردازد. این مبلغ اضافه‌تر در قالب بهره محاسبه می‌شود. تمام این بنگاه‌های اقتصادی تنها برای پول در آوردن از مردم وجود دارند و وقتی فردی توانایی پرداخت هزینه‌ها را نداشته باشد آنها با بی‌رحمی فرآیندهای قانونی را آغاز می‌کنند. این حالت کاملاً متضاد وضعیتی است که یک مسلمان به مسلمان دیگر پول قرض می‌دهد او از قبل کاملاً آمادگی دارد که تا مدت‌ها بعد از پایان زمان توافق شده صبر کند و اگر لازم باشد به دوست خود تمام مبلغ را می‌بخشد. چرا که معتقد است که خداوند ده برابر آن قرض را به او باز خواهد داد. در واقع برخی از مسلمانان از قرض دادن امتناع می‌کنند بر این اساس که می‌دانند، بر اساس وعده خداوند و به دلیل رحمت او اگر قرض دهند تنها مبلغ قرض داده شده را باز پس خواهند گرفت در حالیکه اگر

بیخشند ده برابر آنرا به دست خواهند آورد^(۱). این آگاهی در بنگاه‌های اقتصادی کفر اصولاً وجود ندارد. زیرا به خاطر حجم و روش انجام کار در آنها می‌توانند نسبت به اکثر افراد مستحق کاملاً بی‌رحم باشند. یک دلیل ساده آن این است که اصولاً افرادی که پول قرض می‌گیرند هرگز قرض دهندگان را ملاقات نمی‌کنند. نمایندگان بنگاه اقتصادی کفر همیشه در موقعیتی قرار می‌گیرند که بگویند اگر می‌توانستند کمک می‌کردند اما متأسفانه قانون قانون است و آنها گرفتار مقررات شرکت هستند. اکثر تراکنش‌ها توسط کامپیوتر انجام می‌شود و از آنجا که کامپیوترهای کفر برای مهربان بودن برنامه ریزی نشده‌اند چون برنامه ریزهای آنها دلسوز و مهربان نبوده‌اند، بنابراین اقدامات قانونی نیز بدون رحم و درنگ به طور خودکار شروع می‌شوند.

شرکت‌های بیمه اصولاً به عنوان محافظ کالاها بعد از دریافت آنها به حساب می‌آیند و اینکار با قبول پرداخت پول به صاحب کالا در صورت مفقود شدن یا آسیب دیدن آن در شرایط خاص انجام می‌شود و صاحب کالا موافقت می‌کند حق بیمه معینی را در طول مدت بیمه بودن بپردازد، اما این شرکت‌ها نقش مهمی نیز در زمینه آسیب‌های فردی و حوادث رانندگی مرگبار دارند. از آنجا که آنها فقط با هدف تجارت در صنعت بیمه فعالیت می‌کنند، مبلغی که آنها برای پرداخت در دعاوی مختلف در نظر می‌گیرند از قبل به طور دقیق محاسبه شده است. بنابراین، بعد از پرداخت تمام خسارتها همچنان سود قابل توجهی برای شرکت باقی می‌ماند. اگر آنها بتوانند در یک پرونده کمتر از مبلغی که تعهد کرده‌اند پرداخت کنند، این کار

۱- بر اساس آموزه‌های دینی، قرض دادن هجده برابر بخشیدن ثواب دارد. بنابراین سنت اسلامی قرض دادن بهتر از بخشیدن است.

را خواهند کرد. به این ترتیب بسیاری از پرونده‌ها به موضوع دعاوی قضایی تبدیل می‌شوند که برای آن باید گزارش‌های کارشناسی آماده گردد و وکلایی استخدام شوند تا به چانه‌زنی پردازند و به طرفین مربوطه مشاوره دهند که اگر پرونده به دادگاه کشیده شود قاضی چه مبلغی را حکم خواهد داد و با این کار ارزش واقعی پرونده مشخص خواهد شد. این الگوی فعالیت مثال روشن دیگری است که نشان می‌دهد نظام کفر یا دجال چگونه فعالیت‌هایی را ایجاد می‌کند که بتوان از آنها پول تولید کرد.

فرآیندهای حقوق مدنی کفر همانند روندهای قضایی جنایی آن است. یعنی از بدبختی و بدشانسی دیگران پول در می‌آورد. به عنوان مثال اگر فردی که به خاطر استفاده از یک نردبان معیوب که در اختیارش گذاشته شده دچار شکستگی دست شود، تا بعد از آنکه شرکت بیمه وکلا و مشاوران و کارشناسان پزشکی وارد پرونده شوند هیچ غرامتی به خاطر آسیب دیدگی خود دریافت نخواهد کرد و اگر آنها نتوانند به توافق دست یابند دریافت غرامت تا بعد از صدور حکم در دادگاه به طول خواهد کشید. در پرونده ساده‌ای مانند مورد بالا هزینه‌های صرف شده در مراحل مختلف بررسی پرونده بسیار پیش از کل مبلغی است که سرانجام به عنوان غرامت به قربانی حادثه پرداخت می‌شود. حقیقت ماجرا این است که این الگوی فعالیت واقعاً به سود قربانی نیست بلکه بیشتر به نفع کسانی است که کارشناس نامیده می‌شوند و در واقع بدون کمک آنها هیچ چیز نصیب قربانی نخواهد شد. این موضوع شاه‌کلید نظام کفر یا نظام دجال است. وقتی کارشناسانی که این نظام را کنترل می‌کنند اکثریت جامعه را وادار به اتکا کردن به خدمات خودشان می‌کنند آنگاه موقعیت و درآمد کارشناسان کفر و در نتیجه تداوم وجود آن سیستم تضمین می‌شود.

جامعه اسلامی نیازی به آنچه در جامعه کفر کارشناس نامیده می‌شود

ندارد. اگر در این جامعه آسیب غیر منتظره‌ای مالی یا جانی رخ دهد، سایر اعضای جامعه به یکدیگر کمک می‌نمایند و در جایی که لازم باشد پول لازم از بیت المال که صندوقی است که از مالیاتهای حداقلی واجب شده توسط قرآن ایجاد شده بین آسیب‌دیدگان توزیع خواهد شد. تنها مالیاتی که مسلمانان متعهد به پرداخت آن هستند زکات است که دو و نیم درصد از هر سرمایه یا درآمدی است که حداقل در یک سال جمع‌آوری شده و بیش از نیاز واقعی دارنده آن برای زندگی است و $\frac{2}{5}$ درصد از مال‌التجاره و ۱۰ درصد از محصولات کشاورزی دیم یا پنج درصد از محصولات کشاورزی آبی است که یک دهم یا یک بیستم آنچه به دست آمده پرداخت می‌شود و نسبت کمی از گله‌های چارپایان اهلی که بیش از تعداد خاصی شوند و $\frac{2}{5}$ درصد از مواد معدنی با ارزش است که از زمین خارج می‌شوند. همچنین زکات فطره نیز وجود دارد که یک صاع از خوراک متعارف مردم است که معمولاً گندم یا غذاهای خشک دیگر است که بر هر مسلمان در پایان ماه رمضان واجب می‌شود. سرانجام اگر مسلمانی دفینه‌ای را بیابد باید بیست درصد آن را به عنوان مالیات بپردازد. تمام این مالیاتها به بیت‌المال ریخته می‌شود.

از آنجا که روش اسلام بر توزیع ثروت است، در یک جامعه اسلامی واقعی تمام محتویات این صندوق به محض پر شدن بر اساس فرمان قرآن در بین نیازمندان تقسیم می‌شود. از آنجا که مالیاتها در زمانهای مختلف در طول سال جمع‌آوری می‌شدند صندوق به طور مداوم پر می‌شود، از آن برداشت می‌شود و مجدداً پر می‌شود. این مالیاتها به قدری ساده هستند که هر انسان بی‌سوادی نیز متوجه می‌شود و برای تفسیر و تقسیم آن به کارشناس نیاز نیست.

دو نوع مالیات دیگر نیز وجود دارد که توسط غیر مسلمانان پرداخت

می شود و کاملاً ساده هستند؛ یکی جزیه است که توسط مردان بالغ اهل الذمه، که غیر مسلمانانی هستند که تحت حمایت قوانین اسلام زندگی می کنند، پرداخت می شود. میزان این مالیات بر اساس هر نفر چهار دینار طلا یا چهل درهم نقره در هر سال است که در صورت فقر واقعی قابل کاهش است. اهل ذمه در صورت پرداخت جزیه تحت حمایت مسلمانان قرار می گیرند و در صورت بروز حمله ای به جامعه اسلامی مسلمانان موظف به محافظت از آنها خواهند بود. مالیات دیگر ده درصد از کالاهای وارداتی به سرزمین اسلامی است که به بازرگانان غیر مسلمان تعلق می گیرد.

سادگی مطلق مالیاتهای مسلمانان به این معنی است که آنها را می توان به راحتی جمع آوری کرد. و از آنجا که مقدار آنها بسیار کم است همه استطاعت پرداخت آنها دارند. به همین خاطر هیچ یک از فعالیت های غیر ضروری که توسط نظام حقوقی کفر ایجاد شده در اینجا لزومی ندارد. این فعالیت های غیر ضروری به حدی پیچیده و ظالمانه هستند که برای تفسیر آنها و یافتن راه هایی برای طفره رفتن و گریز از آنها به کارشناسان حقوقی نیاز است و وجود سیستم بروکراتیک پیچیده ای برای جمع آوری آن ضروری می باشد، البته به مراجعی نیز برای مقابله با متخلفین مالیاتی نیاز خواهد بود که در مجموع باعث، افزایش کار نظام حقوقی کفر برای برخورد با آنها می شود.

باید تاکنون کاملاً مشخص شده باشد که دغدغه اصلی نظام حقوقی کفر عدالت نیست بلکه تولید پول و ایجاد شرایطی است که بتوان پول ساخت. به این ترتیب، نتیجه بسیاری از پرونده ها به حقایق یا ماهیت پرونده بستگی ندارد بلکه به کسی که قصد پرداخت هزینه ها را دارد وابسته است. یعنی دو قانون وجود دارد یکی برای فقرا و یکی برای اغنیاء. بنابراین نظام حقوقی

کفر به خرج کسانی که در این نظام گرفتار شده‌اند از کسانی که نظام کفر یا دجال را اداره می‌کنند طرفداری می‌کنند. با بروکراتیک شدن نظام حقوقی کفر سود حاصل از این کار افزایش می‌یابد چرا که هر چه بروکراسی بیشتر باشد تأخیر نیز بیشتر است. این تأخیر به ضرر متهم یا طرف دعوی خواهد بود چرا که وقتی واقعه در ذهن مردم تازه نباشد، نتیجه پرنده نامعلوم‌تر خواهد بود. هر چند در مورد کسانی که درگیر پرونده هستند، هر تأخیر به معنی هزینه بیشتر است. نظام حقوقی کفر قلب این نظام است. و به وسیله روشی که نظام تولید و مصرف کفر ارایه می‌کند برای خودش کاری می‌تراشد و مقادیر فراوانی پول از این کار به دست می‌آورد و در عین حال وضعیت موجود را حفظ می‌کند که خود تضمینی برای ادامه کارش می‌باشد.

تنها کسانی که می‌دانند چگونه نظام کفر که همان نظام دجال است کار می‌کند و کسانی که به ادراه آن کمک می‌کنند در سود ناشی از کارکرد این نظام شریک هستند و دیگران از لحاظ مالی توفیقی به دست نخواهند آورد. البته موفقیت یا شکست در حسابرسی نهایی تنها بر حسب اینکه شما مستوجب بهشت یا جهنم شوید قابل اندازه‌گیری است اگر کسی از دیدگاه قرآن به نظام کفر بنگرد، آنگاه مشخص می‌شود که اداره‌کنندگان کفر که تصور می‌کنند همه چیز را در این جهان به دست آورده‌اند در روز قیامت دچار شوک بزرگی می‌شوند. این موضوع موجب می‌شود که عبارت منتخب ذیل از نامه‌ای که مؤسسه بانکداری برادران روچیلد در لندن در تاریخ ۲۵ ژوئن ۱۸۶۳ به بانک ایلکمر، مورثون و فون در گلدنیویورک ارسال نموده است، از دیدگاه کفر صحت محدودی داشته باشد و از دیدگاه قرآنی هیچ حقیقتی در آن نباشد.

«عده معدودی که سیستم را درک کرده‌اند ... یا آنقدر مجذوب فواید آن

شده‌اند یا به قدری به الطاف آن وابسته گشته‌اند که هیچ مخالفتی از این طبقه بر نمی‌خیزد در حالیکه در سوی دیگر اکثریت مردم قادر به فهم فواید عظیمی که سرمایه‌گذاران و سردمداران از این سیستم به دست می‌آورد نیستند که باعث می‌شود فشارهای این نظام را بدون شکایت بپذیرند، و حتی شاید بدون اینکه تردید کنند که این نظام برای آنها مضر است».

باید تأکید کنیم که شیوه زندگی نبوی کاملاً با نحوه زندگی در نظام کفر یا دجال متضاد است. کفر پیچیدگی درست می‌کند و اسلام سادگی در بردارد. در جامعه اسلامی اثری از مؤسسات و گروه‌های کارشناسی که زندگی و ادامه حیاتشان به تولید کار برای دیگران از طریق سوء استفاده از بدبختی‌ها و بدشانسی‌های دیگران است، دیده نمی‌شود. در جامعه اسلامی روابط انسانی بر اساس اعتماد دو طرفه انجام می‌گیرد نه بر اساس اعتبار ساختگی قانونی که نیازمند کاغذ بازی است. قرآن حاوی تمام راهنمایی‌های مورد نیاز انسان است. هنگام بروز اختلافات می‌توان آنها را با مراجعه به قرآن حل و فصل کرد و نیازی به رجوع به تصمیم سایر مردم در شرایط مشابه در گذشته یا به قوانین پیچیده، قرار دادی، مستبدانه و همیشه در حال تغییر وجود ندارد. درست است که برخی سعی می‌کنند بر اساس نظام‌های حقوقی کفر یک نظام حقوقی خارج از آموزه‌های اسلام ایجاد کنند اما آنها را نباید مسلمان دانست آنها مصداق کامل گفته حضرت محمد (ص) هستند که فرمود کسانی خواهند آمد که به نام اسلام از راه و روش پیشینیان خود یعنی یهودیان، مسیحیان سریعتر از خزیدن خزنده‌ای به سوراخ خود پیروی می‌کنند و آموزه‌هایی را که پیامبرشان برای آنها آورده است رها می‌کنند.

ماهیت جامعه اسلامی واقعی به گونه‌ای است که هیچ فرآیند تولید و مصرفی وجود ندارد زیرا یک مسلمان می‌داند که برای چنین هنری آفریده

نشده است و هیچ نظام آموزشی همانند نظام کفر وجود ندارد زیرا مسلمان برای یادگیری رفتارها به شرطی شدن نیاز دارد چرا که پایه و اساس جامعه اسلامی پرستش خداوند است نه ستایش دیگران و همچنین دانشی که فرد مسلمان دارد، دانش واقعی است که از قرآن مشتق شده است و مستقیماً از خداوند صادر گردیده است نه اطلاعات انتزاعی و بی مصرفی که توسط نظام آموزشی کفر به میزان زیاد تولید می شود؛ و نظام بهداشتی جامعه اسلامی همانند جامعه کفر نیست زیرا فرد مسلمان به خاطر شیوه زندگی اش سالم است و هنگامی هم که بیمار می شود از روش متفاوتی با جامعه کفر برای درمان استفاده می کند؛ و در جامعه اسلامی نظام حقوقی همانند کفر وجود ندارد چرا که تعلیمات اسلام کامل است و نیاز به تغییر ندارد، و هر کس بدون نیاز به تفسیر کارشناس می تواند از آن پیروی نماید و تنها به صورت اختیاری می توان از آن پیروی کرد و نیازی به تحمیل آن به دیگران نیست و در اسلام نظام اقتصادی مبتنی بر بهره وجود ندارد. زیرا نه تنها این کار توسط خداوند ممنوع شده است بلکه اصولاً اقتصاد اسلامی بر پایه سخاوت و بخشش بنا شده نه بر اساس کسب درآمد و انباشته کردن ثروت.

در یک جامعه اسلامی واقعی هیچ مؤسسه بی هویت، هیچ بانکی به مفهوم بانک های امروزی و هیچ زندانی، دادگاه، پلیس یا ارتش دائمی همانند آنچه در جامعه کفر دیده می شود وجود ندارد. حاکم کسی است که همه او را به عنوان حاکم پذیرفته باشند و از تعالیم قرآن پیروی نماید. از آنجا که در اسلام هیچ طبقه ممتازی وجود ندارد و حضرت محمد (ص) حکومت موروثی را ممنوع کرده است هر کس حکومت موروثی را بپذیرد با تعالیم الهی مخالفت نموده است، بنابراین هیچ کس به خاطر آنکه دیگران را استثمار نماید نیازی به داشتن ابزاری برای تحت فشار قرار دادن آنها و

توجیهی برای مخفی کردن ماهیت این ظلم و ستم ندارد.

هرگاه کسی در جامعه اسلامی همانگونه که در قرآن آمده از حدود الهی تجاوز نماید به نحوی که موجب آسیب دیگران یا کل جامعه شود آنگاه رهبر جامعه با این فرد بر اساس گفته قرآن بلافاصله و بدون درنگ برخورد خواهد کرد. در جامعه اسلامی نمی توان هیچکس را صرف نظر از کاری که انجام داده بیش از سه روز از آزادی محروم کرد. هر کس ممکن است گاهی مرتکب عمل اشتباهی شود، روش مشفقانه‌ای که حضرت محمد (ص) بر اساس امر خدا برای برخورد با کسانی که از حدود الهی تجاوز کرده‌اند به کار می‌بست، برای تمام کسانی که قصد اعمال قانون دارند نمونه‌ای روشن است. او تا زمانی که به نتیجه نهایی نمی‌رسید و سخنان هر دو طرف ماجرا را نمی‌شنید، حکم نمی‌داد و هنگام عصبانیت در مسند قضا نمی‌نشست. این حقیقت که همه چیز باید بلافاصله انجام شود به این معنی است که دیگر جایی برای بروکراسی یا بروکرات‌ها و کاغذبازی نمی‌ماند. در جامعه اسلامی عدالت به اینکه چه کسی پول می‌پردازد ربطی ندارد زیرا اصولاً هزینه‌هایی که سیستم کفر ایجاد می‌کند، در اینجا وجود ندارد.

هر کس در جامعه اسلامی که الزامات دین اسلام را پذیرفته زندگی می‌کند که این مطالب نیز به زبان ساده در قرآن آمده است و هر کس که از خداوند و روز قیامت می‌ترسد به سبب روشی که در زندگی انتخاب نموده است برای خود یا دیگران تهدیدی به حساب نمی‌آید. با پیروی از آیین نبوی فرد باید در هماهنگی با خود و دیگران زندگی کند و برای رسیدن به این تعادل نیازی نیست گروهی خود را به عنوان قاضی اعمال دیگران منصوب کنند و دیگران را مجبور به اتخاذ این شیوه زندگی نمایند. در حقیقت هرگاه چنین گروهی پدید آیند و همیشه احتمال اینکه این اتفاق رخ دهد، وجود دارد، نشانه‌ای از فروپاشی و شروع انحراف از اسلام به سمت

کفر است. نکته اساسی در طریقه اسلام این است که نمی توان کسی را که علاقه به پیروی از آن ندارد مجبور به این کار کرد. تنها کسی که تمایل به زندگی به این روش دارد می تواند به صورت داوطلبانه و با اختیار خود آنرا برگزیند. خداوند در قرآن می فرماید هیچ اجباری در دین نیست. تنها یک احمق سعی می کند مردم را به زندگی به یک روش خاص مجبور کند، چرا که واقعیت حیات به گونه ایست که هر اتم در جای خود قرار گرفته و همه چیز به اراده خدا رخ می دهد. اگر به خلقت بنگرید هیچ شکاف، و اشکالی در آن نمی یابید. آفرینش بی عیب و فوق العاده است و هیچ قدرتی جز خداوند وجود ندارد.

تا کنون بارها به سردمداران نظام کفر یا همان نظام دجال و به این حقیقت که آنها اداره کننده تمام زیر سیستمهای نظام کفر هستند، اشاره نموده ایم. اما تا اینجا این گروه اداره کننده کفر را به طور کامل معرفی نکرده ایم. بنابراین اکنون ضروری است که نگاه دقیق تری به آنها و اینکه آنها کیستند داشته باشیم.

کنترل هماهنگ زیر سیستم های به ظاهر جدا و در واقع به هم پیوسته ای که با یکدیگر نظام کفر یا دجال را می سازند با وجود یک سازمان سری که همان لژهای مختلف فرماسونری است امکان پذیر می شود. سردمداران نظام کفر فراماسونرها هستند. آنها فعالیتهای خود را در پشت این تصویر غلط عمومی که فراماسونرها تنها یک انجمن برادری هستند که در دنیای تجارت به یکدیگر کمک می کنند مخفی می نمایند. البته این موضوع درست است اما میزان همکاری های دوطرفه و میزان تأثیر بالا و کنترلی که آنها اعمال می کنند از عموم مخفی نگاه داشته می شود.

سلسله مراتبی که در این لژها وجود دارد و شبیه سلسله مراتبی است که در تمام نظام‌های کفر دیده می‌شود به شکل هرمی است. یکی از نمادهای آنها هرمی با یک چشم است که این چشم همان چشم دجال است. فراماسون‌ها جادوگران قرن بیستم هستند. تمام جادوها با دست کاری ظاهری نظام هستی انجام می‌شود و این کار به طریقی انجام می‌شود که برای ناظران قابل مشاهده نباشد. در حقیقت این کار ماهیت واقعی فعالیت‌های فراماسون‌ها را در قلمروی نظام تولید و مصرف کفر توصیف می‌کند در جایی که دولت‌ها سرنگون می‌شوند و جنگ‌ها طراحی می‌شوند تا با تأمین هزینه‌های مشاوران و ارتشیان بدهی ایجاد شود که این بدهی‌ها به مرور زمان با انباشته شدن بهره‌ها افزایش نیز می‌یابند.

امروزه فراماسون‌ها معادل جادوگران فرعون هستند که همانطور که از قرآن استنباط می‌کنیم بسیاری از آنها مدافع نظام فرعون بودند که در مقابل موسی و تعالیم آنها قرار گرفته بود و سرانجام به دلیل همین رفتارشان دچار سقوط و انحطاط شدند. داستان برخورد موسی و فرعون با جزئیات فراوان چندین بار در قرآن آمده است. این داستان به وضوح نشان می‌دهد که وقتی مرد خدا که می‌داند در برابر خدا کاملاً ناتوان است با مردمی کافر روبرو می‌شود (که به جادویی متکی هستند که بدون آنکه بدانند خداوند به آنها داده است)، آنگاه پیروزی از آن مرد خداست که خداوند آنرا به او هدیه داده است. هیچ نیرو و قدرتی به جز خداوند وجود ندارد. برخورد بین موسی و فرعون شبیه همان برخوردی است که بین نوح و حاکم کافر زمانش رخ داد و همانند برخورد بین ابراهیم با نمrod و مسیح با امپراطور روم و حضرت محمد (ص) با ابوجهل است و شبیه برخوردی است که امروز بین ایمان و کفر رخ می‌دهد و تجلی نهایی آن در تقابل بین حضرت مهدی (عج) و دجال روی خواهد داد.

اگر از دیدگاه قرآن به تاریخ بنگریم خواهیم دید که تنها یک تقابل اصلی بین مردمان کره زمین وجود داشته و آن برخورد بین کسانی که خداوند و پیامبرانش را قبول داشته‌اند با کسانی بوده است که خداوند و پیامبرانش را انکار می‌کرده‌اند.

خداوند پیش از خلقت عالمیان بوده و خواهد بود. دیدگان نمی‌توانند او را درک کنند اما او بر دیدگان تسلط دارد و او حاکم همه چیز است او داننده تمام چیزهایی است که برای ما رخ می‌دهد. خداوند یکتاست. خداوند از هر چه غیر اوست مستقل است. او از چیزی متولد نشده و هیچ چیز نیز از او متولد نگردیده است و هیچ چیز شبیه به او وجود ندارد. هیچ خدایی جز الله نیست. فقط الله وجود دارد. تمام پیامبران و انبیای الهی برای آموختن معنی این لغات به مردم مبعوث شده‌اند تا به آنها نشان دهند که چگونه بر اساس این معانی زندگی کنند. آنها فرستاده شده‌اند تا مردم حقیقت هستی که همان حق است بشناسند و بدانند چگونه با این علم زندگی کنند. آنها با شیوه‌ای از زندگی فرستاده شده‌اند که پیروان آن به خودشناسی و خداشناسی می‌رسند که این هر دو یکی است زیرا کسی که خود را کامل بشناسد خدایش را شناخته است. به همین خاطر نیازهای زمان تفاوتی در ظاهر آنها یکسان است هر چند که به خاطر نیازهای زمان تفاوتی در ظاهر آنها وجود دارد اما همه آنها از یک حقیقت منشأ گرفته‌اند و توسط او نیز اثبات شده‌اند و آن تنها حقیقت موجود یعنی الله است. بنابراین کسانی که در زمین زندگی کرده، می‌کنند یا خواهند کرد تنها یک انتخاب داشته و خواهند داشت و آنها یا می‌توانند مؤمن باشند یا کافر. خداوند وارث شما و اعمالتان است. شما پاسخگوی اعمالتان هستید. در روز واپسین شما از خداوند سؤال نمی‌کنید بلکه او از شما سؤال خواهد کرد. حال انتخاب با شما است.

دجال چیزی جدا از کفر نیست. دجال تجلی نهایی و حداکثر کفر قبل از قیامت است همانگونه که حضرت مهدی (عج) مظهر نهایی و روشترین جلوه اسلام قبل از پایان این جهان است. باید به خاطر داشته باشیم که حضرت مهدی (عج) قطره‌ای از دریای وجود حضرت محمد (ص) است. بر اساس احادیث تقابل نهایی بین حضرت مهدی و پیروانش با دجال و پیروانش نشانه‌ای از پایان جهان است. در تقابل نهایی حضرت مسیح مجدداً ظهور خواهد کرد و دجال را خواهد کشت. پس از آن حکومت صلح حضرت مهدی (عج) به عنوان رهبر تمام مسلمانان در تمام جهان گسترده می‌شود. پس از این دوره زمان می‌رسد که خداوند ارواح مؤمنین را از بدنهایشان، جدا خواهد کرد و تنها یک مسلمان در زمین باقی خواهد ماند که در چین خواهد بود. وقتی او بمیرد، دوره‌ای خواهد آمد که آنان که باقی مانده‌اند همچون حیوانات زندگی خواهند کرد. در پایان این دوره اسرافیل برای بار اول در صور خود خواهد دمید که تمام موجودات زنده خواهند مرد و زمین برای مدتی خالی از حیات خواهد بود. در پایان این دوره اسرافیل برای بار دوم در صور خود خواهد دمید که همانطور که در قرآن ذکر شده بر اثر آن زمین متلاشی خواهد شد، به نحوی که به دشتی هموار از ماسه‌های نقره فام تبدیل خواهد شد. تمام کسانی که زمانی زیسته بوده‌اند دوباره زنده خواهند شد و اینکار برای کسی که بار اول آنها را خلق کرده است آسان خواهد بود. سپس طبق اعمال و نیت‌هایی که پشت اعمال آنها بوده تصمیم گرفته می‌شود که کدام اهل دوزخ و کدام اهل بهشتند. دوزخ مأوای کافران است و بهشت از آن مسلمانان خواهد بود. دجال و پیروانش به دوزخ می‌روند و مهدی (عج) و یارانش به بهشت خواهند رفت. شما یا اهل دوزخید یا بهشت اکنون انتخاب با شماست.

فراماسونها رهبران حکومت دجال به عنوان نیروی نامرئی هستند. فعالیت‌های آنها دجال را به عنوان پدیده فرهنگی اجتماعی جهانی نشان می‌دهد. آنها کسانی هستند که هنگام ظهور دجال او را تحسین و حمایت می‌کنند. بدون فراماسونها تسلط دجال تا این حد پیشرفت نمی‌کرد. هنگام نگارش این کتاب، آنها تمام بنگاه‌ها و نظام‌های امروزی کفر را کنترل می‌کنند و به نظر می‌رسد آنها هیچگاه در وضعیت نیرومندتر از وضعیت فعلی نبوده‌اند تا برنامه‌های خود برای تسلط بر جهان را از طریق نظام تولید و مصرف و با حمایت مالی نظام بانکی‌شان و از طریق روش تفرقه‌انداز و حکومت کن، اجرا نمایند. کار به جایی رسیده است که آنها برای اینکه بتوانند عرضه و تقاضا در بازار جهان را تنظیم کنند تصمیم گرفته‌اند زنان جهان سوم را به طور وسیع نابارور کنند. مظهر بارز میزان بالای کنترل آنها بر جهان امروز این حقیقت است که آنها قادرند جنگ به راه اندازند و برای هر دو طرف جنگ ارتش تجهیز کنند تا بتوانند بجنگند و پس از پایان جنگ کنترل به دست آنها بیفتد یا کنترل فعلی خود را تقویت نمایند. هرگونه مخالفت با آنها با پیامدهای غیر قابل اجتناب جنگ سرکوب خواهد شد.

تکنیک تفرقه‌انداز و حکومت کن، همزمان بر دو طرف جنگ اعمال می‌شود تا مؤثر افتد این آن چیزی است که در پشت پرده انجام می‌شود. و در ظاهر گفته می‌شود که تمام این کارها برای منفعت عموم مردم انجام می‌شود. روش انجام فعالیت‌های مخفیانه بسیار ظالمانه و بی‌رحمانه است و تنها تا وقتی فراماسونها می‌توانند این اعمال را به طور مؤثر انجام دهند که آنها را در لُغافه اعمال قانونی و با ظاهر سازی برای فایده عمومی مخفی کرده‌اند و به گمراه کردن جامعه بی‌خبر ادامه می‌دهند. موفقیت این نمایش که در واقع ظاهر این فعالیتها است تنها به این دلیل است که زیر سیستم‌های مختلف کفر می‌توانند با یکدیگر مرتبط بوده و همکاری کنند چرا که آنها

توسط یک گروه مشابه که همان فراماسون‌ها هستند کنترل می‌شوند. آنها همان کسانی هستند که انقلاب فرانسه را به راه انداختند و هرگز تشدید ظاهر سازی‌های و افزایش کنترل خود تحت لوای آنها نکرده‌اند.

شاید تعامل بین نظام‌های حقوقی و پزشکی کفر روشن‌ترین نمونه همکاری فراماسونری باشد که برای تضمین یک ظاهر سازی خوب برای کسب حداکثر کنترل ضروری می‌باشد. مثلاً تصادفی نیست که در لندن دادگاه عالی قضایی با کالج سلطنتی جراحان پشت به پشت هم قرار گرفته‌اند. هر چند آنها در ظاهر در دو جهت مختلف قرار گرفته‌اند اما در هنگام لزوم با یکدیگر همکاری نزدیکی خواهند داشت. برای ذکر دو نمونه از چگونگی همکاری دو نظام حقوقی و پزشکی کفر، دادگاه عزرا پوند Ezra Pound شاعر معروف و محاکمه نورنبرگ که هر دو بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم رخ دادند را بررسی می‌کنیم.

عزرا پوند، به خوبی می‌دانست که آنچه به عنوان آموزش در جهان غرب ارایه می‌شود چیزی نیست به جز یک فرآیند شرطی سازی که غفلت از ماهیت هستی را تضمین می‌نماید، هر چه به فرد در مورد موضوعات ایزوله و خاص مرتبط با زندگی بیشتر اطلاعات داده شود، میزان غفلت او نیز بالاتر می‌رود زیرا فرد فکر می‌کند هر چه را باید بداند، می‌داند. در حالیکه در حقیقت عکس این موضوع واقعیت دارد. او همچنین به خوبی آگاه بود که هر دو جنگ جهانی اول و دوم توسط فراماسونها طراحی و تسریع شده بود و آنها به خاطر این دو جنگ پول زیادی به دست آورده‌اند و همین طور آنها کنترل خود را بر تمام کشورهای درگیر نه تنها بر دولت‌ها بلکه در زمینه‌های آموزشی، تجاری، پزشکی، حقوقی و رسانه‌های جمعی افزایش دادند و از این طریق با استفاده از نظام بانکی و بیمه‌ای و سایر نظام‌های اقتصادی کنترل خود را بر اکثر فرآیندهای تولید و مصرف کفر که

در آن کشورها به وجود آورده بودند تضمین و بیمه نمودند.

عزرا پوند آنقدر شجاعت داشت تا آنچه را که از میانه جنگ جهانی دوم در ایتالیا دیده بود، از طریق رادیو به همه اعلام نماید. اما او آنقدر احمق یا بی احتیاط بود که میزان کنترلی که فراماسون‌ها در همان زمان بر تمام سیستمها اعمال می‌کردند را متوجه نگردید و امیدوار بود با هشدار دادن به مردم در مورد خطری که آنها را تهدید می‌کرد و پیشنهاد روش جایگزین برای زندگی و برای دولت و تجارت بر پایه تعالیم کنفسیوس که در آن زمان در حال ترجمه آن بود، بتواند مردم را آزاد نماید. گویا او نمی‌دانست که تنها راه جایگزین برای زندگی در برابر نظام کفر یا دجال، راه حضرت محمد (ص) است.

وقتی ارتش آمریکا به قسمتی از ایتالیا که عزرا پوند حضور داشت رسیدند، بلافاصله او را دستگیر کردند. در آن لحظه او تصور می‌کرد او را به آمریکا خواهند برد تا دولتمردان را در مورد چگونگی به کار بردن روش کنفسیوس در شیوه زندگی آمریکایی راهنمایی نماید. اساس این روش بازتابی از نظر پدران اصلی بنیانگذار آمریکا بود که در آن نباید به هیچ شکل و قالبی از قرض‌ها و وام‌ها بهره گرفته می‌شد. رفتارهای بعدی با پوند به زودی نشان داد که او اشتباه کرده است و مشخص شد که چگونه سردمداران فراماسون آمریکا با آنچه منبع اصلی درآمد و کنترل آنها را تهدید کند چه برخوردی می‌کنند و همانطور که می‌دانیم این منبع چیزی نیست جز تولید بدهی و گرفتن بهره و سود از آن، به این ترتیب بدهکاران چاره‌ای ندارند جز آنکه به کار در فرآیند تولید و مصرف ادامه دهند تا پول بیشتری برای پرداخت بدهی‌های قدیمی به دست آورند در حالیکه در همان زمان بدهی‌های جدیدی پیدا می‌کنند. از آنجا که سلطه نظام کفر در آمریکا کامل گردیده بود، به نظر سردمداران آمریکا عزرا پوند دشمن

شماره یک جامعه بود.

پوند بعد از دستگیری به پیزا برده شد و در آنجا در یک زندان انفرادی در یک قفس آهنی که در وسط یک محوطه نظامی قرار داشت حبس شد. این قفس هیچ پوششی برای جلوگیری از آفتاب روز یا سرمای شب یا باد و باران نداشت. هیچ کس اجازه نداشت با او صحبت کند. نهایتاً او به قدری بیمار شد که مجبور شدند برای اینکه زنده بماند او را درون یک چادر قرار دهند. بعد از چند هفته او به آمریکا منتقل شد درحالیکه هنوز بیمار بود. به هنگام ورود به آمریکا به او فرصتی برای بهبودی داده نشد، او را بلافاصله به نزد قاضی بردند و به جرم خیانت متهم کردند، همان اتهامی که پوند قبلاً به فراماسونها نسبت داده بود. زیرا به عقیده او آنها آمریکا را فاسد کرده و از مسیری که پدران بنیانگذار اصلی آمریکا ترسیم کرده بودند منحرف نموده بودند و با تکنیک‌های کنترل خود آمریکا را به وضعیت امروزی خود رسانده بودند.

به عزرا پوند اجازه داده نشد تا با نظر خودش وکیل مدافع انتخاب کند. در واقع برای او وکیل مدافعی انتخاب شد که خودش یک فراماسون بود همانطور که قاضی پرونده و کارشناسان پزشکی برگزیده شده از طرف دادستان و وکیل مدافع، فراماسون بودند.

تا آنجا که به فراماسونها مربوط می‌شد نکته مهم این بود که مدرکی در اختیار پوند قرار داده نشود و در واقع اصلاً او به دادگاه آورده نشود چرا که محاکمه او به این معنی بود که اطلاعات او راجع به تسلط فراماسونها بر آمریکا به اطلاع تمام کسانی که محاکمه را دنبال می‌کردند می‌رسید و حتی ممکن بود در سطح وسیعی از جامعه منتشر شود هر چند که نظام‌های رسانه‌ای اصلی کفر در آن زمان و هنوز هم توسط فراماسونها اداره می‌شود. هر کس که سعی کرده ایستگاه خبر پراکنی خود را در یک کشور کافر

تأسیس کند می داند که فراماسونها چه کنترل شدیدی را اعمال می کنند. بر این اساس وکیل مدافع پوند به او توصیه کرد که بهترین تاکتیک برای اجتناب از خطر محکوم شدن به جرم خیانت که مستوجب مجازات اعدام بود، ادعای عدم صلاحیت برای شرکت در محاکمه به خاطر جنون است. به منظور دستیابی به این هدف، ضروری بود که پوند حتی یک کلمه هم در دادگاه صحبت نکند. پوند که در آن موقع سن بالایی داشت و به خاطر درمانهایی که در مورد او به اجرا گذاشته شده بود به فردی بیمار تبدیل شده بود، تحت فشارهایی که توسط وکیل و همسرش به او وارد می شد، موافقت کرد که این شیوه را به کار گیرد.

پوند در برابر قاضی و هیأت منصفه حاضر شد و وکیل مدافع پیشنهاد عدم صلاحیت پوند برای حضور در محاکمه را ارایه نمود و قاضی دستور بررسی پزشکی توسط کارشناساتی که توسط وکیل مدافع و دادستان انتخاب شده بودند را صادر کرد. معمول است که در این موارد کارشناسان پزشکی شدیداً با نظر یکدیگر مخالفت کنند چرا که معمولاً آنها توسط طرف های ذینفع در پرونده انتخاب می شوند و انتظار می رود نظر آنها عقیده وکیلی که آنها را انتخاب نموده است را تقویت و تأیید کند. از این رو در این پرونده انتظار می رفت که کارشناسان پزشکی انتخاب شده از طرف دادستان به این نتیجه برسند که پوند کاملاً از نظر عقل سالم است و صلاحیت محاکمه شدن را دارد. اما از آنجا که در پشت پرده موافقت شده بود که چه بلایی بر سر پوند بیاورند تعجبی ندارد که کارشناسان پزشکی دادستان که همانند کارشناس پزشکی وکیل مدافع و تمام وکلای درگیر پرونده و قاضی فراماسون بودند، به جای اینکه از این نظر دفاع کنند که پوند صلاحیت عقلی محاکمه را دارد و نباید اجازه داد که از عدالت فرار کند، کاملاً با کارشناس پزشکی وکیل مدافع موافق بودند که پس از انجام

تشریفات ضروری (و در واقع غیر ضروری) شامل مشاهده و معاینه و انجام آزمونهایی روانی به این نتیجه رسیده‌اند که پوند در واقع مجنون است و نمی‌تواند مورد محاکمه قرار گیرد. البته این تصمیم توسط رسانه‌ها تحت کنترل فراماسونها به عنوان نمونه‌ای از یک برخورد انسانی با فردی که در واقع نمی‌تواند مسئول گفته‌ها و رفتار خود باشد به تصویر کشیده شد و آنها تبلیغ کردند که در این نظام چنین فردی از اعمال قانون مستثنی می‌شود. در حقیقت فراماسونها با این کار اطمینان حاصل کردند که آنچه پوند به منظور رسوا کردن آنها گفته یا انجام داده است به اطلاع عموم مردم نمی‌رسد.

هنگامی که کارشناسان پزشکی به نتیجه از پیش تعیین شده خود رسیدند و این نتیجه‌گیری با ادا کردن آن در جایگاه قضایی مناسب خود رسمیت یافت، محکوم کردن پوند به زندگی در تیمارستان برای مدت نامحدود تنها جنبه تشریفاتی داشت. فراماسونها در اثر استفاده ماهرانه و متمدانه از هر دو سیستم حقوقی و پزشکی خود در کنار یکدیگر موفق شدند تا یکی از فصیح‌ترین و آگاه‌ترین مخالفین خود را به راحتی ساکت کنند و اینکار را کاملاً در لفافه آنچه قانون مداری و فرآیند قضایی می‌نامند انجام دهند پاتومیم پوند انعکاس یک موفقیت به شمار می‌رفت: حضار از آنچه در جریان بود اطلاع نداشتند اما از آن راضی بودند.

عزرا پوند ۱۵ سال بعدی را در تیمارستان گذراند. به او اجازه داشتن ملاقات کننده داده شد و در واقع هواداران طرز فکر او مشتاق ملاقات با او بودند اما او همچنان دیدگاه‌های خود را کاملاً ابراز نمی‌نمود. او می‌دانست که اگر دوباره عقاید خود را بی‌پرده بگوید و سعی کند از طریق ملاقات‌کنندگان خود دیدگاه‌های سیاسی خود را منتشر نماید، ممکن است دیگر به او اجازه ملاقات داده نشود یا دوباره به دادگاه برگردد و حکم عدم جنون برایش صادر شود و مجدداً به جرم خیانت محاکمه گردد. او تا آن

زمان باید فهمیده باشد که به همان راحتی که مجنون تشخیص داده شد و صلاحیت برای محاکمه نداشت می توانست به جرم خیانت محکوم شود و اعدام گردد. شاید او متوجه شده بود که در آن سن بالا و در واقع به تنهایی کار زیادی برای تغییر سیستم نمی تواند انجام دهد. او سعی کرد ازدهای چند سر را با بریدن یک یا دو سرش بکشد و شکست خورد. او احتمالاً راه حمله به قلب او را نمی دانست. او تصمیم گرفت که زنده بماند و شاعری مشهور باشد.

در طی تمام این مراحل رسانه های تحت کنترل فراماسونها از تمام ابزارهای موجود برای بی اعتبار کردن پوند بهره می بردند. آنها در ظاهر همواره او را دیوانه می خواندند و در واقع دیدگاه های او در مورد سیاست و روش اداره نظام کفر را مورد تردید قرار می دادند. رسانه ها برای عموم تصویر مردی را ترسیم می کردند که با اینکه دیوانه است اما استعداد شعر دارد، کسی که با روشی عجیب در فعالیتهای ادبی استعداد خود را نشان می دهد، اما صلاحیتی برای اظهار نظر در سایر جنبه ها ندارد به خصوص اگر این اظهار نظر در زمینه نحوه اداره آمریکا توسط فراماسونها نه تنها از طریق بانکداری، بیمه و سایر نظام های مالی بلکه از طریق تمام بنگاه های و نظام کفر چه تجاری و چه آموزشی، رسانه ای، پزشکی، حقوقی یا دولتی باشد.

تلاش های زیادی برای اطمینان از محدود شدن هر چه بیشتر دیدگاه های پوند انجام می گرفت. از آنجا که فراماسونها دنیای نشر را اداره می کردند نظام آموزشی و کتابفروشی ها مملو از کتابهایی برای تخدیر مردم بود و تقریباً تمام نوشته های پوند که به نظام کفر حمله می کرد با موفقیت از کتابفروشی ها حذف شد. تنها به شعرهای زیبای او اجازه توزیع عمومی داده می شد. حتی امروز هم در بسیاری از نسخه های اشعار پوند،

عبارتهایی که به نکات حساس یا جنبه‌های که قبلاً ذکر شد می‌پردازند حذف گردیده‌اند.

سرانجام بعد از ۱۵ سال وقتی پوند دیگر تهدیدی برای نظام کفر به شمار نمی‌رفت چرا که پیر و فرسوده شده بود و انتظار مرگ را می‌کشید، از بیمارستان آزاد شد. او به ایتالیا بازگشت و در همانجا فوت نمود. اگر امروز از کسی پرسید که عزرا پوند که بود؟ احتمالاً به شما خواهد گفت که او شاعری معروف بوده است به ندرت کسی داستان واقعی او را می‌داند، زیرا این ماجرا به نحوی توسط نظام اطلاعاتی کفر مخفی شده و قابل دسترسی برای عموم نیست. روشی که پوند توسط آن به طور مؤثری ساکت گردید تنها به دلیل وجود ارتباط کارآمد بین نظام‌های دولتی، حقوقی و پزشکی آمریکا میسر گردید که این ارتباط هنوز هم باقی است و به واسطهٔ کنترلی است که فراماسونها اعمال می‌کنند.

واضح است که موفقیت صحنه سازی انجام گرفته توسط نظام کفر که برای پنهان کردن ماهیت واقعی روش‌های کنترلی ظالمانهٔ سردمداران فراماسون است، به پذیرفتن تعریف فراماسونها از هنجار، طبیعی و قانونی توسط جامعه بستگی دارد.

متخصصین پزشکی کفر طبیعی و غیر طبیعی را تعریف می‌کنند که پیامد آن تعریف مجنون و عاقل است. کارشناسان حقوقی کفر قانونی و غیر قانونی را تعریف می‌کنند که نتیجهٔ آن تعریف اعمال مجاز و غیر مجاز است. از آنجا که کارشناسان کفر با شهرت و عقاید دیگران سروکار دارند، همیشه بیش از یک تعریف برای آنچه طبیعی یا قانونی است وجود دارد زیرا هر کس که بتواند یک یا دو عقیدهٔ نوآورانه (آنطور که نظام کفر می‌نامد)

داشته باشد می تواند در سلسله مراتب کفر بالا بیاید و برای عقیده خود تبلیغات مناسبی انجام دهد. هر چند تعریف های کفر از آنچه طبیعی و قانونی است تفاوت های زیادی دارد اما تمام آنها یک خصوصیت مشترک دارند یعنی همگی تأیید کننده دیدگاه کفر در باره هستی هستند. بنابراین عملاً تفاوت های ظاهری عقاید کارشناسان کفر فقط اختلاف های سطحی است. در حقیقت وقتی پای انکار شیوه زندگی نبوی و تأیید روش نظام کفر به میان می آید همگی با هم موافق می شوند. کفر یک نظام است. کافران چون یک تن ظاهر می شوند، اما در برابر یکدیگر تقسیم شده اند.

نظام آموزشی کفر برای تلقین و شرطی سازی جامعه با تعاریفی که توسط کارشناسان کفر تدوین شده اند، مورد استفاده قرار می گیرد از رسانه ها برای حمایت و تداوم این شرطی سازی استفاده می شود. به همین دلیل است که راه های جایگزین آموزشی که از دیدگاه کفر نسبت به هستی حمایت نمی کنند، غیر قانونی هستند در اکثر حکومت های کفر شما اگر کودکان را به نظام آموزشی کفر نفرستید، مرتکب جرم شده اید. اگر مسئولان کفر خانواده هایی را بیابند که از این شبکه خارج شده اند قدرت وسیعی برای فرستادن بچه ها به سیستم هایی دارند که خود آنرا سیستم های مراقبتی می خوانند، بنابراین دیگر کودکان از فرآیند شرطی سازی محروم نخواهند شد. از آنجا که اغلب والدینی که سعی می کنند کودکان خود را از نظام آموزشی کفر حفظ کنند خودشان روش های جایگزین آنرا نمی شناسند، مسئولان مراقبتی کفر آسان تر می توانند دادگاه را در مورد ضرورت تحت مراقبت قرار دادن کودکان به دلیل عدم توانایی والدین، قانع کنند. به همین ترتیب با نفوذترین نظام های رسانه ای که رادیو و تلویزیون هستند در انحصار نظام کفر یا دجال قرار گرفته است. در اکثر جوامع کفر برپایی یک شبکه رادیو و تلویزیون مستقل بدون اخذ مجوز، غیر قانونی

است تنها سازمانهایی که از نظام کفر حمایت می‌کنند شانس گرفتن چنین مجوزی را دارند. به این ترتیب از انتقاد مؤثر از نظام کفر جلوگیری می‌شود. در عوض پوشش محدودی به افراطیون داده می‌شود. زیرا اثر آن این است که بر تعداد زیادی از بینندگان و شنوندگان تأثیر می‌گذارد و آنها متقاعد می‌شوند که نظام نسبتاً پایدار کفر به جهانی که انسانهای خشمگین مجسم می‌کنند ارجحیت دارد. البته بدیهی است که دیدگاه این انسانهای ناراضی نیز به بدترین شکل ممکن در رسانه‌های کفر نشان داده می‌شود.

طبیعی است که معایب نظام کفر را نمی‌توان از همه مخفی کرد و به همین خاطر نظام رسانه‌ای کفر به نحوی برنامه‌سازی می‌کند که نشان دهد نه تنها به این نقائص توجه می‌شود بلکه برای برطرف کردن آنها برنامه‌ریزی هم می‌شود. این برنامه‌ها یک در میان با برنامه‌های تخیلی و فانتزی پخش می‌شوند. وقتی شما از اخبار شوکه می‌شوید یا موسیقی و درام تسلی می‌یابید.

اثر نظام رسانه‌ای کفر این است که زندگی را به امری فکری تبدیل کند. آنچه اراده می‌شود از طریق رادیو و تلویزیون به درون ذهن و افکار شما وارد می‌شود. این نوعی هیپنوتیزم است نتیجه قرار گرفتن در برابر نظام رسانه‌ای کفر به مدت طولانی این است که نهایتاً شما تقریباً هر چه بگویند باور خواهید کرد، بدون اینکه واقعاً در مورد آن مطلب چیزی بدانید زیرا شکم شما پر است و بسترتان گرم. در جامعه کفر افراد توسط رسانه‌ها آنچنان بمباران اطلاعاتی می‌شوند که در نهایت فرد هنگامی که با ایده تغییر سیستم مواجه می‌شود معمولاً دچار احساس درماندگی کامل می‌گردد حتی اگر ایده بسیار خوبی هم در مورد نحوه کارکرد سیستم جدید داشته باشد. در جامعه امروز کفر، افراد زیادی وجود دارند که از نحوه سازماندهی زندگی خود خوشنود نیستند اما آنها از تغییر دادن خود یا محیط‌شان ناتوان

هستند. همچنین کسانی وجود دارند که به خاطر شرطی سازی نظام آموزشی و رسانه‌ای کفر، جهانی را که نظام کفر برای آنها فراهم آورده بدون هیچ سؤالی می‌پذیرند.

سردمداران نظام کفر با کنترل کردن نظام‌های آموزشی و رسانه‌ای اطمینان حاصل می‌کنند که تعاریف آنها از آنچه طبیعی و قانونی است غالب خواهد بود. در نظام کفر مردم از تولد تا مرگ با این تعاریف روبرو می‌شوند. بسیاری از آنها تنها چیزی را می‌بینند که به آنها گفته شده بینند. تعداد بسیار معدودی متوجه می‌شوند که این تعاریف تا چه حد در ذهن آنها فرو برده شده و یا به دنبال یافتن مفهوم واقعی حیات می‌گردند که با این تعاریف پوشیده شده است. نتیجه نظام آموزشی کفر و جهان بینی ناشی از آن، کفر است که می‌توان آنرا شیوه تفکر دجالی نامید.

تمام این تعاریف کفر بدون توجه به درک ماهیت واقعی هستی تدوین شده‌اند. در واقع آنها برای پوشاندن حقیقت اشیاء به کار می‌روند. این تعاریف از منشأ وحی که مستقیماً از مبدأ هستی آمده است مشتق نشده‌اند. در حقیقت تنها با استوار کردن زندگی بر اساس وحی الهی که هم شامل الگوی وجودی زندگی و هم درک ماهیت زندگی می‌شود می‌توان شکافی در شبکه کفر ایجاد کرد که حقیقت واقعی که همان خداوند است را پوشانده است و امروزه تنها منبع وحی الهی که دست نخورده باقی مانده است، قرآن است.

تنها راه برپا کردن زندگی بر اساس آموزه‌های قرآن یافتن جامعه‌ای از مسلمانان است که از اولین مردمانی که زندگی خود را بر اساس قرآن پایه‌ریزی کردند بیشترین سرمشق را گرفته باشند و به شیوه آنها زندگی کنند، این مردم ساکنین مدینه منوره هستند که چهارده قرن قبل پیرامون حضرت محمد (ص) اولین جامعه اسلامی را ایجاد کردند. خداوند در قرآن

می فرماید که این بهترین جامعه‌ای است که تا کنون زمین به خود دیده است و از آنجا که تمام مخلوقات از جانب خداوند هستند او می داند در باره چه سخن می گوید. صحابه حضرت محمد (ص) علم خود و نحوه زندگی کردن را از مصاحبت با حضرت محمد (ص) و در واقع از جانب خداوند دریافت کرده بودند چرا که هر عمل حضرت تجسم آیات قرآن و هر کلام او حاوی حکمت بود و حضور او باعث تحول و روشن شدن اطرافیانش می شد.

امروز هم وضعیت جامعه اسلامی واقعی همانگونه است. در این جامعه مردم تعالیم و دانش را از برکت رهبرشان که مرد خداست و توسط او هدایت می شود دریافت می کنند. به این مرد ولی الله گفته می شود که دوست خداست. او خداوند را دوست دارد و خداوند نیز او را دوست می دارد و مردمانی که آنها نیز خدا را دوست دارند و خدا آنها را، پیرامون او گرد آمده اند. پس بین اولیاء الله رقابتی وجود ندارد، هر کس مقام خود را در نزد خداوند دارد. هر چه تقوی الهی او بیشتر باشد مقام او نزد خدا بالاتر است. بزرگترین اولیاء حضرت محمد را در جهان غیب چه به صورت رؤیا و چه در واقعیت ملاقات و با ایشان صحبت می کنند. به همین خاطر آنها به حدی به ظرایف زندگی پویای اسلام دسترسی دارند که دیگران که به واسطه خواندن کتاب بیش از دیگران، ادعای رهبری دارند فاقد این توانایی هستند. اسلام پویا را در کتابها نمی توان یافت بلکه از فردی به فرد دیگر منتقل می شود. اما این انتقال تنها به خاطر وجود قرآن میسر است. که به معنی ذکر و بیان است. کلید درک آنچه در قرآن است خواندن آن با صدای موزون نه خیلی آرام و نه خیلی بلند به صورت دسته جمعی یا تکی و با توجه قلبی است.

قرآن کلام ابدی خداوند است. امروز این کتاب تنها کتابی است که توسط بشر نگاشته نشده بلکه توسط فرشته وحی جبرائیل از طرف خداوند

به حضرت محمد (ص) وحی شده است. حضرت محمد (ص) خود قادر به خواندن و نوشتن نبود و او حتی یک حرف از آن را تغییر نداده است. خداوند قول داده است که تا روز قیامت قرآن را محافظت خواهد کرد.

قرآن تعاریف متخصصان کفر را این گونه شرح می دهد: عقاید جاهلانه و نادرست که بر پایه حدس و گمان و بدون قطعیت هستند. از محتوای قرآن می توان برای اثبات صحت هر موضوع بهره برد زیرا قرآن مجموعه صریحی از احکام در مورد ماهیت واقعی هستی است که از منشأ تمام هستی صادر شده است. بسیاری از دانشمندان روشنفکر و صادق غرب متوجه شده اند که تمام آنچه آنها قصد کشف آنرا داشته اند توسط قرآن اثبات شده است و به علاوه بسیاری از مطالب در قرآن است که آنها هنوز نتوانسته اند کشف کنند و امیدی هم به کشف آن ندارند زیرا روش هایی که برای کشف آنها به کار می برند بسیار خام و غیر مناسب هستند.

در خلقت همه چیز معنی و مفهوم خود را دارد اما تعاریف کفر این معانی را مخدوش کرده و می پوشانند. از آن جا که کافر هیچ یقینی ندارد و فقط حدس و گمان است، همواره می توان تعاریف کفر را از نو تعریف کرد. کارشناسان کفر بی کفایتی تعاریف خود را اینگونه می پوشانند که علت این تغییرات تکامل و پیشرفت مداوم است نه بی کفایتی و گمراهی. از یکی از طرفداران اصلی نظریه انفجار بزرگ در جایی پرسیده شده که قبل از انفجار بزرگ چه اتفاقی افتاده است. او پاسخ داده است که طبق توافق نانوشته ای بین دانشمندان نباید این سؤال پرسیده شود و به همین راحتی از پاسخ سرباز زده است. حقیقتی که در پشت این توافق نانوشته وجود دارد این است که همه آنها می دانند اگر جهل خود را بپذیرند عناوین و درآمد و شهرت خود را از دست خواهند داد. بهترین آنها می دانند که اگر واقعاً بخواهند ماهیت واقعی هستی را کشف کنند باید آزمایشگاه های خود را

رها کنند و به جستجوی مرد یا زنی خدایی بگردند که دارای دانش واقعی است.

یکی از این نظریه‌های فکری کلیدی کفر که تمدن هم نامیده می‌شود، نظریه داروینسم در مورد تکامل است. اکثر نظریه پردازان کفر در آن زمان و بعد از آن از این نظریه برای حمایت از عقاید خود بهره گرفتند. اصولاً این نظریه برای کمک به دکترین کفر در مورد پیشرفت و رشد در تمام فعالیت‌های کافران به کار گرفته شد. به عنوان مثال هر فعالیت یا پیشرفتی که در تکنولوژی رخ می‌دهد و در ظاهر نوعی خودکشی به نظر می‌رسد با گفتن این جمله که این وضعیت پیشرفت نسبت به حالت قبلی است و بنابراین حتماً بهتر است به آن اعتبار بخشیده می‌شود.

یکی از بخش‌های نظریه داروین که عمومیت زیادی یافته است، زمینه انشقاق انسان از میمون است. اما بر اساس تعالیم قرآن می‌دانیم که سر سلسله انسان حضرت آدم است. صرف نظر از آنچه متخصصین ژنتیک می‌گویند، تمام انسانها فرزندان آدم و حوا هستند. مردمانی در گذشته بودند که پیامبر را که خداوند برای آنها فرستاده بود انکار کردند و به جای پیروی از آیینی که او آورده بود همچون حیوانات می‌زیستند و به همین خاطر خداوند آنها را به میمون بدل کرد. هرگاه خداوند بخواهد چیزی رخ دهد به او می‌گوید موجود باشد. خداوند در قرآن می‌فرماید، مردمانی که از آیین نبوی پیروی نکنند خود را نابود می‌کنند. حتی بررسی سطحی جوامع امروزی کفر به وضوح این مسأله را اثبات می‌کند. این جوامع رشد نمی‌کنند و بهتر نمی‌شوند بلکه دچار فروپاشی و زوال می‌شوند. تمام هستی با تولد و مرگ و رشد و زوال در ارتباط است. وقتی نظام فعلی کفر که همان نظام دجال است دچار فروپاشی و اضمحلال می‌شود بازماندگان چاره‌ای جز پذیرفتن اسلام ندارند.

حضرت محمد (ص) می فرماید هیچ دوره‌ای نیست که بدتر از دوره قبل از خود نباشد مگر آخرالزمان. بنابراین جهان و موجودات آن رشد نمی کنند بلکه رو به زوال می روند تا آنکه به آخرالزمان برسند. حضرت محمد (ص) می فرمایند که شما نباید فرزندان این دنیا باشید بلکه باید فرزندان جهان آخرت باشید. چرا که این دنیا شما را ترک می کند و آن جهان به شما نزدیک می شود. کارشناسان کفر که تعاریف کفر از آنچه هنجار و قانونی است را رایه می دهند، صلاحیت رایه چنین توصیه‌ای را ندارند. چرا که آنها کاملاً از ماهیت واقعی سفری که تمام ما خواسته یا ناخواسته باید انجام دهیم ناآگاه هستند. آنها نمی دانند از کجا آمده‌اند و به کجا خواهند رفت. و تعاریف سطحی آنها بازتاب این جهل آنها است. به درستی که ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم.

هدفی که این تعاریف کفر دنبال می کنند، افزایش درک انسان از ماهیت هستی نیست بلکه اداره و کنترل مردم در نظام تولید و مصرف کفر است. عملاً این تعاریف برای برنامه‌ریزی و شرطی کردن مردم برای پذیرش فرآیند کفر به عنوان معنی و مفهوم زندگی و دلیل حیات به کار می رود. خداوند در قرآن می فرماید که او جن و انس را به جز برای پرستش خود نیافریده است. همانطور که در مثال عزرا پوند دیدیم، کاربرد دیگر این تعاریف کفر برای فراماسونهای سردمدار کفر این است که می توانند کسانی را که نظام کفر یا دجال را شناخته‌اند با فرآیندهای قضایی یا پزشکی که به واسطه شرطی سازی اکثریت جامعه آنها را به عنوان قانونی و نرمال شناخته‌اند حذف کرده یا حداقل تحت کنترل خود در آوردند.

کارشناسان کفر که این تعاریف کفر را ایجاد و تأیید می کنند کاملاً با اصطلاح قرآنی مفسدان قابل توصیف هستند. مفسدان مردمانی هستند که می گویند تمام کارها را درست انجام می دهند اما در واقع باعث تفرقه و

شکست می شوند. هر چند خود کلمه دجال در قرآن نیامده است اما فعالیت‌های دجال و نهایت بروز کفر در جهان قبل از پایان آن به وضوح نشان داده شده است. نظام کفر در کل به همراه تمام زیر سیستم‌های به هم پیوسته خود توسط کافران فراماسون که کارشناس هم نامیده می شوند اداره می شود و حضرت محمد فرموده است که کفر یک نظام است و این نظام همان دجال به عنوان یک پدیده فرهنگی اجتماعی جهانی است. روشی که فرآیند تولید و مصرف کفر طبق آن عمل می کند، روشی که نظام‌های حمایت کننده آن برای اداره و کنترل مردمی که اسیر نظام تولید و مصرف شده اند به کار می برند. شواهد روشنی از تفوقی است که دجال به عنوان یک نیروی نامریی به دست آورده است. نظام کفر یا دجال تقریباً بر تمام کشورهای امروز جهان غلبه یافته و می توان تصور کرد که تا زمان ظهور خود دجال مدت کوتاهی باقی مانده است.

مثال دیگری از روشی که نظام دجال برای حذف مخالفان به کار می برد را می توان در دادگاه معروف نورنبرگ مشاهده کرد. شاید این صحنه سازی یکی از کامل ترین و دقیق ترین سرپوش نهادن‌های تاریخ دجال باشد که میلیونها پوند هزینه در برداشت.

هیتلر نیز همچون پوند به خوبی از فعالیت‌های فراماسونری آگاهی داشت چرا که آنها از اولین پیروان او به شمار می رفتند. او تبلیغات وسیعی برای نشان دادن این فعالیتها به راه انداخت. حتی وقتی در جنگ جهانی دوم او را همراهی کرده، همانند پوند میزان کنترل فراماسونهای جهان را کمتر از حد واقعی برآورد نمود. حتی هیتلر بر این باور بود که دولت ایالات متحده از او حمایت خواهد کرد، لیکن کمی بعد دانست که چه تحولی عظیم حداقل از ۵۰ سال قبل از شروع جنگ جهانی دوم در آمریکا شروع شده و به شدت

در حال گسترش است. مطلبی که هیتلر متوجه آن نشده بود این بود که دقیقاً او همان فردی بود که فراماسونها به دنبال او بوده‌اند. هیتلر جذبۀ کافی برای جمع‌آوری پیروانی را داشت که حاضر باشند به خاطر او با هر دشمنی بجنگند. و او آنقدر تشنه قدرت و در عمل چنان ظالم بود که هیچ‌گاه دست از تلاش برای رسیدن به قدرتی که مورد نظرش بود، بر نمی‌داشت و این امر فراماسونها را قادر می‌ساخت تا پس از پایان جنگ به راحتی و یکباره او را بی‌اعتبار و بد نام سازند. در نتیجه هیتلر به عنوان ابزاری مناسب در اختیار فراماسونری قرار گرفت تا به دست خودش مقدمات سرنگونی و نابودی خود را فراهم سازد و این در حالی بود که هیتلر ناخودآگاه شرایطی را برای فراماسونها پدید آورد که بتوانند بهترین استفاده و بیشترین منافع را از جنگ برده و از این طریق بتوانند نفوذ و سلطه خود را به شکل فراگیرتری در سطح جهان پایه‌گذاری کنند.

جنگ جهانی دوم در واقع منجر به این امر گردید که کلیه کشورها پس از جنگ توجیه کافی برای جمع‌آوری مقادیر زیادی از تسلیحات و تجهیزات نظامی داشته باشند. بدیهی است که وقتی کشوری مقادیر فراوانی تسلیحات نظامی داشته باشد بالاخره فردی پیدا خواهد شد که بخواهد از آنها استفاده کند، بنابراین شرایط بالقوه فراوانی برای جنگ‌افروزی در اختیار فراماسونها قرار می‌گرفت و از آن پس این فرد توسط فراماسونها پشتیبانی شده و در عین حال فراماسونها مردم را نیز تحریک به مخالفت با این فرد می‌نمودند. و هدف آنها بر این باور استوار بود که برنده این جدال ساختگی آنها در نهایت همه خواسته‌ها و مساعدتهای انجام شده را از طریق خرید تجهیزات و تسلیحات بیشتر، قرض کردن وامهای بهره‌دار و بستن قراردادهای مناسب با بینگاه‌های اقتصادی که توسط فراماسونها حمایت می‌شدند، پاسخ خواهد داد و دوباره بستر فرایندهای تولید و

مصرف را جهت استعمار و سوء استفاده فراماسونها از منابع طبیعی کشورها فراهم خواهد نمود. از آنجائیکه هر دو طرف دعوی از جانب فراماسونها حمایت می شدند و هیچ یک نیز درک وضعیت و شرایط را نداشتند، نتیجه این درگیری مجرد و غیرمادی است، زیرا فراماسونها در این جدال شکست نمی خوردند حال چه این گروه برنده شوند و چه گروه دیگر.

پس از پایان جنگ جهانی دوم کفار، فراماسونها مجبور بودند به فکر ترفندی کارا باشند تا به وسیله آن هیتلر را نیز مانند پوند بی اعتبار و بدنام جلوه داده و چنان القا کنند که هیتلر دیوانه بوده که نمی توان باور کرد که حتی یکی از گفته های او حقیقتی را در برداشته باشد. از آنجایی که فراماسونها از هیتلر به منظور ایجاد شرایطی مطلوب برای درگیری و منافع خود استفاده کرده بودند حال آنها مجدداً مجبور بودند تا به نحوی خود را در نظر عامه مردم نه تنها از به قدرت رساندن و بر زمین زدن هیتلر بلکه از حقایق دیگری که بدون شک از جانب خود هیتلر در ارتباط با فعالیت های آنها فاش می شده است، مبرا نموده و از خود رفع اتهام نمایند. از آنجائیکه هیتلر خود فردی کافر بود انجام چنین کاری نسبتاً امری آسان بود. اگر چه هیتلر نیز از تمایل فراماسونری به کنترل و سلطه بر جهان به خوبی آگاه بود ولی به جایگزینی مناسب تر و ماندگارتر از سیستم کفر، که سیستم دجال است نیز دسترسی نداشت که این جایگزین چیزی جز اعتقاد به خدا و روش زندگی مبتنی بر آیین پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) و افرادی که در مدینه منوره، گرد ایشان جمع آمده بودند و از ایشان پیروی می کردند، نبود. یقیناً هیچ یک از اهداف و آرمانهای عزرا پوند در ذهن هیتلر نبود. تنها چیزی که او همانند فراماسونها به آن فکر می کرد قدرت بود. اساساً هیتلر در این فکر بود که فراماسونها را از طریق جایگزینی ساختار هرمی قدرت خودش بجای ساختار هرمی قدرت آنها در بازی که خودشان به راه

انداخته بودند شکست دهد.

در یک تحلیل نهایی از جنگ دوم جهانی کفار می توان چنین گفت که این جنگ صرفاً جنگی میان قدرتهای کفر بوده و نه تقابل ایمان و کفر چرا که جنگ میان ایمان و کفر در واقع جدال بین کسانی که به معرفت و حکمت زندگی پیامبرگونه پی برده اند با کسانی است که این منش را انکار می کنند، اگر چه افرادی نیز در هر دو جناح وجود می دارند که ناگهان خود را به صورت ناخواسته درگیر و غرق در این جدال و رویارویی می یابند، و آنها تنها دلیل پاک و مؤمن ماندنشان، داشتن ایمان راسخ به خداوند بوده است. بطور مثال در آن زمان یک سرهنگ مسلمان از حیدرآباد تصمیم گرفته بود برای انگلیس بجنگد زیرا او بر این باور بود که در صورت پیروزی آلمانیها در جنگ، این پیروزی آنقدر در اشاعه سیستم کفر موفق و مؤثر خواهد بود که در آینده، برای فروپاشی آن به دو برابر زمان نیاز خواهد بود. خداوند در قرآن می فرماید^(۱): «اگر کفار در ظاهر یک پیکر و یکپارچه به نظر می آیند ولی آنها به گروههایی بر علیه یکدیگر تقسیم شده اند».

هیتر چندان به این امر واقف نبود که فراماسونها تا چه حد سلطه و

۱- سوره مائده، ۱۴: و از کسانی که گفتند: ما نصرانی هستیم، از آنها نیز پیمان گرفتیم، ولی آنان بخش مهمی از آنچه تذکر داده شده بودند، به فراموشی سپردند، پس ما تا روز قیامت میانشان را دشمنی و کینه افکندیم.

- سوره مائده، ۶۴: و یهود گفتند: دست خدا بسته است. دست هایشان بسته بادا و به سزای این که گفتند از رحمت خدا دور گشتند، بلکه دو دست او باز است، هر گونه بخواهد می بخشد. و به تحقیق آن چه از جانب خدا بر تو نازل شده بر کفر و طغیان بسیاری از آنان می افزاید، و تا روز قیامت میان آنها دشمنی و کینه افکندیم. هر زمان آتش جنگی افروختند خدا آنرا فرو نشاند، و آنها در زمین به فساد تلاش می کنند و خداوند مفسدان را دوست نمی دارد.

کنترل خود را بر جهان غرب گسترده‌اند و آنقدر کودن بود که تصور می‌کرد با قدرت اندکی که دارد می‌تواند بر تمام دنیا حکومت کند. از طرف دیگر، فراماسونها به خوبی می‌دانستند که حتی قبل از وادار کردن هیتلر به آغاز جنگ دوم قادر به پیروزی در این جنگ خواهند بود. در این میان تنها بازندگان مطلق این حوادث مردم ساده‌ای بودند که تن به شرکت و مبارزه در این جنگ می‌دادند. تنها نگرانی اصلی فراماسونها ضرورت انجام یک سری مخفی‌کاری به محض پایان یافتن جنگ بود. برنامه آنها شامل دو قسمت بود. اول ضرورت بی‌اعتبار جلوه دادن دیدگاه هیتلر نسبت به دخالت فراماسونها در امور جهانی از طریق بدنام سازی و رسوا نمودن بی‌حد و حصر تفکرات و دیدگاه‌های او و دوم ضرورت ایجاد این احساس در مردم که اساساً حوادثی که در نتیجه این تفکرات به وقوع می‌پیوندند نیز چیزی غیر از آن است که در واقع به وقوع پیوسته است. درحقیقت تفکرات و عقاید هیتلر باید همچون فرد دیوانه‌ای به تصویر کشیده می‌شد که بر مبنای هیچ حقیقت و راستی بنا نشده است. فعالیتها او و طرفدارانش باید به عنوان ظهور هولناک تبعیض‌های ظالمانه و دیوانه‌وار ستمگری نژادپرست بر مردم القاء می‌شد و آنها نباید اجازه می‌دادند که رفتار او به عنوان تلاشهای نافرجام و منحرف شده فردی به نظر بیاید که قصد نجات اروپاییان از سلطه خفقان‌آور فراماسونری را داشته اما متأسفانه از روشی اشتباه انجام گرفته است.

بسیاری از عقاید هیتلر از پروتکل دانشوران صحیون نشأت گرفته است. این پروتکل‌ها کتابی کوچک است که به ارایه بخشهایی هر چند کوچک ولی حاوی تصاویری بسیار گویا از نقشه فراماسونها برای سلطه بر جهان می‌پردازد. محتویات این کتاب صرفاً به تأکید و تقویت مشاهدات هیتلر در جریان سلطه فراماسونری پرداخته است. چیزی که خود هیتلر از آن به

عنوان دیکتاتوری در بازار بورس سهام جهانی، انحصاری بودن مواد اولیه، تسلط بر سرزمین‌هایی که امکان مالکیت آنها ندارند و از همه بالاتر، ربا و نزول خواری به هر نوع ممکن آن یاد نموده است.

فراماسونها که در مرحله کسب قدرت و جانشینی، تسلط کاملی بر رسانه‌های جهان غرب نیز پیدا کرده بودند، سلسله فعالیت‌های بسیار قدرتمندی را آغاز نمودند که هدف آن نه فقط جعلی نشان دادن این پروتکل‌ها بلکه تأکید بر این مطلب بوده است که این پروتکل‌ها هیچ گونه مطلب درست و حقیقی را در بر ندارند. مقالات روزنامه‌های کثیرالانتشار غرب همگی تحت تأثیر همین تفکر به چاپ می‌رسیدند و حتی امروز نیز قطعاً برخی از این قبیل رسانه‌ها وجود داشته و هنوز به کار خود ادامه می‌دهند. دو داستان مشهور در مورد این پروتکل‌ها وجود دارد اول: این پروتکل‌ها اشاره به گفتگوی هزل آمیز بین ماکیاولی و موتسکو در جهنم در باره ناپلئون سوم داشته که در قالب بخشی از رمان آلمانی بیارتیز^(۱) به چاپ رسیده است. دوم اینکه این مطلب در اواخر قرن ۱۹ و توسط اعضاء پلیس امنیت روسیه در پاریس تهیه شده و ایده آن از یک رساله فرانسوی تألیف یک وکیل مشهور فرانسوی به نام موریس جولی گرفته شده است. این دسته فعالیت‌های پنهان کارانه طی جریانی که در یکی از دادگاه‌های فراماسونری در سوئیس مطرح شد به اوج خود رسید. در این دادگاه فراماسونها در موقع مناسب بیانیه مورد نظر خود را به نفع احزاب اسرائیلی شهر برن و در اصل به نفع کل فراماسونها ارایه دادند در این بیانیه این پروتکل را یک سری مطالب کذب محض ولی به دقت طراحی شده قلمداد نمودند که ریشه در ادارات پلیس سیاسی روسیه نیز داشته است و هدف از ارایه آن قرار دادن

ابزاری در اختیار دولت تزار جهت استفاده علیه لیبرالهای روسیه بوده است. خواننده این پروتکلها خود باید در باره صحت مطالب آن قضاوت کند. درست مانند نوشته‌های عزرا پوند، فراماسونها که نبض بازار چاپ و نشر و مجراهای توزیع کتاب را در دست داشتند تمام تلاش خود را به کار گرفتند تا مطمئن شوند که تمامی نسخه‌های پروتکل و ترجمه‌های مربوط به آن از سطح بازار و دسترسی عموم جمع‌آوری شده است.

به همین شکل کلیه نوشته‌های آلفرد روزنبرگ که یکی از مردان هیتلر بود و مطالب بسیار زیادی در باره پروتکلها نوشته بود و تنها کسی بود که موضوع انقلاب روسیه را از زمان شروع فعالیت‌های فراماسونری ریشه‌یابی کرده بود، نیز از سطح بازار و معرض دید عموم مردم جمع‌آوری شدند. همزمان با از بین بردن کلیه آثار و نوشته‌های مربوط به دیدگاه‌های هیتلر که باعث از بین رفتن تصویر ساخته شده توسط فراماسونها می‌شد، صدها کتاب و نوشته نیز در جهت تحریف افکار و گفتار هیتلر نوشته می‌شد که همگی به نوعی از طریق رسانه‌هایی مثل رادیو و تلویزیون حمایت می‌شدند و تبلیغات بسیاری نیز از این طریق راجع به آنها صورت می‌گرفت. امروز عده کمی از مردم از حقیقت آنچه که هیتلر در آن زمان به آن اعتقاد داشته، اطلاع دارند. سخنان و دیدگاه‌های او چنان در پشت سد مخالفت‌ها و انتقادهای مخفی می‌گردید که حتی فرصت اینکه مردم راجع به آنچه هیتلر مجبور به بازگو کردن آن بود، با خونسردی و یا با نگاه انتقادآمیز فکر کرده و نظر دهند نیز از آنها گرفته شده بود و این فرصت در اختیار آنان قرار نگرفت که به حقیقت سخنان هیتلر پی ببرند. اگر امروز شما از مردم بپرسید که چه چیز محرک اصلی هیتلر در فعالیتها و ایده‌هایش بود، بیشتر آنها یک توصیف غیر ارادی و قابل پیش‌بینی از هیتلر خواهند داشت که برگرفته از تبلیغات رسانه‌های فراماسونری است که ستمگری مستبد را به تصویر

می کشد که بدون هیچ توجیه و دلیل منطقی بر یهودیت تسلط و برتری یافته و هیچ دلیلی جز اینکه آنها یهودی بوده اند برای این کار نداشته است. هیچ شکلی در این نیست که هیتلر از یهودیها تنفر داشته است لیکن برخی از دلایل او برای این مسأله نیز تا حدی منطقی و درست به نظر می رسیده است.

از آنجا که هیتلر و پیروانش رفتارهای تندرو و افراطی داشته اند کار فراماسونها برای اینکه بتوانند از آنها تصویری خشن تر از واقعیت بسازند، آسان تر گردید. همیشه اغراق نمودن در مورد مسائلی که اتفاق افتاده بسیار ساده تر از ایجاد مسائل ساختگی که هرگز اتفاق نیفتاده و تبلیغ حول آن می باشد. فراماسونها به خوبی از این موقعیت استفاده کردند و تلاش نموده اند هیتلر و پیروانش را نژادپرستانی دیوانه جلوه دهند که آرزوی از بین بردن یهودیها و به وجود آوردن نژاد برتر آریایی را داشته اند. فراماسونها با استفاده از تکنیکهای جعل تصاویر که برانگیزنده احساسات هر بیننده ای بود، مثل نشان دادن نماهای نزدیک از چهره هیتلر و صداگذاری قوی روی آن به خوبی موفق شدند که هیتلر را به صورت مردی روانپزش و دچار اختلالات روانی نمایش دهند که همواره در توهم وجود دسیسه ای بود که هرگز وجود نداشته تا بتواند برتری تبعیض آمیز و غیر منطقی و نژادپرستانه خود را توجیه نماید و به طور کل او را فردی متنفر از یهود جلوه دهند. البته حقایقی هم در اظهارات آنها وجود داشت. اما آنها با حذف بخش وسیعی از حقایق از تصاویری که برای عامه مردم تهیه شده بود، توانستند با کمک رسانه های نظام کفر چنان وانمود کنند که همه آنچه که به تصویر کشیده شده عین واقعیت بوده است. در حقیقت تمام این فعالیتها به این خاطر بود که مردم دنیا متقاعد شوند که به هیچ وجه افکار و سخنان هیتلر در باره فراماسونها حقیقت نداشته و اینکه به مردم چنین القا کنند که همه

فعالیت‌هایی که از جانب او برای کاهش بدبینی مردم از کارهای جنون‌آمیزش انجام شده جرم و مستحق مجازات بوده است. همه این جریانات در نهایت طی محاکمه دادگاه نورنبرگ، یکی از فریبکارانه‌ترین و با دقت طراحی شده‌ترین پاتنومیم‌های حقوقی تاریخ بشر به اوج خود رسید. البته بدیهی است که رسانه‌ها به خوبی توانستند این دادگاه را به عنوان یک نقطه عطف بسیار مهم و یک دادگاه کاملاً عادلانه جلوه دهند. حتی برخی معتقد بودند که این متهمین بسیار خوش شانس بوده‌اند که برای آنها دادگاهی تشکیل شده چه برسد به این که دادگاه عادلانه هم باشد، چرا که بدون شک فاتحان غیر منصف، به سرعت این قبیل متهمین را بدون هیچ سؤال و پرسشی به قصد انتقامی خشمگینانه اعدام می‌کنند. حتی این پنهان کاری رسانه‌ها در مورد دادگاه نورنبرگ، امروز نیز هنوز همانند زمان تشکیل این دادگاه بر قوت خود باقی مانده است و با یک نگاه کوچک و سطحی به آثار ثبت شده از این دادگاه به خوبی می‌توان فهمید که تصمیم‌گیری‌های دادگاه در باره متهمین بصورت مجازی و قبل از حضور آنها در دادگاه‌ها جهت دفاع از خود، صورت پذیرفته بوده و مسئولین جلسه صرفاً موظف به اعمال بیشترین فشار و عذاب ممکن بر آنها شده بودند به نحوی که متهمین حتی فرصت‌رهایی خود از مهلکه را هم پیدا نکنند.

برای کسانی که پا را فراتر از ابتدال و حقه‌های رسانه‌ای در به تصویر کشیدن جنایتکارانی ناجوانمرد که به محضر دادگاه عدل فرا خوانده شده‌اند، می‌گذارند اسناد دادگاه نورنبرگ نمونه آشکاری از شرایط و اوضاعی خواهد بود که به خدمت گرفتن نظام‌های پزشکی و حقوقی کفر در جهت از بین بردن و سرکوب مخالفان در آن به وضوح نمایان می‌باشد.

بر خلاف پوند که عقاید و تفکراتش به سختی می‌توانست پوششهای

رسانه‌ای و تبلیغات را در سیستم کفر به سمت خود جلب کند، ماشین تبلیغات آلمانی‌ها دیدگاه‌های هیتلر را تا حدی به تصویر کشیده بود که دیگر امکان این وجود نداشت که بتوان تظاهر به عدم وجود آنها نمود. در حالیکه عقاید و نظرات پوند صرفاً از طریق ساکت نگه داشتن او اجازه ظهور پیدا نکرد، عقاید هیتلر از طریق بازگو نمودن اغراق آمیز و ترجمه منحرف کننده آنها به مردم القا می شد و در واقع باید به نحوی، غیر مؤثر و خنده دار در دید مردم جلوه می نمود که این کار فقط از طریق معرفی هیتلر و پیروان اصلی او به عنوان روانپزشک‌هایی خشن و ظالم امکان پذیر بود که جهل و کینه‌های نژادپرستانه چشم آنها را به همه چیز کور کرده و با تهدید و ترغیب آلمانها را به تلاش در جهت از بین بردن نسل یهود در اروپا و شرکت در جنگی که اصلاً تمایلی به آن نداشتند وادار کردند تا به اهداف خود دست پیدا کنند. ابزاری که این فشار توسط آن اعمال گردید همان دادگاه نورنبرگ بود. آنها در این دادگاه با نام عدالت و تحت عنوان قانون بین الملل یا به عبارت دیگر مصلحت بین المللی توانستند همانطور که برنامه ریزی شده بود برنامه‌ها و اهداف خود را پیش ببرند و همان تصویری را که مد نظرشان بود بسازند که همین تصویر ساخته شده از هیتلر و طرفدارانش بعداً از طریق سیستمهای رسانه‌ای تحت کنترل نظام کفر نیز به همه نقاط دنیا منتشر و ارسال شد.

اگر چه متهمین دادگاه نورنبرگ باید طبق برنامه به عنوان افرادی دیوانه و دارای روانپزشکی‌های ذهنی که حتی به آنها انسان هم نتوان گفت، به مردم جلوه داده می شدند لیکن این امر بسیار ضرورت داشت که آنها در شرایطی به دادگاه احضار شوند که حداقل به لحاظ ظاهر توانایی حضور در دادگاه و پرسش و پاسخ را داشته باشند. بدیهی بود که اگر هر یک از آنها به هر دلیلی در دادگاه ادعا می کرد که توانایی قرار گرفتن در محضر دادگاه را ندارد یقیناً

از شدت تأثیری که قرار بود بر روی مردم و عامه جامعه ایجاد گردد، کاسته می شد. لذا عده‌ای از پزشکان حاذق فراماسونر تنها جهت تأیید و قضاوت در مورد سلامت متهمین و طبیعی بودن شرایط آنها جهت حضور در دادگاه انتخاب شدند. البته خیلی عجیب هم نیست که تمام پزشکان به یک نتیجه رسیدند. تنها راه برای حضور نیافتن در دادگاه فقط خودکشی بود، کاری که تقریباً عده بسیار کمی از متهمین خود را متقاعد به انجام آن نمودند.

متهمین مانند پوند در سلول انفرادی و در شرایط ناگوار نگهداری می شدند، البته نه به صورت مشهود و در ملاء عام. تا اینکه بتوانند آنها را کم کم برای رویارو شدن در محضر دادگاهی که پیش رو بود آماده کنند. دقیقاً از همین زمان بود که در حالیکه این متهمین برای ماهها در انفرادی به سر می بردند، تحت آزمون رورشاخ^(۱) قرار گرفتند و نتیجه حاصل از این آزمون بعد از پایان دادگاه به نفع فراماسونها و بر علیه هیتلر و پیروانش مورد استفاده قرار گرفت. این تست اولین بار توسط یک روانپزشک انگلیسی مورد استفاده قرار گرفت که خود همین فرد چند سال بعد در محله گورینگ در حالی پیدا شد که قصد خودکشی با کپسول سیانور در شب عید سال نو را نموده بود. خداوند در قرآن فرموده: «کسانی که از روش پیامبران تبعیت نمی کنند دچار انحراف و تباهی درونی هستند». این روانپزشک به هیچ وجه نمی توانست نقش یک روانپزشکی ایده آل را در دادگاه بازی کند. بنابراین در ابتدای نمایش با یک روانپزشک ماهرتر و فراماسون آمریکایی تعویض شد. در حقیقت این فرد بود که روند انجام آزمون رورشاخ بر روی متهمین را در دادگاه کنترل نموده و بلافاصله بعد از این برنامه چندین جلد کتاب در باره یافته‌های به قول خودش ماهرانه و استادانه منتشر نمود.

اساس انجام آزمون رورشاخ قرار دادن بیمار در مقابل یک سری لکه‌های متقارن بروی یک صفحه است که از لحاظ رنگ و شکل با یکدیگر متفاوت می‌باشند. بیمار پس از دیدن هر یک از این لکه‌ها آنچه را می‌بیند توضیح می‌دهد، سپس کارشناس پزشکی واکنشهای بیمار را بر این اساس که هر چه بیمار دیده بازتابی از شخصیت‌اش بوده، تعبیر می‌نماید. البته دانستن این مسأله چندان هم عجیب نیست که واکنش متهمین نسبت به آزمون رورشاخ به نحوی تفسیر شد که حامی پزشکان سیستم کفر در به تصویر کشیدن نازی‌هایی باشد که به عنوان موجودات روانپزش و جانورانی خطرناک به مردم نمایش داده شده بودند.

تصور می‌شد که آزمون رورشاخ ابزاری دقیق جهت تشخیص نرمال از غیر نرمال و عاقل از دیوانه است. که این تصوری کاملاً غلط بود البته غلط نه به این خاطر که همانطور که قبلاً هم دیدیم تعریف نرمال یا غیر نرمال و سلیم و غیر سلیم از نظر کفار ارتباطی به ماهیت اصلی هستی ندارد و در حقیقت فقط آنرا کتمان و مخفی می‌کند، بلکه به این دلیل که متدولوژی استفاده شده اشتباه بوده است. آنچه آزمون رورشاخ قادر به انجام آن نبود، تعیین تصمیم‌گیری روانی در کارشناسانی بود که آزمون را انجام می‌دادند. در حقیقت خود بیمار نیز یقیناً واکنش خود نسبت به آنچه که می‌بیند را درک می‌کند، و همین وضعیت برای پزشک کارشناس نیز رخ می‌دهد، بنابراین متخصص مربوطه نیز واکنشی را نسبت به پاسخ بیمار به آزمون رورشاخ بروز خواهد داد که این خود نوعی پاسخ ثانویه به آزمون رورشاخ خواهد بود، به نحوی که هر نوع ارزیابی که از طرف پزشک نسبت به واکنش بیمار صورت پذیرد در واقع ارزیابی پزشک نسبت به رفتار خودش نیز به شمار می‌آید.

تفسیر پزشکان کارشناس از واکنش متهمین دادگاه نورنبرگ خود به

تنهایی انعکاسی از واقعیت درون خود کارشناس به شمار می‌رود، درست همان طور که واکنش متهمین نسبت به نقاط رنگی دقیقاً انعکاس واقعیت درونی خود آنها بود. توصیفاتى که کارشناسان پزشکی در باره متهمین انجام می‌دادند در حقیقت همه آن چیزی بود که در باره خودشان صدق می‌کرد کما اینکه نظراتی که پزشکان سیستم کفر در باره وضعیت سلامت پوند می‌داشتند نیز دقیقاً شرایط سلامت عقلی خودشان بود.

این مسأله یکی از وجوه وحدت وجود است که کارشناسان کفر از آن بی اطلاع بودند: یعنی بیماران یک پزشک بازتابی از واقعیت خود او هستند. و افرادی که در محضر قاضی قرار می‌گیرند واقعیت درونی او را به نمایش می‌گذارند. و درست به همین دلیل است که پزشکان مختلف بیماران مختلف دارند و قضات نیز با افراد متفاوتی روبرو می‌شوند. در دادگاه نورنبرگ هیچ تفاوتی بین متهم و شاکی و هیچ تفاوتی بین قاضی و قضاوت شونده وجود نداشت.

این عقیده که متخصصان و کارشناسان سیستم کفر به نوعی نظاره‌گر و در واقع تماشاچی‌های زندگی به معنای واقعی هستند در واقع یکی از ویژگیهای خاص دیدگاه‌های آنها نسبت به حقیقت وجودی انسان به شمار می‌رود. آنها از مرد و زن چنین فکر می‌کنند که به دلیل داشتن دانش و معرفت خاص یا داشتن قدرتی برتر در گردآوری و دستکاری اطلاعات، صلاحیت این را نیز دارند که دیدگاهی کاملاً بیرونی و جداگانه از واقعیت‌هایی را شکل دهند که خودشان نه به طور مستقیم و نه به طور غیر مستقیم با آن سروکاری ندارند. حقیقت این است که هیچ شکافی در هستی وجود ندارد و فقط یک واقعیت وجود دارد. هیچ فردی جدای از بقیه هستی نیست حتی اگر خود برخلاف این فکر کنند. مسأله اصلی این است که در خلقت هر کس فقط آنچه را که در قلب خود می‌گذرد می‌بیند و درک

می‌کند. هر آنچه که در قلب شما وجود دارد قبل از خود شما بروز پیدا می‌کند. هر چیزی که شما در خلقت و آفرینشی مشاهده می‌کنید انعکاس واقعیات درون خود شماست. هر چیزی که شما از جهان باز پس می‌گیرید در واقع انعکاس و پژواک صدای خودتان است.

از گفته‌های قبل چنین بر می‌آید که تنها طیبیان واقعی، اولیا خدا هستند، که دوست خدا هستند و به آنها از جانب خدا اذن یعنی اراده و قدرت داده شده تا بتوانند بیماریهای پنهان قلب را به قدرت خدا درمان و مردم را در کسب دانش و معرفت الهی توسط خود خداوند هدایت نمایند. اولیاء خداوند که با اذن خدا دیگران را هدایت می‌کنند تنها طیبیانی هستند که همه چیز را همان طور که هست می‌بینند در حالیکه دیگران با نگاه مستقیم به آن چیز بیان دیگری خواهند داشت. کارشناسان سیستم کفر در حقیقت به آن چیزهایی که به تصور خودشان واقعی است، واقعیت می‌بخشند حال آن که آنها همه غیر واقعی می‌باشند. اما اولیاء خدا فقط به واقعیت حقیقی، واقعیت می‌بخشند. لذا از این جمله چنین بر می‌آید که اولیاء خدا که با اذن خدا مردم را هدایت می‌کنند نمی‌توانند دروغ بگویند. هر کسی که در محضر ایشان حضور پیدا کند چیزی جز انعکاس واقعی درونیات خود دریافت نمی‌کنند و در عین حال از نور الهی که خود نیز بخشی از آن هستند بهره‌مند گردیده و دچار تحول درونی می‌گردند. از آنجائی که همه این مسایل به قدرت خدا انجام می‌گیرند و اولیاء به این مسأله کاملاً واقف هستند، لذا در قبال هدایتی که انجام می‌دهند مطالبه وجهی نخواهند داشت. اینها همه از نشانه‌های مردان خدا به شمار می‌رود آنهایی که خود مستقیماً از سوی خدا هدایت می‌شوند و درخواست وجهی نمی‌کنند و در حقیقت نقطه مقابل پزشکان سیستم کفر هستند و درست به همین دلیل است که اولیاء خداوند در جائیکه نیاز به قضاوت در مورد مطلبی وجود

دارد، بهترین و مناسب‌ترین افراد برای این امر به شمار می‌روند، زیرا فرقان آنها که در واقع همان توانایی آنها در تمایز بین حق و باطل است، برگرفته از قرآن و به اذن خدا می‌باشد. از آنجائی که بیشترین شناخت را از خداوند دارند، پس بنابراین آنها بیشترین دانشهایی را که از جانب خدا به ما می‌رسد را نیز دارا می‌باشند و بنابراین آنها در بهترین جایگاه برای قضاوت و تصمیم‌گیری در باره موضوعات مختلف می‌باشند. از آنجائیکه قلبهای آنها کاملاً پاک و خالص گشته، با دید بهتر و شفافتری به مسایل می‌نگرند. آنها به دلیل ترس زیاد از قدرت لایزال الهی ممکن نیست تحت تأثیر تحریکات و غرایز شخصی یا تمایلات خویش قرار گیرند، زیرا آنها می‌دانند که پیروی از هوای نفس چیزی جز آتش دوزخ برای آنها نخواهد داشت. به علاوه به دلیل اینکه شخصیت درونی آنها کاملاً جذب و معطوف خداوند شده است دیگر نفسی برای آنها وجود ندارد که بخواهند به آن علاقه پیدا کنند یا تحریک و سوسه‌های آن شوند در حقیقت آنها پی به این مسأله برده‌اند که کل حقیقت هستی در وجود آنهاست و لذا طمع و هوای نفس برای آنها جزء غیر ممکن‌ها محسوب می‌گردد. اولیاء خداوند نقطه متضاد بزرگان سیستم کفر هستند، کسانی که در جایگاه قضاوت هیچ موضوعی نیستند چرا که آنها هیچ چیز را آن طور که هست نمی‌بینند.

طراحی دادگاه نورنبرگ عمدتاً توسط کارشناسان حقوقی فراماسون انگیزی و امریکایی انجام شده و این نقشه به نوعی طراحی شده بود که نتیجه مورد نظر و پیش بینی شده آنها در نهایت از جریانات دادگاه نورنبرگ به آسانی حاصل گردد. تعاریف رسمی و حقوقی که ماهیت جرم و شدت اثر آن جهت بررسی شدن در دادگاه را مشخص نمودند و نیز روشهایی که از طریق آنها جرمها ثابت گردیدند، آنقدر وسیع و به طرفداری از محاکمه کنندگان بود که حتی یک کودک نیز به سادگی می‌توانست با استفاده

از آنها اتهاماتی را که به مجرمین نسبت داده شده بود را اثبات نماید. از آنجائی که استفاده از نظام موجود دادرسی کفار باعث سخت تر شدن، گراتر شدن و اطاله دادرسی می گردید، لذا برای محاکمه آنها از قوانین و مقررات موجود نظام کفار استفاده نشد. در حقیقت حقوقدانان نظام کفر، سیستم حقوقی خاصی را با قوانین و شواهد و مقررات مخصوص خود جهت دادگاه نورنبرگ ایجاد نموده و متهمین دادگاه با تعاریف خاصی که این نوع نظام حقوقی از جرم داشت محکوم گردیدند. جهتی که دادگاه نورنبرگ به سمت آن هدایت شد در واقع همان چیزی است که نظامهای موجود کفار در همان زمان هم از آن به عنوان یک بی قاعدگی فاحش در هدایت روند دادرسی یاد می نمودند لذا مجبور بودند تا بعضاً متهمین را در دادگاه تبرئه و رفع اتهام نمایند و یا باید این حق را به آنها می دادند که برای مثال از دادگاههایی چون دادگاه تجدید نظر انگلیس یا مجلس اعیان آن کشور دادخواهی مجدد نمایند. این امر به منظور از بین بردن این شک در میان مردم صورت گرفت که متوجه تشکیل یک نظام حقوقی مبتنی بر خود، بدون برخورداری از حق انجام دادرسی های قضایی صرفاً جهت رسیدگی به امور دادگاه نورنبرگ نگردند.

چهار جرم اصلی وجود داشت که بیشتر متهمین به ارتکاب یک یا چند فقره از آنها متهم شده بودند. تعاریف این جرایم آنقدر فراگیر و مبهم بود که بسیاری از کارهایی را که دو طرف به واسطه طبیعت جنگ به شکلی اجتناب ناپذیر درگیر آنها می گردند را نیز در قالب آنها و هر زمان که استفاده از این تعاریف راحت تر و یا مقتضی تر بود مورد استفاده قرار می گرفت. این چهار جرم اصلی عبارت بودند از جنایت علیه بشریت، جنایات جنگی، جنایات علیه صلح و توطئه جهت انجام این جنایات. از آنجا که در واقع این فراماسونها بودند که این جنگ را طراحی و اداره کرده بودند، بنابراین آنها

گناهکاران واقعی این جنگ بودند.

همچنین طبق این منشور جرایمی نیز به سازمان‌های جنایتکار نسبت داده شد. به موجب این منشور تقریباً تمام سازمان‌ها و ادارات دولتی و نیز نیروهای ارتش آلمان نیروهای پلیس امنیت، مقامات رسمی و آژانسهای امنیتی آنها سازمانهای جنایتکار و خرابکار در نظر گرفته شدند. اما طبیعتاً هیچ یک از سازمانهای متفقین که هم رده آنها به شمار می‌رفتند مجرم و جنایتکار شناخته نشدند با وجود اینکه اساساً همه آنها در یک مسیر و به دنبال یک هدف حرکت کرده بودند و در پیشبرد اهداف خود از روشهای یکسان استفاده کرده بودند. دقیقاً مثل روندی که آلمانها در تمام طول جنگ پیش گرفته بودند. دلیل این امر این است که در واقع هیچ تفاوتی بین یک کافر با دیگر کافران نمی‌باشد خواه انگلیسی باشند یا روس و یا آلمانی. عضویت در هر یک از سازمانهای مذکور در درجه اول دلیل مستدلی بر این حقیقت بود که فرد مورد نظر در توطئه‌هایی جهت انجام جنایات ذکر شده در منشور مشارکت داشته است. از آنجائیکه طبق تعاریف منشور همه متهمین و تقریباً بیش از نیمی از جمعیت آلمان حداقل عضو یکی از دو سازمان جنایتکار بودند، لذا همه آنها حتی قبل از اینکه دادگاه تشکیل شود مورد شک و اتهام مشارکت در انواع توطئه‌ها جهت ارتکاب جرمهایی از نوع دیگر هم قرار می‌گرفتند. تنها کاری که باید در دادگاه به محض شروع انجام می‌شد تا فرد یا افراد مورد نظر به یکی از توطئه‌های مذکور متهم شوند این بود که صرفاً عضویت آنها در یکی از سازمانهای جنایتکار ثابت گردد. در حقیقت فراماسونها سران آلمانی را متهم به دسیسه چینی و توطئه‌هایی می‌کردند که در واقع خودشان مرتکب آنها می‌شدند و هیتلر تلاشهای ناموفق بسیاری را جهت خنثی کردن و از بین بردن این توطئه‌های نموده بود. فراماسونها با تغییر جسورانه وقایع به نفع خود امیدوار بودند که

با به وجود آوردن هاله‌ای از ابهام، ماهیت واقعی کارهای خود را پنهان و محو نماید. البته به نظر می‌آید که آنها حداقل در زمانی که این مطالب به رشته تحریر در می‌آید به هدف خود رسیده‌اند و طوفانهای مختلف نیز هنوز نتوانسته‌اند پرده از این حکایت پنهان بردارند.

این حقیقت که منشور حقوقی دادگاه نورنبرگ تقریباً تمامی سازمانها و مؤسسات دولتی کافر در آلمان را به منظور پیشبرد اهداف خود در دادگاه نورنبرگ جنایتکار و خائن در نظر می‌گرفت و این اطمینان را به آنها می‌داد که متهمین قطعاً در دادگاه به صورت خودکار محکوم می‌شوند، نه تنها به شکل مؤثرتری به فراماسونها اجازه می‌داد که هر کسی را که اراده کنند متهم به یکی از جرمهای فوق‌الذکر نمایند، بلکه به صورت غیر مستقیم باعث می‌شد شهود بسیار اندکی برای ارائه شهادت و دفاع در دادگاه حضور یابند. در حالی که تشکیلات یهود نیز برای دادگاه نورنبرگ آماده شده بودند به سرعت اعلامیه‌هایی در سطح وسیع در کل آلمان پخش شد که به موجب آن اعلامیه از کلیه افرادی که طبق تعاریف ذکر شده به نوعی مرتبط با سازمانهای جنایتکار محسوب می‌شدند و نیز از کلیه شهود احتمالی که مرتبط با آن قضایا می‌شدند. خواسته شد که خود را هر چه سریعتر به دادگاه معرفی کنند. لذا بدین شکل هر یک از اعضای سازمانهای به اصطلاح جنایتکار که خود را به دادگاه تسلیم می‌کردند به راحتی در صورت تمایل و ضروری دانستن دادگاه محکوم می‌شدند بدون اینکه حتی هزینه و زحمتی برای رفتن به دنبال آنها صرف شود. به این ترتیب کلیه افرادی که به اندازه کافی احمق بودند که خود را در وهله اول معرفی کنند بلافاصله دستگیر و متهم به عضویت در یکی از سازمانهای جنایتکار گردیدند. اما در صورتی که فرد دستگیر شده در بازپرسی‌ها می‌پذیرفت که در خلال دادرسی به نفع دادگاه شهادت دهد نه به نفع مدافعین، آنگاه این

امکان وجود داشت که اتهامات علیه او رفع و رجوع گردد. اما در صورتیکه این امکان وجود نداشت که یکی از شهود بالقوه مدافعین را به این نحو از دور خارج کنند، اغلب از طریق شکنجه و ضرب و شتم اقدام به ترغیب و مجبور کردن او به دادن شهادت به نفع دادگاه می کردند. تعداد محدودی از شهود که موفق به رهایی از این پروسه کنترل می شدند نیز مانند دیگر متهمین در زندان و در سلول انفرادی حبس می شدند تا دچار تضعیف روحیه و مشکلات روانی بشوند. در حقیقت آنها تفاوت چندانی متمایز کننده‌ای بین متهمین و کسانی که قادر بودند در دادگاه به نفع متهمین شهادت دهند نمی گذاشتند. تا زمانیکه دادگاه در مسیر تغییر دادن و تأثیر گزاردن بر شهود حرکت نمود، ماهیت شهادتها و گواهی های شهود آنقدر فاسد و متأثر از رفتارهای اعمال شده بود که در حقیقت می توان گفت که تنها نقش و وظیفه آنها کمک به ایجاد جوی بود که چنان به نظر بیاید که روند رسیدگی آن دادگاه با متهمین کاملاً عادلانه می باشد.

این روش مجبور کردن افرادی که داوطلبانه خود را تسلیم می کردند به متهم کردن و گناهکار شمردن دیگر همکارانشان به منظور نجات جان خود یقیناً یادآور همان روشی است که در دادرسی ها و دادگاهی تفتیش عقاید اسپانیایی نیز با همین هدف اعمال می شده است، با این تفاوت که مفتشین اسپانیایی علیه یهودیان، مسیحیان و مسلمانان یکتاپرست بوده اند، در حالیکه دادگاه نورنبرگ در ظاهر بر علیه کفار بوده است. البته همواره این بحث مطرح بوده که گردانندگان دادگاه نورنبرگ خود از این امر آگاه بوده اند و سعی در تقلید و اجرای نمونه‌ای از دادرسی اسپانیایی را داشته اند، زیرا مجاکمه کنندگان اسپانیایی آن زمان در حقیقت در همان جایگاهی بودند که فراماسونهای امروز هستند.

محاكمه کنندگان دادگاه نورنبرگ که مخالف آشکار دکترین جدایی نظام قانونگذاری از اجرا و نظارت قضایی کفار بودند، در جایگاه قانونگذاری و طراحی آیین دادرسی متهمین در دادگاه نورنبرگ نیز ایفای نقش نموده و اساس کار خود را قویاً بر مدارک مستند می گذاشتند. مزیت این رویکرد در واقع این بوده و هنوز نیز می باشد که شما نمی توانید محتویات و نوشته های یک تکه کاغذ را جهت تأیید صحت آن استنطاق و بازجویی نمایید و دیگر اینکه انکار شفاهی مستندات کتبی به تنهایی قدرت کافی برای رد صحت مطالب موجود در این مستندات و نیز برداشتها و تفاسیری که به دنبال ارایه آن مدارک و یا به واسطه آنها به وجود می آمد را نداشته و برای اثبات دلیل خود کفایت نمی کردند. لیکن این مسأله به ویژه در صورتیکه قاضی خود نیز کاملاً با موضوع دادرسی و اتهامات موافقت کامل داشته باشد، از اهمیت و حساسیت بیشتری نیز برخوردار می گردید و بیشتر بروز پیدا می کرد. کلیه قوانین نظارتی موجود جهت کنترل شواهد و مستندات قابل ارایه در محاکم قضایی و دادرسی های دادگاه های کفار در غرب که می توانستند این مسأله را تضمین کنند که حداقل این امکان وجود داشته باشد که از صحت و دقت مستندات ارایه شده در دادگاه اطمینان به عمل آورد، همگی در جریان دادگاه نورنبرگ جهت رسیدن محاکم به هدف خود به طور کامل نادیده گرفته شده و از قوانین حذف شدند. به این معنی که روش دادرسی دادگاه نورنبرگ حتی بر خلاف روش به اصطلاح نرمال و عادلانه معمول در غرب بود که به عنوان عدالت طبیعی قوانین بین المللی نامیده می شد. ضمناً آشکارا مطرح شده بود که چون در ظاهر عمل و کردار متهمین نقض علنی قوانین بین المللی محسوب می گردید، لذا آنها نمی توانستند این انتظار را داشته باشد که حتی از مفاد حمایت آمیز این قوانین بهره مند شوند چه برسد به اینکه بند به بند مطابق با آن قوانین در دادگاه به پرونده آنها

رسیدگی شود.

محاكمه کنندگان آشکارا مجاز به رایه هرگونه مدرکی که خودشان صلاح می دانستند به عنوان سند قابل رایه در دادگاه بودند حتی مستندات و مدارک شایعات و شنیده‌های دست دوم یا سوم، چه برسد به اخبار دست اول، حتی گاهی مستندات رایه شده نسخه اصلی نبوده و کپی بوده است. این بدان معنی است که مدارک جعلی را به راحتی به خورد دادگاه می دادند، بدون اینکه حتی از جانب موافقین مورد اعتراض واقع گردند. حتی در صورتی که سندی از جانب مدافعین مورد اعتراض واقع می گردید، سوگند نامه‌ای ارائه می شد که به موجب آن یکی از کارشناسان ارشد قضایی فراماسونری شهادت داده بود که مندرجات سند مذکور توسط یابنده و تهیه کننده آن با اصل سند (در صورت کپی بودن) مطابقت داده شده و با اصل سند برابر است. به محاکمه کنندگان دادگاه نورنبرگ به موجب مواد هجده و نوزده آیین دادرسی نورنبرگ اختیار تام داده شد. به موجب ماده هجده مقرر گردید دادرسی به خواندن سریع اتهامات محدود گردد و تمهیدات شدید جهت جلوگیری از وقوع هرگونه عملی که باعث ایجاد تأخیر غیر منطقی و بی دلیل در روند دادرسی گردد، اندیشیده شود و نیز از بیان هر نوع توضیح و شرح و بحث نامرتبط با موضوع ممانعت به عمل آید. به موجب ماده نوزده آیین دادرسی دیوان محاکمات نباید خود را در حصار قواعد فنی و تکنیکی مدارک و شواهد درگیر می نمود و باید حتی المقدور تا سریعترین حد ممکن از طریق فرآیندهای غیر فنی و تکنیکی دادرسی را پیش می برد که در چارچوب آن هر مدرک و سندی که احتمال تأیید و صحه گذاری بر اتهامات را داشت قابل رایه و پذیرش باشد.

هر فردی در صورتیکه با دقت و ریزینی به مطالعه آثار ثبت شده دادگاههای نورنبرگ بپردازد به این نکته پی خواهد برد که چطور دیوان

محاکمات در مواقع لزوم و به کرات از مفاد ماده هجده جهت ساکت کردن مدافعین استفاده کرده و محاکمه کنندگان را نیز به موجب ماده نوزده قادر به ارایه هر آن چیزی که خودشان می خواستند به دادگاه ساختند و مدرک تلقی می نمودند. البته در آیین دادرسی این مطلب هم درج شده بود که به موجب ماده سه هرگونه تلاش برای بازخواست و تحقیق جهت بررسی اعتبار و صلاحیت دادگاه و یا حق دادگاه جهت محاکمه متهمین به عنوان مرجع رسیدگی، رد شود بدون اینکه حق تجدید نظر و درخواست مجددی جهت این کار وجود داشته باشد.

محاکمه کنندگان نورنبرگ نه تنها قادر به ارائه هر تکه کاغذ بی ارزشی به عنوان مدرک بودند بلکه حتی گاهی به اوراق و مدارکی در دادگاه استناد کرده و آنها را به عنوان سند و مدرک استفاده کردند بدون آنکه یک نسخه از آن را قبل از ارایه در اختیار خود متهم قرار داده باشند. به علاوه گاهی مدارک متهم کننده‌ای از جانب دادگاه ارائه می گشت که محتویات آن به زبانهایی غیر از آلمانی بود و حتی ترجمه آنها به وکیل مدافعین نیز ارایه نمی گشت. در واقع در زمانهایی که چنین شرایطی پیش می آمد وکلا مجبور بودند صرفاً به همان مطالبی اکتفا کنند که توسط سیستم ترجمه همزمان IBM به زبانهای انگلیسی، فرانسوی، روسی و آلمانی گفته می شد و اغلب هم عاری از دقت لازم بوده و معمولاً حدود یک یا چند جمله عقب تر از گوینده اصلی بود. در حقیقت وکیل مدافع تا آخرین لحظه‌ای که به آنها برای دفاع داده می شد، نمی دانستند موضوع از چه قرار است. به علاوه حتی به وکلا اجازه گفتگو با متهم در ضمن دادگاه هم داده نمی شد. آنها فقط می توانستند از طریق یادداشتهای کتبی با هم ارتباط برقرار کنند. این مسأله قدرت و سرعت عمل وکلا در هنگام مواجهه با موضوعات غیر متناظره از جانب دادگاه را به شدت محدود می کرد چرا که در مواقعی که نیاز بود که

وکیل مدافع در پاسخ به سوالات دادگاه یا متهم مشورت نموده و پاسخ او را بشنود سرعت گفتگوی کتبی به مراتب کمتر از یک زمزمه درگوشی و سریع بوده است.

همچنین دیوان محاکمات محاکمه کنندگان را مجاز به ارایه اسناد و مدارک سوگند خورده شاهدینی نموده بود که طبق گفته آنها بنا به دلایلی قادر به شرکت در دادگاه نبودند. این بدان معنی است که وکلای مدافع حتی قادر به بررسی اتفاقی و استنطاق محتویات این شهادتنامه از میان حضار شرکت کننده و کسانی که این برگه‌ها را در صندوق شهادت نامه انداخته بودند هم نبودند و هرگز نمی‌توانستند سئوالاتی را بپرسند که طبعاً توسط محاکمه کننده‌ای که خود مدرک و شهادت نامه را ارایه نموده پرسیده شده باشد. دیوان محاکمات که اجازه تهیه و استفاده از این استشهادنامه‌ها را تحت لوای ماده نوزده صادر نموده بود با ظاهری کاملاً حق به جانب چنین بیان می‌کرد که چون افراد بیان کننده این اظهارات در دادگاه حضور ندارند، این شواهد قدرت تأیید کنندگی چندانی نسبت به زمانی که خود این افراد در محضر دادگاه حاضر بوده و می‌توانستند مورد سؤال و جواب قرار بگیرند نخواهد داشت، لذا بار مسئولیت چندانی از جانب این مطالب متوجه آنها نخواهد شد. حقیقت مطلب این است که ماهیت شواهد ارایه شده به نحوی بود که در نظر افراد عامی و غیر متخصص باید چنین می‌رسید که گویی همه آنها مطابق قوانین و مقررات قضایی و مفاد وضع شده قانونی صحیح بوده‌اند، ولی در حقیقت آنها نه تنها به شدت قوانینی جانبدارانه بوده بلکه محکمه را قادر به هرگونه تفسیر علیه متهمین می‌نمود. یقیناً، مدتها قبل از اینکه هرگونه مدرکی در دادگاه ارایه شود، آنها به نتایج مورد نظر خود دست یافته بودند.

محاکمه کنندگان با قرار دادن اساس دادرسی خود بر شواهد مستند و با

ارایه مستندات به نحوی که به آنها اجازه داده شده بود، می توانستند هر آنچه را که مایل بودند بدون ترس از اینکه مورد سؤال و پرسش جدی وکلای مدافع قرار بگیرند و بدون اینکه مجبور به اتکا به شهادت حضوری شهرد باشند، که هر لحظه امکان داشت از میان حضار برخاسته و مدرکی را ارایه نمایند که به نفع متهم تمام شود، آزادانه بیان کنند. کمک دیگری که به محاکمه کنندگان شد این بود که متهمین مجبور بودند وکلای خود را فقط از میان فهرست مشخصی انتخاب نمایند که توسط خود دادگاه تهیه شده بود و افراد این لیست بدون شک کسی جز وکلای فراماسونری نبودند، وکلایی که در دادگاه چندان با قضات درگیر سؤال و پرسشهای ماهرانه نمی شدند. و یا وکلایی که با تکنیکها و روشهای سیستم های قضایی انگلیسی و امریکایی آشنا نبودند و توسط خود دادگاه به کار گماشته شده بودند. در واقع هر وکیلی که امکان داشت از نیت و هدف فراماسونها مطلع گردد و خود را برای رویارویی و مخالفت با اهداف فعالیت های آنها در دادگاه آماده کند از آن لیست حذف می گردید و از دفاع متهم توسط او جلوگیری به عمل می آمد. به علاوه اگر چه آیین دادرسی نورنبرگ به متهمین اجازه دفاع از خود در صورت تمایلشان را داده بود، لیکن آنها در عمل از این کار بازداشته شده و این حق از آنها سلب می شد. یعنی نه تنها به آنها اجازه بیان چیزی بیش از آنچه در جریان رسیدگی یک دادگاه ضرورت پیدا می کند، داده نمی شد بلکه وکلایی که برای آنها در نظر گرفته می شد نیز افرادی بسیار کم فعالیت و بی اثر بودند. چرا که هر وکیل نسبتاً با هوش و کاردان قطعاً با دیدن آن شرایط به روش رسیدگی دادگاه و مبنایی که دادگاه اساس کار خود را بر آن استوار کرده بود معترض می شد، کاری که در واقع هیچ یک از وکلای انتخاب شده خود دادگاه هرگز در جایگاه دفاع از حقوق موکل خود انجام ندادند.

یکی دیگر از مزایای گذاردن اساس کار دادرسی دادگاه‌های نورنبرگ بر مدارک و شواهد مستدل این بود که در پایان جنگ فرماندهان انگلیسی و امریکایی مراکزی را جهت نگهداری اسناد و مدارک مستقر کردند و به مجرد اینکه نیروهای آنها موفق به پیشروی در خاک آلمان شدند، شروع به جمع‌آوری و انتقال اسناد رسمی مورد نیازی که یافته بودند به این مراکز نمودند. بدون اغراق نزدیک به صدها تن اسناد و مدارک در این مراکز جمع‌آوری شد. پرسنل کاملاً آموزش دیده بلافاصله اقدام به بررسی و جستجو در آن مقدار قابل توجه از اسناد نموده و آنهایی را که جهت دستیابی به اهدافشان در دادگاه و موارد دادرسی مورد نیاز بود از میان دیگر مدارک استخراج و جمع‌آوری نمودند. کلیه مطالبی که بر روی کاغذ یا فیلم ثبت شده ولی در دادرسی‌ها کمکی به آنها نمی‌نمود همگی یا پاک شدند و یا از میان فیلمها و نوارها بریده شدند. هر نوع مدرک یا فیلمی که به هر نحو ممکن بود منجر به اثبات بی‌گناهی متهم شود و یا حتی به وکیل مدافع او کمک کند تا در جریان تلاشهای احتمالی جهت تبرئه موکل از آنها استفاده کند از میان مدارک جدا شده، و در برخی موارد از بین برده شد و گاهی نیز تنها مانع دسترسی وکلا و متهمین به آن شدند. ولی برخلاف انتظار، بعضی از این اسناد در جریان فرآیند نظارت و کنترل آنها از دستشان خارج و به دست قضات و محاکمه‌کنندگان نورنبرگ رسیده بود که می‌توانستند به نوعی به نفع متهمین مورد استفاده قرار گیرند. به محض پی بردن آنها به این مسأله، این اسناد و مدارک ناگهان از محل نگهداری اسنادی که قرار بود در دادرسی‌ها ارائه شوند و با تدابیر خاص امنیتی نیز کنترل می‌شدند، ناپدید گردیدند. لذا محاکمه‌کنندگان به راحتی به هر مدرکی که می‌خواستند به عنوان سند و شاهد در دادگاه از آن استفاده کنند دسترسی کامل داشتند، در حالیکه متهمین به هیچ‌گونه سندی دسترسی نداشتند،

مگر آن که خود آنها به متهمین اجازه استفاده از آن مدارک را می دادند. محاکمه کنندگان نورنبرگ قادر بودند در هر زمان هر مدرکی را که می خواستند علیه متهم استفاده کنند بدون اینکه حتی اجازه بدهند متهم یا وکیلش از نیت و قصد آنها مطلع گردند، مگر اینکه آن سند از اهمیت بسیار کم برخوردار بوده و تأثیر بسزایی در محکوم کردن فرد مورد نظر نمی داشت که البته باز هم به متهم اجازه داشتن یک نسخه کپی از آن حتی در سؤال و پرسشهای قبل از دادگاه هم داده نمی شد. بارها در جریان دادگاه این مسأله پیش آمد که مدرکی به طور ناگهانی به دادگاه ارائه می شد، در حالی که حتی یک نسخه کپی از آن هم در اختیار وکلایی که به آن نیاز داشتند نبود. در مواردی هم که کپی وجود داشت اگر چندین وکیل به طور همزمان نیاز به استفاده از یک مدرک داشتند، اغلب به دلیل آن که کپی ها به تعداد کافی نبود، وکلا مجبور بودند آنها را تقسیم و به طور مشترک از آنها استفاده کنند. این تاکتیکها آنها را مطمئن می ساخت که با انتخاب وکلایی که توان کافی برای دفاع از موکلشان را نداشتند و امکانات کمی که در اختیار وکلا گذاشته می شد آنها هرگز قادر به ادای حق مطلب و تبرئه موکل خود نخواهند بود. در بهترین شرایط تنها چیزی که متهم می توانست به آن متوسل شود انکار پوچ و بی فایده اتهامات وارده بود که با وجود انبوهی از اسناد و مدارک ارایه شده از جانب دادگاه در نطفه خفه شده و مسکوت باقی می ماند.

بدیهی است که بسیاری از متهمین دادگاه نورنبرگ چه به طور مستقیم و چه به طور غیر مستقیم مسوول مرگ افرادی در جریان جنگ بوده اند. در صورتیکه این افراد به جرم قتل، تلاش برای قتل و یا توطئه به منظور ارتکاب قتل مورد اتهام قرار گرفته و در یکی از دادگاههای معمولی کفار و مطابق قوانین و روشهای دادرسی جاری و رایج آن دادگاهها مورد محاکمه

قرار می گرفتند، احتمالاً حداقل به یکی از جرمهای مذکور محکوم می شدند. با این وجود، این مسأله را نباید فراموش کرد که هدف اصلی دادگاه نورنبرگ صرفاً محکوم کردن پیروان خط مشی هیتلر به جرمهای بزرگ و بزهکاریهای مختلف و در نهایت محرومیت قانونی آنها از مسند کار و قدرت نبود، بلکه هدف اصلی آنها در واقع ایجاد یک تصویر غیر واقعی منحرف کننده و به اندازه کافی وسیع از اوضاع بود تا در سایه آن بتوانند افکار عمومی مردم را از فعالیتهای فراماسونری منحرف کرده و کاری کنند که مردم دلیل و مقصر اصلی به راه افتادن جنگ دوم جهان کفار را عادلانه یا غیر عادلانه آلمانها بدانند.

نتیجه دادگاه نورنبرگ همان چیزی شد که قبلاً بیان گردید. اما چیزی که بیشتر از هر چیز جالب به نظر می رسد دامنه آمادگی فراماسونها برای دستیابی به سه هدف بود. اول آنکه تصویر یک دادگاه عادلانه را در نظر مردم بسازند که روند دادرسیهای آن مطابق فرآیندهای صحیح قضایی طراحی شده است، دوم آنکه رایبه ادله و اسناد و مدارک را به نحوی برنامه ریزی کنند که یک تصویر کاملاً غلط و در عین حال متقاعد کننده از نحوه شروع شدن جنگ و اینکه آلمانها در جریان جنگ دست به چه اقداماتی می زدند آماده ارائه و عرضه به جامعه گردد. سوم آنکه از این مسأله اطمینان به عمل آورند که این تصویر ساختگی آنها بلافاصله در سطح وسیع در سطح کل جهان منتشر شده و توسط اکثریت مردم چه آنهایی که آنها را دیده و چه راجع به آن شنیده اند مورد قبول واقع گردد.

امروز فراماسونها مانند جادوگران امروزی فرعون، استاد فریبکاری و حيله گری هستند. آنها با حقه ها و فریبکاریهای خود مردم را اغفال کرده تا بتوانند بر آنها تسلط یافته و اعمال نفوذ داشته باشند و دادگاههای نورنبرگ هم شاید یکی از برجسته ترین نمایشها از اجرای پشت پرده و مخفیانه کنترل

و اعمال نفوذ در جامعه، تلاش مشترک کارشناسان حقوقی و پزشکی کفار و اطمینان حاصل نمودن از این امر بوده است که نه تنها پیروان اصلی هیتلر به کلی بی اعتبار و از صحنه حوادث و وقایع روزگار محو شدند بلکه افکار عمومی مردم در سطح جهان نیز شدیداً تحت تأثیر این فریبکاری قرار بگیرد.

البته پشتیبانی تبلیغاتی این برنامه‌ها و فرافکنی‌های صورت گرفته، همگی توسط رسانه‌های کنترل شده هدایت می شدند تا آنها وظیفه تهیه و رایه تصاویر مناسب و گلچین کردن مطالبی از میان سخنرانیها و توضیحات را داشتند که جهت ایجاد تأثیر مورد نظر آنها بر افکار عمومی مورد نیاز بود. باید تصویری از یک دادگاه و محکمه قضایی بسیار تأثیر گذار رایه می شد که تلاش می کرد با وجود همه تبعیضات و جانبداری‌های موجود در دنیا به شکلی کاملاً بی طرف، به محاکمه گروهی از افراد با خوی و رفتار غیر انسانی و جنایتکارانی روانپریش بپردازد که حتی به دید آنها لیاقت و شایستگی محاکمه شدن در یک چنین دادگاه عادلانه‌ای را هم نداشتند. بدیهی است نقشی که رسانه‌های سیستم کفر بر عهده داشتند هم در آن زمان و هم در حال حاضر از اهمیت بالایی برخوردار بوده است. ایجاد تصاویر مورد نظر آنها در دید مردم کاری ساده و پیش پا افتاده بود، لیکن بخش مهم و اصلی کار، مطمئن شدن از این مطلب بود که تصویر ذهنی مورد نظر آنها در معرض افکار عمومی تداوم داشته باشد. حقیقتی که بیانگر نه تنها کارآمدی قدرت فراماسونها بلکه بیانگر میزان کنترل شدید و قدرتمند آنها بر عوامل بسیار زیادشان در سیستم‌های رسانه‌ای تحت امرشان نیز بوده است. برادر بزرگتر هر فرد ممکن است دقیقاً او را تحت نظر نداشته باشد اما یقیناً برای وی برنامه‌ریزی‌ها و اهدافی را در نظر دارد. در حقیقت چندان تفاوت خاصی بین افرادی که به محاکمه متهمین در

دادگاه نورنبرگ پرداختند و خود متهمینی که مورد محاکمه قرار گرفتند نبود. در واقع جنگ دوم جهانی رویارویی بین نظام‌های قدرت‌های هر می کفار در هر دو جناح بوده است. خداوند در قرآن می فرماید اگر چه کفار در ظاهر یک گروه به نظر می رسند لیکن آنها به گروه‌های مختلف بر علیه یکدیگر تقسیم شده‌اند. حضرت محمد (ص) که سلام و درود خدا بر او باد فرموده است که نظام کفر یک سیستم واحد است و نه بیشتر. پس در حقیقت جنگ دوم جهانی کفار حادثه‌ای بوده که درون یک سیستم رخ داده که این سیستم همان نظام کفر یا به روایتی نظام دجال است که به واسطه این جنگ درگیر نابود کردن خودش شده است. خداوند در قرآن می فرماید مردمی که از آیین پیامبران تبعیت نمی کنند در واقع خود ویرانگر هستند یعنی با رفتار و منش خود، خود و دیگران را به ورطه نابودی می کشانند.

موفقیت دادگاه‌های نورنبرگ را اینگونه می توان سنجید که اگر امروز شما با هر فردی در خیابان یا در واقع بهتر بگوییم هر فردی که قبلاً مخاطب رویکردها و آموزشهای رسانه‌ی سیستم کفر قرار گرفته است، سخن از هیتلر، نازی یا نورنبرگ به میان بیاورید یقیناً اولین تصویری که به ذهن او خطور می کند و یا عبارتی که بر زبان او جاری می شود این است که «شش میلیون یهودی در زندانهای سیاسی به قتل رسیدند» حتی اگر چنین اتفاقی در جریان دادگاههای نورنبرگ هرگز نمی افتاد و یا در پی آن تعدادی از یهودیان به این روش به قتل نمی رسیدند و روشهای طراحی شده به این منظور نیز توسط افراد کنترل کننده، و نظارت کننده بر زندانها و بازداشتگاه‌های سیاسی مورد استفاده قرار نمی گرفت، باز هم چنین ذهنیتی در افکار عمومی وجود داشت. هنگامی که طرح کشتار ۶ میلیون یهودی توسط فراماسونها که بیش از هر گروهی نگران تبلیغات بودند، در حال شکل گرفتن بود، ویتزمن Weitzmann که یکی از چهره‌های معروف و

شناخته شده از سران بنیانگزار جنبش صهیونیستی بود، با گفتن این جمله که «مردم دروغهای کوچک را باور نمی‌کنند اما دروغها خیلی بزرگ را به راحتی باور می‌کنند». از کشتار ۶ میلیونی یهودیها حمایت و پشتیبانی کرده است. به علاوه این مسأله باید یادآوری شود که عبارت «بازداشتگاه زندانیان سیاسی جنگ» به دلیل روش به کارگیری و استفاده آن توسط رسانه‌های فراماسونری امروزه بار احساسی بسیار زیادی را در خود جای داده است. این بازداشتگاهها اساساً محل زندانی کردن اسرای جنگ بودند. بحث زندانیان سیاسی جنگ بیشتر توسط انگلیسی‌ها و آن هم در زمان به قدرت رسیدن امپراطوری بریتانیا مطرح شد چراکه آنها می‌خواستند به این وسیله قدرت به دست آورده خود را حفظ کنند. اما در حقیقت هر زمانیکه در دنیا جنگی وجود داشته و مردم در جریان آن به تعداد زیاد اسیر و زندانی شده‌اند، مقوله زندانیان سیاسی هم وجود داشته است.

در واقع در جنگ جهانی دوم اعمال هر دو طرف جنگ در برخی مواقع مصداق یکی از جرایم ذکر شده در منشور نورنبرگ بود که عملاً روش معمول جنگیدن کفار می‌باشد.

برای کفار در هنگام جنگ تفاوت نمی‌کنند که طرف مقابل چه کسی است اما با توجه به این که جهاد یعنی جنگیدن در راه خدا توسط کسانی که به خدا ایمان دارند. شما اگر مسلمان باشید فقط برای دفاع از خودتان می‌جنگید و نمی‌توانید کسانی را که شهادتین می‌گویند، یعنی کسانی که تأیید می‌کنند که خدا فقط یکی است و هیچ خدایی جز الله وجود ندارد و محمد (ص) فرستاده اوست را به قتل برسانید، و انسان نباید از روی خشم کسی را بکشد، و ارتکاب چنین گناهایی باعث گرفتاری شما در آتش دوزخ خواهد شد و اگر خداوند شما را فاتح جنگ گردانید نباید به چپاول و تجاوز پردازید و در نهایت اینکه اگر شما در حین جهاد در راه خدا بمیرید، شهید

هستید و مستقیماً به بهشت برین خواهید رفت. جنگهای کفار به نحوی است که در جنگ و کشتار هیچ تفاوتی بین افراد قابل نمی شوند. کفار در زمان جنگ از این حقیقت که چه حادثی در زندگی پس از مرگ آنها قرار خواهد داشت، کاملاً غافلند و بنابراین توجهی به اینکه چه کسانی را به قتل رسانند، ندارند. مسلمانان با آگاهی کامل از زندگی و وقایع پس از مرگ و با ترس از گرفتاری ابدی در آتش دوزخ الهی از جنگیدن برای اهدافی نادرست و کشتن اشتباه افراد بی گناه پرهیز می کنند، لذا مسلمان همیشه در جنگ مراقب این مسأله می باشد که دست به چه کاری می زند و چه افرادی را به هلاکت می رساند.

جالب است بدانیم که در تعاریفی که از جرم های اصلی در آیین دادرسی نورنبرگ ذکر شده بود، دنیای پس از مرگ و عالم دیگر به هیچ شکلی جایگاهی نداشتند و مورد توجه قرار نگرفته بود. حتی اگر فردی از دیدگاه محدود تعریف آیین دادرسی نورنبرگ به اقدامات دو طرف جنگ نگاه کند، بی شک همه کسانی که در جنگ شرکت کرده اند، به ویژه فراماسونها که نه تنها رهبری جنگ را انجام داده اند بلکه آیین دادرسی نورنبرگ را نیز طراحی کرده بودند به نوعی متهم به جنایات تعریف شده آن آیین می گردند. این در حالیست که فاتحان جنگ به دلیل جایگاهی که داشتند چشم خود را به سمت این حقایق بسته بودند به مغلوبین و شکست خوردگان نیز این اجازه داده نشد این مطالب را آشکارا بیان کنند.

دانستن این نکته نیز خالی از لطف نیست که در جنگهای کوچکتري که فراماسونها پس از جنگ دوم جهانی کفار به راه می انداختند. به ویژه، اقدامات نیروهای انگلیسی ها و امریکایی ها که حوادثی مشابه آنچه آلمانها در جنگ قبل ایجاد کرده بودند، ایجاد نمودند، نه تنها در دادگاه نظامی مورد اتهام و مجازات واقع نشد بلکه از آنها به دلیل انجام تلاشهای دلاورانه

افرادی که آماده ایثار و از جان گذشتگی برای کشورشان شده بودند و به نام صلح، آزادی و عدالت در مقابل کمونیست‌ها، تروریست‌ها، گروه‌های افراطی تندرو و متعصب و کلاً هر کسی که رسانه‌های فراماسونری آن را به عنوان دشمن نمایش داده بود، قرار گرفته و مبارزه نمودند، قدردانی به عمل آمد و مورد تمجید فراماسونها قرار گرفتند.

سیستم‌های رسانه‌ای کفار قادرند هر فرد یا گروهی را که بخواهند به عنوان دشمن به تصویر بکشند. آنها این کار را از طریق به کار بردن اصطلاحاتی احساسات برانگیز و تحریک کننده مانند کمونیست، تروریست و متعصب انجام می‌دهند که به کار بردن مکرر آنها موجب واکنش سریع احساسی هر شنونده‌ای می‌گردد که قبلاً به میزان کافی تحت تأثیر تبلیغات و آموزش رسانه‌ها قرار گرفته است. اغلب این واکنش سریع احساسی موجب عدم پذیرش و محکوم کردن سریع هر آن چیزی می‌شود که بر حسب تعاریف کلیدی کفار بیان می‌گردد، به این ترتیب افرادی که تحت تأثیر این تعاریف قرار می‌گیرند اصلاً قادر به شناخت و پی بردن به ماهیت واقعی افرادی که بدین نحو توصیف شده‌اند نمی‌گردند و نمی‌توانند گفته‌های رسانه‌ها را مور ارزیابی قرار دهند. به علاوه، برای افرادی که به طور کل وابسته به گفتار رسانه‌های کفر هستند و به مدل آن عادت کرده‌اند کاملاً غیر ممکن است که بتوانند پا را تا حدودی فراتر از آن نهاده و پی به حقیقت ماجرا ببرند چرا که آن چیزی که در نهایت این تلاش دستگیر این افراد می‌شود چیزی بیش از آن نیست که خود رسانه کفر قبلاً به آنها ارایه کرده بود و این نتیجه همانطور که در مورد عزرا پوند و دادگاه نورنبرگ مشاهده کردیم اغلب تا حقیقت فاصله بسیار زیادی دارد. اساساً سیستم‌های کنترل شده رسانه‌ای کفار قادرند هر تصویر غیر واقعی و فریبکارانه‌ای را که تمایل داشته باشند به خورد جامعه بدهند و مادامیکه

فرد یا گروهی وجود نداشته باشند که بتواند آنها را بازخواست و یا از صحت و سقم مطالب آنها اطمینان حاصل کند، همچنان به روند خود ادامه می دهند. واژه افراطی معمولاً در مورد مسلمانان به کار برده شده است. واژه کمونیست معمولاً برای غیر مسلمانهایی که هدفشان تسلط یافتن بر نظام کفار و برتری یافتن بر بزرگان فعلی این نظام است مورد استفاده قرار می گیرد و واژه تروریست نیز در مورد افراد عضو هر یک از این دو گروه گفته می شود که به جای حرف و شعار آماده عمل شده اند. تفاوت بین مسلمانان و آنچه که کفار آن را سرمایه گزار می نامند مانند تفاوت بین مسلمانان و آن چیز است که کفار از آن به عنوان کمونیست یاد می کنند. مسلمانان خدا و پیامبران فرستاده او را می پذیرند در حالیکه سرمایه گزاران و کمونیست ها ایشان را انکار می کنند.

در واقع تفاوتی بین سرمایه گرا و کمونیست وجود ندارد. این دو در واقع یکی هستند. کاپیتالیستها و کمونیست ها هر دو کافر هستند. آنها در ظاهر به گروههای علیه یکدیگر تقسیم شده اند ولی پیکره آنها یکیست. کفر یک نظام است کاپیتالیستها و کمونیستها اساس جوامع خود را بر ساختارهای سیستم هرمی مرتبط و مشابه هم بنا نهاده اند. هر دو دارای یک دیدگاه نسبت به هستی می باشند که همان دیدگاه کفر است. آنها برای یک هدف می جنگند و خدایان دروغین و غیر واقعی یکسانی را می پرستند. رهبران آنها پیرو الگوهای رفتاری مشابهی در زندگی هستند. هر دو از ایدئولوژیهای کفر استفاده می کنند و اگر چه هر یک از آنها ادبیات خاص خود را دارند که مشخص کننده حوزه اختیارات و دامنه فعالیتهاشان و نحوه انجام آنها می باشد، لیکن هر دو طرفدار فرآیند تولید و مصرف به نحوی که امروز رایج است، می باشند. به موجب این رویکرد عده زیادی باید به بردگی گرفته تا سود و منافع آن عاید عده بسیار کم و طبقه محدودی شود. با

وجود اینکه آنها در ظاهر وانمود می‌کنند که با یکدیگر در جنگ و مخالفت هستند و با پرده آهین فرضی از یکدیگر جدا می‌شوند، اما در واقع با یکدیگر مبادله و تجارت می‌کنند و سیاستهای اقتصادی یکدیگر را مورد حمایت قرار می‌دهند. هر دو از روشها و تکنیکهای اعمال نفوذ و کنترل، جهت مجبور کردن مردم و پیروانشان برای پذیرش اهداف فرآیند تولید و مصرف و راضی بودن آنها به پادشاهای مشخص آن استفاده می‌نمایند، بدون آنکه به واقعیت وجود انسان واقف باشند چرا که در واقع قلب انسان فقط با یاد خداوند یکتا به آرامش می‌رسد. همانطور که قبلاً هم دیدیم، اعمال یک چنین سیاستهایی بر مردم تنها جایی امکان پذیر می‌باشد که کنترل کامل نظام‌های آموزشی و رسانه‌ای در دست عده کمی از افراد یعنی همان نخبگان تراز اول کفر قرار گرفته باشد تا بتوانند این تصویر غلط را برای مردم ایجاد کنند که نه تنها نظام قانونی آنها بر اساس عدالتی است که خود می‌گویند و سیستم پزشکی و درمانی آنها بقول خودشان پیشرفته است و نه تنها نظام آموزشی آنها ارایه دهنده مطالبی است که به گفته آنها دانش و علم واقعی است، بلکه فرآیند تولید و مصرف نیز رویکردی است که انسان برای آن و جهت به کارگیری آن خلق شده است و هیچ جایگزین مناسب‌تر و ماندنی‌تر از آن برای زندگی انسان وجود ندارد.

یکی از بحث‌هایی که مورد علاقه سیاستمداران کفر است این است که اگر نظام کفر مورد انتقاد قرار گیرد می‌گویند هر چند این نظام در برخی موارد کمبودهایی دارد اما وجود آن خیلی بهتر از بی قانونی محض و آنارشی است. کلمه آنارشی نیز یکی دیگر از لغات کلیدی تحریک کننده احساسات شنونده است که در دایره لغات رسانه‌های نظام کفر استفاده می‌شود. پاسخ عاطفی که در واقع انتظار بروز آن می‌رود وابسته به نگرش آنها از شرایط هرج و مرج و بی قانونی است پس زمینه فکری خوبی که به

واسطه ترس کفار از جهان خلقت، یعنی همان ترسی که همیشه در افراد گمراه و آنهایی که به قدرت اثر هستی پی برده‌اند، وجود دارد، موجب تداعی مصداقهای آخرالزمانی در مردم خواهد شد. بنابراین شما قدرت انتخاب ندارید یا باید جامعه را همان طور که هست بپذیرید یا چیزی جز آنارشی نصیبتان نخواهد شد. این مثال دیگر است از قدرت توجیه و متقاعد کردن سیستم رسانه‌ای کفار که به سران کفر کمک می‌کند تا در مسیر کنترل و اداره مردم موفق تر عمل نمایند. یکی از ویژگیهای نظام کفر این است که تا زمانیکه مردم اعمال نفوذ و فرمانروایی غیر مستقیم آنها و تعاریف آنها از ماهیت هستی را می‌پذیرند، نمی‌توان انتظار داشت که هیچ نظام جایگزین دیگری بجای آنها وجود داشته باشد و این امر نتیجه قدرت بسیار زیاد در اداره مردم توسط آنهاست و این خود یکی از دلایل این مطلب است که در اغلب سیستمهای حقوقی کفار هر که بتواند باعث بالا رفتن سطح هوشیاری و آگاهی مردم نسبت به اوضاع و کمک به رهایی آنها از کنترل شدن توسط کفار و تغییر دادن مفاهیم ساختگی آنها از هستی توسط مردم بشود، غیر قانونی است. تنها داروهایی که در سیطره قلمرو کفار مردم مجاز به استفاده از آنها هستند داروهای محرک و آرام بخش خفیف بوده است. البته مفهوم این مطلب لزوماً این نیست که استفاده از داروها برای تغییر شرایط آگاهی و هوشیاری انسان ضروری است. آیین پیامبر اسلام انسان‌ها را از خواب غفلت بیدار کرده و ماهیت درست و واقعی هستی را به نحوی برای آنها نمایان می‌سازد که هر نوع دارو یا هر چیز دیگری از این نوع منسوخ بوده و مضر ثمر نخواهد بود.

تنها کسانی می‌توانند اسلام، تنها جایگزین فناپذیر نظام کفر یا همان دجال را به خوبی درک کنند که قبلاً خود نظام کفر را دیده‌اند و به خوبی می‌دانند که هدف آن چیست و آن را صراحتاً انکار می‌کنند. تنها راه درک

واقعی راه اسلام پیروی از آن راه است کما اینکه مطالعه در باره یک سفر و بررسی نقشه راههای آن هرگز نمی تواند مانند خود سفر کردن و رفتن در آن راه باشد، لذا کسی که عازم این سفر می شود به تدریج طعم پاکی و خلوص فراوانی را می چشد که از شناخت نحوه عملکرد و فعالیت هستی سرچشمه گرفته و نیز از صلح و آرامش و یقینی حاصل شده که این شناخت به همراه خود می آورد.

خداوند در آیه ۵۶ سوره الذاریات می فرماید: «جن و انس را نیافریدیم مگر برای اینکه مرا بندگی کنند». در واقع تجسم بخشیدن به این رهنمود ذکر شده در قرآن همان طور که توسط پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) و اولین جامعه مسلمان در مدینه منوره انجام گرفته از هیچ طریقی غیر از پرستش خداوند متعال در هر زمان و در هر مکان محقق نخواهد شد. بسیاری از مردم مغرب زمین که از ظلم نظام کفر رها شده اند، بدون توجه به اینکه در کجای سلسله مراتب کفر قرار دارند یا قبلاً بوده اند، امروز در حال پی بردن به حقیقت واقعی نهفته در این کلام می باشند. بسیاری از مردم مشرق زمین نیز که مسحور جذابیت های سطحی و پادشاهای فریبکارانه نظام تولید و مصرف شده بودند، نیز امروز در حال آغاز مرحله جدیدی از درک مجدد تعالیم زنده و فناپذیر اسلام می باشند. امروز، رستاخیز مجدد اسلام که توسط حضرت محمد (ص) نیز نوید آن داده شده بود، علی رغم تلاشهای رسانه های کفار در جهت پنهان کردن این موضوع و بی اعتبار جلوه دادن آن، با قدرت در حال جان گرفتن می باشد و به هیچ وجه قابل قیاس با جنبش هیتلر که تلاش می کرد ساختار کفر دیگری را جایگزین ساختار کفر فعلی کند، نیست. هیتلر و پیروانش بخشی از پدیده دجال به عنوان یک پدیده فرهنگی اجتماعی جهانی بودند. ظهور مجدد اسلام نشانه این مطلب است که فرهنگ کنونی غالب کفار در حال جایگزین شدن و تحت الشعاع

قرار گرفتن توسط روش و سلوک دیگری در زندگی است که در تضاد کامل با تئوریهای کفر است و این روش چیزی نیست جز روش زندگی پیامبران. تمامی دولتهای کفر که در زمان نوشتن این مطالب تقریباً تمامی کشورهای اسلامی را با نام اسلام اما طبق روشهای مدیریت و اعمال نفوذ کفار تحت کنترل و اداره خود در آورده‌اند، به صورت اجتناب ناپذیری با مسلمانان واقعی جایگزین خواهند شد که طبق اصول و موازین دستور داده شده در قرآن به اداره حکومت‌ها و دولت‌ها خواهند پرداخت. این دولتهای به اصطلاح مسلمان ولی در واقع کافر در واقع بخشی از نظام دجال هستند. افرادی که کنترل کننده و سرپرست این دولتها هستند. در احادیث به عنوان افرادی معرفی شده‌اند که قلبشان تهی از معنویت قرآن است زیرا قرآن و معنویات آن از زبان آنها پایین تر نمی‌رود. وجود آنها در زمین از علائم آخرالزمان است. حضرت محمد (ص) فرمود «این قبیله افراد به راحتی و چنان سریع از دین اسلام خارج می‌شوند که تیر از چله کمان خارج می‌شود» و آنها بدترین مردمان در زمین می‌باشند. سرنوشت منافقین، یعنی افرادی که اظهار به مسلمانی می‌کنند در حالیکه مسلمان نیستند، چیزی جز قعر آتش دوزخ الهی نمی‌باشد.

ظهور مجدد اسلام یکی از ملزومات قبل از ظهور حضرت مهدی (عج) است، درست همانطور که افزایش تأثیر و نفوذ نظام کفر در سراسر دنیا از ملزومات پیدایش شخص دجال می‌باشد.

مثالهایی که در ارتباط با عزرا پوند و نیز محکومین به اصطلاح جنایتکار نورنبرگ ارایه شد، در واقع از جمله موارد بسیار دراماتیک هستند. این مثالها بیانگر محدودیتهای بسیار شدیدی می‌باشند که کنترل کنندگان نظام کفر قصد به کارگیری آنها را داشتند تا بتوانند بقای سلطه خود بر آن

تشکیلات را تضمین کنند. البته اینها تنها دو مثال هستند. هر فرد باید آنچه را که در اطرافش می‌گذرد مشاهده کند تا بتواند به خوبی بفهمد که نظام دجال به چه نحوی عمل می‌کند و مغزهای متفکر کنترل‌کننده فراماسونری در صدد تحقق چه اهدافی هستند. طرحها و نقشه‌های این نظام در جریان تمامی فعالیتهای گوناگون خود در تمام جنبه‌های زندگی و عملکرد هدایتگران آن همه و همه دلایل و شواهدی هستند برای افرادی که این سیستم و فعالیتهای آن رایه دقت بررسی نموده و اصلاً این موضوع اهمیت چندانی ندارد که این هدایتگران و متفکران تا چه حد تلاش می‌کنند تا اقدامات و فعالیتهایشان را به طور ماهرانه مخفی نموده و از نظرها پنهان کنند. البته خود این فعالیتهای و اقدامات همیشه آشکار و پیدا هستند لیکن این هدف و منظور نهایی آنها از انجام این فعالیتهاست که اغلب توسط تکنیکهای کنترل و آموزشهای ابهام‌آمیز رسانه‌های کفر از دید همگان پنهان می‌شود. این سیستم با رایه تصاویر از هم گسیخته و ناموزون از جریانات هستی، از رسیدن ساده و آسان مردم به یک نتیجه کلی در باره آنچه که در حال اتفاق افتادن است، جلوگیری می‌کنند. قرآن مجید از افرادی که ماهیت واقعی هستی را تکه تکه می‌کنند و چنین تصویری از آن به وجود می‌آورند. به عنوان فاسقون، یعنی افرادی که تقسیم می‌کنند یاد می‌کند، چرا که هستی به واسطه یکی بودن خداوند اصلاً تقسیم شدنی نیست.

جدایی تداعی‌گر اقدامات و فعالیتهای کفار و نتیجه اجتناب‌ناپذیر روشی است که نظام کفر یا همان دجال به آن طریق عمل می‌کند. به همین دلیل است که بیماری مثل سرطان یک بیماری شایع بروز پیدا کرده در عصر ماست و به همین دلیل است که امروزه ما شاهد بیماریهای روانی اسکیزوفرنی و موهوم پرستی هستیم و به همین دلیل است که امروز شاهد بیماریهای اجتماعی مثل ناسیونالیسم و جنگهای مدرن قبیله‌ای هستیم. در

هر جایی و در میان هر گروهی چه بین افراد، خانواده‌ها یا در کل جامعه نوعی جدایی وجود دارد که در نتیجه زندگی به روش فاسقون یعنی کسانی به وجود آمده که طبق اصول نظام کفار یعنی همان دجال زندگی و عمل کرده‌اند.

بدیهی است افراد زیادی از روش عملکرد نظام دجال که در آن گرفتار شده‌اند رنج می‌برند اما نمی‌توانند بفهمند که دلیل واقعی رنج و عذابشان در واقع پی نبردن به ماهیت واقعی زندانی است که در آن زندگی می‌کنند. آنها در پی کنترل و مدیریت نامحسوسی که توسط نظام دجال بر آنها اعمال می‌شود خود نیز نقش فعال و مؤثری را در اجرای هر نقشه و سیستمی که بر آنها تحمیل می‌شود ایفا می‌کنند و در حالیکه از آن بی‌خبرند و در واقع دلیل اصلی درد و رنج آنها و دیوارهای پنهان زندانی که در آن زندگی می‌کنند همین است. حال نه تنها نوشیدن الکل و مصرف داروها و مواد مخدر این درد را درمان نمی‌کند بلکه خود نیز بخشی جدید از این درد کهنه را تشکیل خواهد داد. در حقیقت بیماری اصلی آنها الگوی رفتاری اگزستانسیالیسم و دورنمای ذهنی ساخته شده آن می‌باشد، چرا که این الگو در تضاد با هارمونی واقعی نظام هستی بوده و لذا این عدم توازن خود را به شکل بیماریهای فیزیولوژیک، روانی، اجتماعی و سیاسی به نمایش می‌گذارد.

امروزه قدرت کنترل نظام کفر آنقدر در همه ابعاد وجود زندگی مردم بسط پیدا کرده که اکثریت مردم از شرایطی که با آن مواجه می‌باشند کاملاً ناآگاه هستند. نظام دجال به طوری مانند هوای محیط اطراف آنها را احاطه کرده و به بخشی از زندگی آنها تبدیل شده و آنقدر به آنها نزدیک است که نمی‌توانند آن را ببینند یا حس کنند، درست همانطور که نمی‌توانند درک کنند که در مقابل پروردگار خویش قرار دارند که از رگ گردنشان به آنها نزدیکتر است. حقیقت مطلب وجود لکه‌ای تاریک در گوشه‌ای از چشم این

مردم است. آنها در سیستم کفر به دنیا آمده و به آنها یاد داده شده که بپذیرند که تنها روش زندگی همان است که به آن روش زندگی می‌کنند. آنها به روش نظام دجال تحصیل نموده‌اند و پیاپی توسط رسانه‌ها به طور انحراف آمیزی به آنها گوشزد شده که این روش را بپذیرند و حتی این تأکید پس از پایان تحصیلات رسمی آنها نیز ادامه دارد. حتی زمانیکه فردی متوجه می‌شود که اوضاع منطقی و روبراه نیست اغلب قادر به گفتن چه و چرا نمی‌باشد. ممکن است افرادی گاهی به صورت اتفاقی پی به نمونه‌هایی از دستکاریها و کنترل‌های اعمال شده نظام دجال ببرند و یا به صورت اتفاقی شاهد نمونه‌های خاصی از بی‌عدالتی‌های نظام حقوقی کفر در عملکردهایشان باشند یا حتی بپذیرند که در جریان دوره‌های تحصیلی رسمیشان در مدرسه و دانشگاه هیچ چیز از راه و روشی نیاموخته و تفهمیده‌اند ولی باز هم با وجود اینها قادر به ارائه تصویر واضحی از نظام کفر یعنی همان دجال نباشند و نتوانند حتی خود را از دام تأثیر فرآیندهای تولید و مصرف نظام کفر که گرفتار آن شده‌اند بیرون کشیده و آزاد کنند.

در حقیقت هر اتم از هستی در جای خود قرار داشته و هر چیزی که ظاهر می‌شود در هستی واقع شده بخشی از یک حادثه واحد می‌باشد. لیکن در واقع یک حادثه واحد وجود ندارد. آنجا فقط خدا است. خداوند به ظاهر پنهان از دیده‌ها و در باطن آشکار است. خداوند کسی است که قبل از شروع زمان بوده و بعد از پایان آن نیز خواهد بود. به هر طرف که بنگرید حضور خدا را در آنجا احساس می‌کنید. همه چیز و همه کس از بین می‌رود ولی خداوند ابدی است. یقیناً ما از سوی خدا آمده‌ایم و به سوی او باز خواهیم گشت. تفاوت بین روش زندگی کفار و مسلمانان این است که روش زندگی کفار مانع دیدن این حقایق می‌شود ولی روش زندگی مسلمانان نه تنها راه دستیابی و آگاهی از این حقایق را به سمت انسان باز می‌کند بلکه

شما را قادر به زندگی با آن روش صلح و آرامش می نماید. کافر فکر می کند فقط خودش وجود دارد و باید درگیر مصیبت و دشواری ها باشد در حالیکه فرد مؤمن ایمان دارد که فقط خداوند وجود دارد و او در آرامش و صلح زندگی می کند.

نیازها و تقاضاهای زندگی روزمره در جامعه کفار خواه واقعی یا ناشی از تبلیغ رسانه ها یا به واسطه طبیعت پیچیده نظام دجال آنقدر پیچیده و بی حد و حصر بوده و کار را برای اکثر مردم آنقدر سخت می کنند که حتی فرصت نمی کنند لحظه ای توقف نموده و راجع به اوضاع تأمل نمایند چه برسد به اینکه بخواهند در نتیجه تأملشان تصمیم جدی نیز اتخاذ کرده و دست از زندگی به روش کفار برداشته، برنامه های آنها را برهم بزنند و خود را از کنترل آنها خارج سازند و پی به این مطلب ببرند که واقعیت وجودی آنها چیست و ماهیت واقعی هستی چه می باشد. در واقع قدرت اثر نظام دجال به نحوی است که افرادی که تحت اسارت این سیستم قرار گرفته اند با خود فکر می کنند که تنها راه فناپذیر زندگی همان راه کفار است و به این مسأله آگاه نیستند که آنها تحت کنترل بوده و زندگی آنها برنامه ریزی شده می باشد و نیز فکر می کنند که دیدگاه کفر آمیز آنها نسبت به هستی دیدگاه کاملاً درستی است. حتی اگر با وجود همه این مسایل بتواند تصمیمی هم بگیرند، بسیار سخت است که بتوانند با وجود تمهیدات و مقررات بازدارنده و پیشگیری کننده نظام حقوقی کفر که به منظور جلوگیری از نزدیک شدن بیش از حد مردم به حریم های مشخص شده توسط کفار وضع شده، کار خاص از پیش ببرند. به علاوه فشارهای شدید اجتماعی از طریق خویشاوندان و دوستانی که مصالحشان در شرایط کنونی است و تمایل به تغییر آن ندارند، وجود دارد. آنها سعی می کنند شما را از تصمیمتان منصرف کنند و بنابراین خود را آماده انجام هر کاری که برای این هدف لازم

باشد می نمایند و در این راه از ابزار اقتصادی و تهدیدهای عاطفی یا حتی نیروی فیزیکی جهت اجبار شما به تغییر عقیده و بازگشتن از تصمیمتان استفاده می کنند. اما کسانی که با وجود این نیروهای متضاد و مخالف همچنان بر سر تصمیم خود بوده و در جستجوی دانش واقعی راه درست زندگی هستند که البته در جریان این جستجو نیز باید از همین راه استفاده کرد، اکثراً بلافاصله پس از گام برداشتن در این مسیر متوجه می شوند که وارد کاری سخت شده و راهی طولانی در پیش دارند چرا که آنها آنچه را اجباراً باید بخواهند، نمی خواهند و ترسی از مجازات و سرنگون شدن پنهانی و ناگهانی توسط نظام کنترلی و نظارتی فراماسونری کافر و تحریک شدن مجدد توسط آنها و بازگشت به بازی تولید و مصرف سابق کفار را ندارند.

فقط کسانی که از خداوند یگانه می ترسند، از ترس از غیر خدا آزاد هستند و بنابراین از نظام کفر که همان نظام دجال است نیز ترسی ندارند. کسانی که از خداوند یکتا می ترسند، همان کسانی هستند که پیرو آیین حضرت محمد (ص) هستند. بدیهی است کسانی که تاکنون با روش زندگی اسلام مواجه نشده اند (هر چند ممکن است به دلیل برنامه های آموزشی و رسانه ای کفر تصویر غلطی از اسلام داشته باشند) و نیز افرادی که گرفتار نظام تولید و مصرف کفر هستند، حتی اگر نظام کفر را در باطن انکار کنند باز هم از قدرتی که فکر می کنند در سیستم کفر می باشد ترس و واهمه دارند. به علاوه ترس و هیجان وجودی برای مایحتاج و سرپناه لازم برای زندگی ناگزیر در قلب این قبیل افراد و همه آنهاست که از ماهیت واقعی نظام هستی آگاهی ندارند افزایش یافته و به ترس آنها از نظام دجال می افزاید و به عنوان یک عامل محرک آنها را تحریک به ادامه زندگی به روش دیکته شده

قبلی تولید و مصرف می نماید که همواره در حال دادن وعده های پوچ برای ارابه محصولات خود و از بین بردن ترس و نگرانی بابت مایحتاج زندگی می باشد. در واقع این یک معامله است که به موجب آن شما در بازی تولید و مصرف شرکت می کنید و سیستم در ازای آن به شما پول می دهد تا مواد و کالاهایی را که برای خریدن آنها از قبل برنامه ریزی و مدیریت شده اید بخرید. که در واقع این یک دروغ بزرگ است زیرا همان طور که قبلاً هم گفته شد یکی از راههای مجبور کردن مردم به اشتغال در نظام کفر این است که همواره درآمدی را عاید مردم کنیم که کفاف همه هزینه ها و مخارجشان را نداشته باشد تا آنها مجبور شوند اولاً به کار کردن برای بقا و زنده ماندن ادامه داده و ثانیاً به کار کردن ادامه دهند تا بتوانند بدهی های بسیار زیاد وامهایی را پرداخت کنند که نظام اقتصادی کفار آنها را تشویق به گرفتن آن وامها نموده است. طبیعت نظام دجال به نوعی است که فقط افراد برجسته و کسانی که سیستم را مدیریت می کنند بتوانند به جایگاهی برسند که از حاصل زحمات دیگران به راحتی بهره مند شده و لذت ببرند. بنابراین در نظام کفر در حالت عادی هیچ خوشی و لذتی به سادگی به دست نمی آید. حتی افرادی که در این فرآیند پیش از آنچیزی که حق عادلانه آنهاست از محصولات نظام تولید و مصرف بهره می برند، نیز از این مسأله آگاهی ندارند که ترس و نگرانی وجودی آنها کاملاً سرکوب و فرونشانده شده و لذا در میان انبوه تقاضا برای آخرین مدلهای جدیدترین اجناس که در واقع هیچ کدام اساساً وجود خارجی ندارند، گم شده اند.

این حقیقت که مصرف کردن به تنهایی جوابگوی نگرانی مردم بابت مایحتاجشان نمی باشد به دو دلیل درست است اول آنکه این نگرانی خود ریشه در عدم شناخت درست هستی دارد و بنابراین در صورتی که این ابهام بر طرف شده و شناخت درستی از هستی به وجود بیاید این احساس

نگرانی نیز کاملاً برطرف می‌گردد؛ دوم آنکه بی‌قراری و عدم احساس آسایش که هر مرد وزنی عمیقاً در روح خود آنرا احساس می‌کند، با چیزی کمتر از میل و اشتیاق وافر برای شناخت خداوند ایجاد نمی‌شود. پس بنابراین این بی‌قراری و ناآرامی فقط با شناخت خدا آرام خواهد شد. شناخت واقعی خدا فقط با ذکر او تحقق می‌یابد و قلب انسان فقط با یاد او آرام می‌گیرد. انسان فقط با پیروی از راه پیامبران می‌تواند یاد خدا را در ذهن داشته باشد، پیامبرانی که خود او در دوران‌های مختلف از زندگی بشر برای هدایت آنها فرستاده است. پیامبری که برای دوران کنونی زندگی بشر از جانب خداوند فرستاده شده نیز حضرت محمد (ص) است، پس فقط از طریق پیروی از دستورات و روش اوست که ما می‌توانیم بر نگرانی‌های خود بابت خوراک و پوشاک و سرپناه و هر نوع ترس و جودی دیگر فایز آیم. حال انتخاب با خود شماست که کدامیک را برگزینید.

اگر چه انتخاب کاملاً واضح است لیکن برای فردی که مخالف این شرطی سازی هم باشد، چون تحت کنترل و مدیریت نظام دجال می‌باشد، گرفتن تصمیم درست کار بسیار دشواری خواهد بود زیرا شرطی سازی نظام دجال فوق‌العاده قوی می‌باشد. این شرطی سازی قادر است در ذهن و روح فرد نفوذ کرده و به او بقبولاند که تنها راه رهایی آنها از شر نگرانی‌های دنیوی پذیرفتن روش‌های پیشنهادی نظام دجال است. به این معنی که شما باید تا زمانیکه سالم هستید و توانایی کار دارید کار و فعالیت کنید ولی در زمانیکه بیمار و ناتوان شدید فقط باید کاری را انجام دهید که پزشک توصیه می‌کند و هیچ تلاشی برای تغییر دادن شرایط انجام ندهید. در حقیقت به فردی که توسط نظام دجال کنترل می‌شود هیچ گاه اجازه رشد داده نمی‌شود با اینکه صلاحیت داشتن فرزندان، شغل مناسب و رانندگی کردن را نیز داشته باشد. کسی که در کنترل نظام دجال است درست مانند کودکی

است که نه تنها از والدین خود حساب می برد بلکه با خود فکر می کند که والدین او بهترین پدر و مادر موجود در دنیا بوده و همه چیز را می دانند. کسانی که هنوز به مرحله خواستن و جستجو برای شناخت خدا نرسیده اند مانند کودکی هستند که هنوز به سنی نرسیده که بخواهد راجع به حقیقت و ماهیت هستی چیزهایی را بداند. برخی از مردم قدرت درک و فهم که در قرآن به آن شعور گفته شده ندارند و همینطور فاقد چیزی هستند که در قرآن به آن لب گفته شده که به معنی هسته است و توانایی دستیابی به اسرار درونی انسان است. برخی از مردم هیچ گاه از نظر احساسی و عقلی به آن سن نمی رسند. خداوند برخی از مردم را کافر و برخی را مؤمن قرار داده است. او برخی از مردم را گمراه و برخی را در راه درست قرار داده است. چشم برخی را به حقایق نابینا و برخی دیگر را بینا قرار داده است. رحمت و بخشش خدا شامل همه مخلوقاتش می گردد و در همه جا و میان همه چیز گسترانیده می شود. لیکن کافر این حقایق را نمی بیند در حالیکه مومن آنرا به خوبی می بیند و لمس می کند.

افراد بسیار زیادی وجود دارند که به این مسأله کاملاً نابینا هستند و افرادی هستند که مسایل را به خوبی درک می کنند و گروهی نیز وجود دارند که وضعیت آنها بینابین می باشد. بنابراین باید بین افرادی که با روشی عملکرد نظام دجال به همان شکل که هست مشکل ندارند و افراد دیگری که نحوه عملکرد آن را قبول ندارند و علاقه مند پیروی از روش پیامبر (ص) با همه سادگی آن هستند و نیز کسانی که نه خیلی از نظام دجال رضایت دارند و نه هنوز با روش و سلوک پیامبر (ص) آشنا شده اند، تفاوتی قائل شد.

خداوند در قرآن فرموده است که مردم یا از راه پیامبران پیروی می کنند و

یا از راه و رسم پدرانشان^(۱). یقیناً افراد بسیار زیادی در دنیا وجود دارند که دسترسی به روش زندگی پیامبر (ص) و اولین ملت مسلمان در مدینه منوره نداشته‌اند، بنابراین از راه و رسم پدران و نیاکان خود تبعیت می‌کنند و اصلاً میزان غفلت آنها اهمیت ندارد زیرا هرگز با چیزی بهتر از آن مواجه نشده‌اند. لذا این افراد را نمی‌توان کافر تلقی نمود زیرا کافر کسی است که اسلام به طور واضح و کامل به او ارایه گردیده و به خوبی می‌داند که وظایف او در قبال خداوند چیست و با این وجود و دانسته و اقدام به انکار آنچیزی می‌کند که شنیده است و به دنبال آن سعی می‌کند حقایق اسلام را از بین ببرد.

اغلب کسی که نفس او با غفلت و گمراهی مسموم شده است، در اولین برخورد به انکار اسلام می‌پردازد، زیرا در نظر افراد بیمار چیزهای شیرین تلخ و چیزهای تلخ شیرین حس می‌شوند. اما پس از آشنایی کامل و در زمان مناسب رأی خود را تغییر داده و راه و روشی اسلام را می‌پذیرند. خدا در قرآن می‌فرماید: «... هر که را خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای اسلام بگشاید.»

بنابراین، نتیجه می‌گیریم افراد بسیار زیادی وجود دارند که با وجود آنکه تحت حکومت کفر زندگی می‌کنند و توسط نظام دجال در گرداب فلاکت بار فرآیند تولید و مصرف گرفتار شده‌اند، لیکن اگر خداوند اراده کند و آنها با مسلمانان واقعی روبرو شوند و معنی واقعی اسلام را تجربه کنند، همگی مسلمان خواهند شد. البته همیشه افرادی هم وجود خواهند داشت که صراحتاً به انکار اسلام بپردازند. خداوند در قرآن در باره این افراد

۱- چون به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید، گویند: (نه) بلکه از آنچه

پدرانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم... (لقمان ۲۱)

می فرماید^(۱) در مقابل چشمها و گوشهای آنها پرده‌هایی قرار داده شده تا با هیچ قوه و ادراکی نتوانند بینند که مسلمانان چه کارهایی انجام می‌دهند و چه چیزهایی می‌گویند. تفاوتی نمی‌کند که شما با آنها صحبت بکنید یا نکنید، در هر صورت چشم و گوش آنها به مسایل بسته است، حتی اگر در ظاهر چنین به نظر بیاید که می‌بیند، می‌شنوند و می‌بینند. خداوند هر که را بخواهد گمراه می‌کند و هر که را بخواهد هدایت می‌کند. خداوند هر کس را که بخواهد به بهشت و یا به جهنم می‌فرستد. او بر همه چیز تواناست. هیچ خدایی و هیچ قدرتی جز الله وجود ندارد.

امروزه تجدید حیات مجدد اسلام و نشانه‌ واضحی از جانب خداوند است که دو قطبی شدن جهان به مؤمنان و کافران در حال شکل‌گیری است. این دو قطبی شدن قبل از ظهور رهبران این دو دسته یعنی حضرت مهدی (عج) برای مسلمانان و دجال برای کافران و قبل از آن که این دو دسته متضاد ناگزیر با یکدیگر روبرو شوند، ضروری است. چرا که کافران راهی جز جنگ با مسلمانان ندارند و خداوند به مسلمانان دستور داده اگر مورد تهاجم قرار گرفتند از خود دفاع کنند و مهاجمین را بکشند مگر اینکه مهاجمین شهادتین را که اقرار به وحدانیت خداوند و پیامبری حضرت محمد است بر زبان آورند.

یک راه برای ارزیابی و تعیین میزان گمراهی در جوامع کفر و میزان ترس و نگرانی آنها بابت مایحتاج زندگی و سرپناه و غیره که نشأت گرفته از همین

۱- (بقره، ۷) (قهر) خدا بر دلها و گوش‌های ایشان مهر نهاد و بر چشم‌هایشان پرده‌ای است (که حقایق و معارف الهی را فهم نمی‌کنند) و ایشان را عذابی سخت است.

- (هود، ۲۰) آنها در زمین عاجز کننده خدا نبودند و جز خدا سرپرستی نداشتند... عذاب برای آنان دو چندان می‌شود که نه توان شنیدن داشتند و نه می‌دیدند.

غفلت و گمراهی و از نشانه‌های نظام کفر می‌باشد، بررسی میزان بیمه کردن خود و متعلقاتشان در مقابل فجایع و بدشانسی‌ها است. حتی با وجود اینکه طبق قانون کفار الزامی هم برای این کار وجود ندارد. نظام بیمه در جوامع کفر برای مردمی که از نحوه عملکرد جهان هستی به خوبی آگاهی داشته و الگوی زندگی نبوی را برگزیده و متکی به خودشان هستند اصلاً ضرورت نداشته و دلیلی برای استفاده از وجود ندارد.

از آنجائی که هر کسی در این دنیا و در دنیای پس از مرگ نتیجه و عواقب کارهای خودش را می‌بیند، لذا کسانی که نمی‌دانند انجام چه کارهایی مفید و انجام چه کارهای مضر است اغلب به خاطر کارهایی که انجام داده‌اند دچار بدبختی می‌شوند. به دلیل اینکه کافر از این مسأله اطلاع ندارد، به جای اینکه روش زندگی خود را که عامل اصلی بدبختی اوست عوض کند، در صدد این است که از طریق بیمه کردن خود، تأثیرات و نتایج بدشانسی‌ها و بدبختی را قبل از اینکه برایش به وقوع بپیوندند از خود دور سازد.

شناخت روش زندگی حضرت محمد (ص) در واقع شناخت کارهای پسندیده برای انسان است. در قرآن به کارهایی که برای انسان پسندیده است «حلال» و به کارهایی که برای او ناپسند است «حرام» گفته می‌شود. اگر چه ایندو واژه‌ها اغلب به ترتیب به کارهای مجاز و غیر مجاز شمرده شده از جانب خداوند ترجمه شده‌اند، لیکن معنی واقعی آنها بیشتر از طریق عواقب اعمالی که توصیف می‌کنند قابل درک می‌باشند. لذا اگر این چهارچوب فکری جایگاه خود را از دست بدهد، بعید نیست که چهارچوب ادراکی نظام کفر که کفار آنرا اخلاقیات می‌نامند اجازه رشد بیابد.

این نگرش اخلاقی موجب می‌شود مردم فراموش کنند در چه مسیری در حال حرکت می‌باشند. این نگرش بدین شکل عمل می‌کند: «مهمترین

مسئله آگاهی کامل از این مسئله است که چیزهای حلال در این دنیا برای انسان مفید بوده و هدایتگر او به بهشت در دنیای دیگر است و چیزهای حرام در این دنیا، برای او مضر بوده و به آتش الهی در دنیای پس از مرگ ختم خواهد شد. این مسئله حتی در مورد غذاها هم صدق می‌کند خوردن و آشامیدن غذاهای حلال، در واقع انجام گرفتن فعل حلال و خوردن و آشامیدن غذای حرام انجام کار حرام است شاید نوشیدن شراب یا خوردن غذاهای حرام به خودی خود عمل چندان مهمی نباشد ولی پیامد آن بسیار جدی و مهم است. این اعمال نه تنها توازن و تعادل بدن را بر هم می‌زنند بلکه پایداری و تعادل فعالیتها و اقدامات بعدی انسان را نیز خدشه دار نموده و در این دنیا باعث ایجاد بی‌نظمی و پریشانی در زندگی خود فرد و جامعه و گرفتاری او در آتش دوزخ در دنیای پس از مرگ می‌گردد. به همین ترتیب انجام فعل حلال باعث ایجاد تعادل و توازن در زندگی این دنیا و زندگی در بهشت برین در دنیای پس از مرگ می‌گردد.

هنگامی که صرفاً گفته شود حلال یعنی مجاز و حرام یعنی ممنوع، چنین دیدگاهی جایگاه خود را از دست می‌دهد زیرا اغلب ماهیت واقعی این مسئله فراموش می‌شود که چرا فعالیت مجاز و فعالیت دیگر ممنوع شمرده شده است. همچنین هنگامی که حلال و حرام جای خود را به برداشتها و تفاسیر شخصی می‌دهد، یعنی هنگامی که حلال «صرفاً خوب» و حرام، «صرفاً بد» تعبیر می‌گردند، مجدداً سایه‌ای تاریک بر مفهوم اصلی افکنده می‌شود. زیرا در چنین شرایطی فراموش کردن این که چرا و به چه دلیل چیزی خوب و چیز دیگری بد است بسیار ساده‌تر می‌گردد. اگر دیدگاه کلی مردم نسبت به دنیای پس از مرگ از بین برود آنگاه مردم به سادگی فراموش می‌کنند که چرا چیزهایی واقعاً خوب و چیزهای دیگری واقعاً بد هستند و در عوض بدعت‌هایی در مورد چیزهای خوب و بد پیدا می‌شوند. بنابراین

در صورتیکه آنها فراموش کنند، که خداوند به نیت کاری که انجام می شود توجه می نماید و نه به ظاهر آن کار، آنگاه خود را برای انجام آن کارها کمتر مستحق انتقاد و نکوهش دانسته و اشکالی در عملکرد خود نمی بینند زیرا آنها دیگر از آتش دوزخ هراسی نداشته و امیدی به رفتن به بهشت نیز ندارند و به علاوه نحوه عملکرد دیگران را نیز مورد انتقاد قرار می دهند. آنها بر طبق اصول و دیدگاه‌هایی که خودشان از خوب و بد در ذهن دارند به ظاهر کار افراد دیگر توجه نموده و آنها را بدون توجه به نیت اصلی ایشان از انجام آن کارها منع نموده و مورد انتقاد قرار داده و در باره آن قضاوت‌های خودشان را می کنند.

هنگامی که مردم بهشت و جهنم را فراموش می کنند قطعاً این مطلب نیز به دست فراموشی سپرده می شود که دنیای پس از مرگ وجود دارد و بنابراین به تشخیص خودشان تعیین می کنند که چه چیزهایی به مصلحتشان می باشد. در واقع دیدگاه آنها نسبت به خوب و بد دیگر هیچ ارتباطی با واقعیت حقیقی زندگی نداشته و بیشتر نشأت گرفته از چیزهایی است که خودشان به آن واقعیت می بخشند. هنگامی که فرد به این مرحله می رسد، در واقع دارای همان چیزی شده است کفار آنها اخلاقیات می نامند یعنی مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها که صرفاً از طریق تفسیرها و تعبیرهای احساسی شخص اعتبار پیدا کرده‌اند که اغلب هیچ ارتباطی هم به طبیعت و ماهیت واقعی هستی ندارد. لذا فردیکه دارای چنین نگرشی می باشد فراموش می کند که مقصد نهایی او کجاست.

همه کسانی که متوجه عوام فریبی و ظاهر سازبهای اخلاقیات کفار می شوند معمولاً اقدام به انکار اخلاقیات کفار می کنند. اما هنگامی که مردم دست از اخلاقیات کفار می شویند دیگر در هنگام مواجهه با شرایطی که نیازمند تصمیم‌گیری و قضاوت می باشد به هیچ مرجع و مکتبی به غیر از

آنچه در جریان تجربیات شخصی آموخته‌اند، دسترسی نداشته و این بدان معنی است که آنها اطلاعات کمی راجع به حلال و حرام داشته و همه این اندک تجربیات و اطلاعاتشان را هم از طریق آزمون و خطا بدست آورده‌اند و از آنجایی که آنها حلال بودن و حرام بودن چیزهایی را که بر اساس تجربیات خود به آن رسیده‌اند به دنیای پس از مرگ ارتباط نمی‌دهند لذا از اهمیت و دلیل اصلی آن هم اطلاع نداشته و نمی‌فهمند که به چه دلیل برخی چیزها حلال و برخی حرام می‌باشند. بنابراین در چنین شرایطی بر سر دو راهی قرار می‌گیرند که کاری را انجام دهند که خودشان صلاح می‌دانند و هدف آن سعی در فراهم کردن لذت بیشتر و جلوگیری از درد و رنج باشد و یا اینکه با پیروی از راه و رسم حضرت محمد (ص) به کشف این مطلب می‌پردازند که در واقع حلال و حرام چیست. در صورتی که آنها گزینه اول را انتخاب کنند در واقع از تمایلات شخصی و هدف غیر واقعی و گمراه‌کننده‌ای که نظام کفر یعنی همان نظام دجال برای آنها در نظر گرفته و وعده آن را داده است پیروی کرده‌اند و اگر گزینه دوم را انتخاب کنند به دانش واقعی حلال و حرام بودن مسایل و کارها پی برده‌اند و کاملاً متوجه می‌شوند که چرا برخی از کارها حلال و برخی حرام است. و اگر از انجام حرام صرف نظر کرده و کارهای حلال انجام دهند، به یک آرامش قلبی و درونی و یک زندگی متوازن دست می‌یابند که در آن ایده‌های کفار مثل «بیمه» دیگر بسیار خنده‌آور و مضحک به نظر می‌رسد. از طرفی کسانی که از روش زندگی پیامبر (ص) پیروی نکنند و با روش تولید و مصرف کفار موافق باشند ناگزیر فکر خواهند کرد که طرح بیمه راهکار خوبی بوده و لذا به میزان استطاعت خود بابت این مسأله پول تلف می‌کنند.

شرکتهای بیمه‌گر کفر تنها به خاطر دریافت سود بیشتر مردم را تشویق می‌کنند که خود را در مقابل هر بدشانسی احتمالی بیمه کنند. یک شرکت

بیمه نظام کفر نمی تواند به عنوان یک مؤسسه با اهداف خیرخواهانه تلقی گردد، بلکه این شرکت تنها به این خاطر به وجود آمده که از ترس و نگرانی مردم برای خود پولی به جیب بزند. البته به نظر می آید که این امر هنگامی که حادثه ای به وقوع می پیوندد و شما هزینه آن را از شرکت بیمه دریافت می کنید ارزش خود را داشته باشد، اما همانطور که قبلاً هم گفته شد، راه های انسانی بسیار زیاد دیگری نیز برای رویارویی با ضررها و بدشانسی ها وجود دارد که در یک جامعه از جانب افرادی که به خواست خداوند بیش از نیازشان به آنها داده شده و یا از طریق بیت المال تأمین می گردد.

با نگاهی مختصر به تاریخچه جوامع مسلمین در گذشته به خوبی در می یابیم که هر کجا مردم طبق اصول قرآنی عمل کرده اند و فقط مالیاتهایی را که خداوند دستور پرداخت آنرا داده است، پرداخته اند و بلافاصله پس از جمع آوری، آنها را طبق موازین قرآنی میان افراد نیازمند جامعه توزیع کرده اند، همگی سعادتمند و خوشبخت بوده اند، اما به محض اینکه مردمانی شروع به نادیده گرفتن و ترک دستورات قرآن نمودند فرمانروایانی بر آنها تسلط یافته و حاکمانی بر آنها مسلط شدند، که مانند خودشان قرآن را نادیده گرفتند. حضرت محمد (ص) فرموده اند، مردم هر جامعه همواره حاکمان و رهبرانی دارند که لایق آن هستند. لذا هرگاه در طول تاریخ، حاکمان شروع به جمع آوری مالیاتها و نگهداری عایدات مردم برای خود کردند و بجای توزیع آنها طبق دستورات قرآن آنها را صرف اموری غیر از منافع و نیازهای جامعه نمودند، آنگاه آن مردم به گروههایی بر علیه یکدیگر تقسیم شده و از مسیر سعادت منحرف شده و سرانجام به تباهی کشیده شده اند. چنانکه خداوند در قرآن وعده نموده است: «همانا مردمانی که هدایت پیامبران را نادیده انگارند به تباهی کشیده خواهند شد.»

این حقیقت که بسیاری از دولتهای به اصطلاح مسلمان ولی در واقع کافر که در زمان نوشتن این مطالب اختیار و کنترل سرزمینهای اسلامی را با پشتیبانی و حمایت استعمارگران کافر که آنها را بر سر قدرت نشانده‌اند، در دست دارند و عیلرغم دستور قرآن مالیاتها را به نحو دیگری و به نفع خود و استعمارگری کفار جمع‌آوری کرده و از توزیع عادلانه آن امتناع ورزند، نه تنها یکی از دلایل اصلی عدم خوشبختی و سعادت آن کشورها می‌باشد، بلکه دلیل روشن و واضحی بر دامنه اثر و اعمال نفوذ نظام کفر یعنی همان دجال در سطح جهان است. بدیهی است حاکمان کشورهای اسلامی نه تنها از منابع نفتی کشورهای مسلمان در جهت مصالح و منافع مسلمانان استفاده نمی‌کنند بلکه از آن برای حمایت از نظام تولید و مصرف کفار در شرق و غرب استفاده می‌شود. این سرمایه‌ها یا حداقل بخش عمده‌ای از آن یا در شرکتها و بنگاههای اقتصادی کفار سرمایه‌گذاری شده و یا به صورت وام در اختیار مؤسسات و بنگاههای اقتصادی آنها گذاشته می‌شود تا منبع کسب در آمد برای آنها بشود. از آنجائیکه این بنگاههای اقتصادی کفر توسط افراد برجسته و نخبیگان فراماسونری نظام کفر کنترل می‌شوند، آنها از سرمایه مسلمانان برای نابودی مسلمانان استفاده می‌کنند زیرا از بین بردن مسلمانان و دستیابی به قدرت و تسلط بر کل جهان از طریق نظام اقتصادی و تجارت و نیز توسعه نظام کفر در سطح جهانی در واقع هدف اصلی فراماسونری است.

حضرت محمد (ص) فرمودند همه مردم مورد امتحان قرار می‌گیرند و مسلمانان با ثروت و دارایی امتحان می‌شوند. او همچنین فرمود سقوط و زوال اعراب توسط طلای سیاه اتفاق می‌افتد. این مسأله بسیار شبیه به سرنوشت حاکمان عربستان است که به نام اسلام اداره کشور را به دست نیروی پلیس کفر سپرده‌اند که در اصل برگرفته از مدل‌های غربی نظام کفر

می باشد. پیامبر (ص) به روشنی این مطلب را بیان فرموده اند که رهبر جامعه مسلمان نباید تنها به دلیل آنکه پدر او قبل از آن حاکم یا رهبر بوده، انتخاب گردد و در اصل ماهیت وجودی خاندان سلطنتی امری حرام است. با مطالعه و بررسی مختصری در تاریخ جوامع مسلمین در می یابیم که هرگاه این جوامع حکومت های موروثی را انتخاب کردند، سرانجام آن حکومت به فساد کشیده شد و سقوط کرد. بدیهی است که رهبر جوامع مسلمان باید بر اساس شناخت و ترس او از قدرت خداوند انتخاب شده، بیش از تمام مردم جامعه از دستورات قرآن فهم و بینش داشته باشد چرا که اوست که باید به فرامین قرآنی در جامعه عینیت بخشیده و مردم را با آنها آشنا سازد. بی شک انحراف و فساد در سرزمین های اسلامی نیز اجتناب ناپذیر است و تنها نمی توان نظام کفر یا دجال را در این موضوع مقصر دانست. اگر رهبران مسلمان در گذشته خود مستعد گرویدن به فساد و تباهی نبوده و آمادگی گمراه شدن را نداشتند، آنگاه استعمارگران کافر قادر به پاشیدن بذر نظام کفر یا همان نظام دجال در جامعه مسلمان نبودند و هرگز آن بذر هم قادر به رشد و نمود در آن جوامع نمی بود.

حقیقت مطلب این است که در زندگی همه چیز بالقوه در معرض حیات و مرگ و رشد و زوال است. حتی اولین جامعه مسلمان در مدینه منوره هم از این قاعده مستثنی نبوده است به طوریکه حتی پیامبر (ص) پیشاپیش فرموده بودند که اسلام زنده و پویایی که مردم مدینه به آن دست یافته اند، در حدود ۳۰ تا ۷۰ سال پس از فوت ایشان در مدینه دوام خواهد آورد. ایشان همچنین پیدایش جنگ های داخلی بین مسلمانان را پیش بینی کرده بودند. ایشان از قبل خبر داده بودند که آنچیزی که در قالب پیامبری شروع شد در آینده به شکل خلافت بروز پیدا کرده و رحمت جای خود را به حکومت ظلم و ستم خواهد داد.

به راحتی می توان اسلام را از طریق نظام مند کردن، اخلاقی کردن و سپس تحمیل آن نظام (که هیچ ارتباطی با روش زندگی معرفی شده توسط پیامبر (ص) ندارد) به مردمی که هیچ تمایلی به کنترل شدن توسط چنین نظام و چنین اخلاقیاتی را ندارند، تبدیل به ابزاری برای اعمال ظلم و ستم نمود.

حضرت محمد (ص) از پیش بیان فرموده بودند که همه مردم گمراه و از مسیر اصلی منحرف نمی گردند. ایشان فرموده بودند که تا زمان پایان زندگی مردم در این دنیا مسلمانان به ۷۳ فرقه مختلف تقسیم می شوند که فقط یکی از این گروه ها به روش اصلی زندگی اسلامی عمل خواهد نمود بدیهی است این گروه متشکل از اولیاء خداوند یعنی کسانی باشند که دوست خدا هستند و خداوند ایشان را دوست داشته و ایشان نیز خدا را دوست دارند. اولیاء خدا کسانی هستند که روش زندگی اسلامی را با راهنمایی و توفیقی که خداوند نصیب آنها نموده در هر زمان و در هر عصر حفظ نموده اند، آنها با کمک این حقیقت شناخته می شوند که مردم به دلیل حکمت و صداقت و آرامش ایشان به سمت آنها جذب می شوند همانطور که مردم به محمد (ص) گرویدند جوامع مسلمان واقعی گرد این گروه جمع می شوند همانطور که اولین جامعه مسلمان گرد پیامبر (ص) جمع شدند.

جامعه مسلمان واقعی در واقع نمود ظاهر آنچیزی است که در باطن و قلب ولی خدا وجود دارد و به همین شکل ظلم و ستم جوامع کفر نمود بیرونی تاریکی قلب ستمکارانی است که این جوامع را کنترل می کنند. قلب ولی خدا آکنده از روشنی و آرامش است که در قالب تعاملات انسانی موزونی جلوه می نماید و در واقع توصیفگر یک جامعه مسلمان واقعی می باشد. اولیاء خدا همه در یک مکان یا محل خاص ظهور پیدا نمی کنند. آنها همچون روح که در کل بدن دمیده می شود، در سرتاسر جهان پخش

می شوند. اولیاء خدا روح خدا هستند. درست همانطور که پس از خارج شدن روح از بدن، جسد انسان فاسد شده و از بین می رود، جهان نیز در صورتیکه اولیاء خدا در زمین حضور نداشته باشند، به پایان خواهد رسید. جوامع مسلمان واقعی که اطراف اولیاء خدا به وجود می آیند نیز از قاعده فوق پیروی می کنند درست همانطور که در مورد اولین جامعه مسلمان در مدینه منوره نیز چنین مطلبی صدق می نمود. آنها با یک نفر که از اولیاء خداست کار خود را شروع می کنند سپس جامعه ای حول او گرد هم می آیند. کفار سعی در از بین بردن انسجام آن جامعه کرده ولی در این هدف پیروز نخواهند شد چرا که خداوند کسانی را که به او ایمان دارند پیروز می گرداند سپس ولی خدا از دنیا می رود و به دنبال آن جامعه یک دوره نسبتاً متعادل را پشت سر گذاشته که در جریان آن سعی در حفظ آنچه چیزی می نماید که از قرآن بدست آورده و این امر با هدایت افراد درستکار و با ایمان صورت می پذیرد که همراه و همنشین ولی خدا و یا یاران او بوده اند و از آن طریق توسط خود خداوند به شناخت و معرفت الهی دست یافته اند. سپس این افراد از دنیا رفته و به تدریج بدون اینکه کسی متوجه شود جامعه شروع به از دست دادن پویایی و طراوتی می کند که اعضای آن زمانی در گذشته از آن برخوردار بودند. با گذشت زمان شرایط به جایی می رسد که دیگر خبری از یک جامعه یکپارچه مسلمان وجود نخواهد داشت. البته ممکن است هنوز برخی از مردم به فرامین قرآن صرفاً به این دلیل که در خانواده مسلمان به دنیا آمده و پدران آنها نیز همین روند را پیش گرفته اند، عمل کنند ولی این مسأله به هیچ وجه به این مفهوم نیست که این افراد به دلیل شناخت اسلام به معنای واقعی از دستورات قرآن پیروی می کنند. اینها هرگز نخواهند توانست دارای همان جامعه ای شوند که ولی خدا در میان آنها وجود داشت. همه چیز در طبیعت و آفرینش دارای نقطه اوج و نقطه

زوال می باشد. اساساً یک جامعه مسلمان واقعی که همان عشق و آگاهی جامعه مسلمان مدینه منوره را دارا باشد، بیش از سه نسل دوام نخواهد آورد و پس از آن به تدریج از بین خواهد رفت.

به محض اینکه جامعه اسلامی از بین برود، جامعه اسلامی دیگری در نقطه‌ای دیگر ظهور پیدا خواهد کرد. معرفتی که انبیاء دارای آن هستند از کتاب‌ها و نوشته‌ها بدست نیامده و فقط فرد به فرد انتقال پیدا می‌کند. هنگامی که یک ولی خدا این معرفت را به دیگری انتقال می‌دهد آن ولی دوم آنرا با خود به هر کجا که میرود به همراه خواهد داشت. و بدین شکل است که این شناخت و معرفت از زمان حضرت محمد (ص) تا کنون حفظ شده و نسل به نسل انتقال یافته است. البته همه اولیا تجربه شکل‌گیری جامعه‌ای مسلمان گرد خود را نداشته‌اند. زیرا در برخی شرایط خداوند ولی خود را جهت حفظ و امنیتش از دیده‌ها پنهان نموده است. در آن شرایط که کفر و ایمان در حال جابجایی با یکدیگرند و کفر در حال اولویت یافتن قرار دارد، اولیاء خدا پنهان باقی می‌مانند و وظیفه آنها فقط زنده نگاه داشتن اسلام و حصول اطمینان از عدم گسیختن زنجیره انتقال معرفت الهی به نسل‌های دیگر می‌شود. هنگامی که زمان مناسب فرا برسد، آنگاه اولیاء خدا درست در زمانیکه ایمان در حال پیشی گرفتن از کفر است، در میان جامعه مسلمین ظهور پیدا کرده و در آن هنگام کفار دیگر به هیچ وسیله‌ای نخواهند توانست ایشان را در مسیر رسیدن به هدفشان متوقف کنند، زیرا خداوند کسانی را که به او ایمان دارند پیروز می‌گرداند و اولیاء و پیروان آنها نیز کسانی هستند که به خدا ایمان داشته و از او تبعیت می‌کنند. آنها به واسطه بصیرت و دانشی که خداوند نصیب آنها گردانیده دیگر نمی‌توانند به کسی جز خدا ایمان داشته باشند. پیامبر (ص) که درود خدا بر او باد به نقل از خداوند می‌فرماید: هر کس با ولی خدا سر جنگ داشته باشد خداوند نیز

با آنها عداوت و جنگ خواهد نمود.

طبیعی است افراد گمراهی نیز وجود دارند که ممکن است ادعای پیامبری یا ولی بودن کنند حال آنکه ولی یا فرستاده خدا نمی باشند. این افراد اغلب با یک سری اسرار و اطلاعات مهم و دانشهای کذب و غیر واقعی سروکار دارند که به هیچ وجه تناسب و تقارنی با معرفت و شناخت پروردگار ندارد. شناختن و تشخیص این افراد از میان دیگران اغلب کار پیچیده‌ای نمی باشد زیرا آنها به دنبال مسایل مختلفی مثل شهرت پیدا کردن هستند زیرا برای آنها این مسأله که مردم راجع به آنها چه فکر می کنند بسیار مهمتر از این است که خداوند راجع به آنها چه تصمیم می گیرد چرا که این افراد بابت اطلاعاتی که به مردم می دهند بهای مادی دریافت می نمایند، اساساً در ظاهر نیز پیرو الگوی زندگی پیامبر (ص) حتی در مهم ترین مسایل مثل نماز خواندن و عبادت کردن نیستند و در باطن نیز هرگز دارای آن بصیرت و معرفتی که خداوند به اولیاء خود عطا فرموده، نیستند. در یک تحلیل کلی می توان گفت که آنها در واقع هیچ اذنی از جانب خداوند برای راهنمایی مردم نداشته و این بدان معنی است که خداوند چنین اراده و اجازه‌ای را به آنها نداده است که به مردم اطلاعاتی را ارائه دهند. یکی از اولیاء خداوند در گذشته فرموده است: فردی که با اذن خدا سخن می گوید صدایش به گوش همه مخلوقات می رسد ولی فردی که از جانب خدا اذن سخن گفتن ندارد، اگر بخواهد حرفی بزند سخن او بیش از پارس کردن یک سنگ، تأثیر و نفوذ نخواهد داشت. اذن فقط از سوی خدا و پیامبران در صورت می پذیرد.

نشانه‌های خاصی برای شناخت اولیاء واقعی خدا وجود دارد. عملکرد ظاهری آن در واقع تجسم واقعی زندگی پیامبر در همه ابعاد و وجوه زندگی می باشد. باطن ایشان نیز آکنده از نوری است که قلب و روح کسی را که در

محضر ایشان حضور پیدا می‌کند، تطهیر می‌نماید. آنها بهترین رفتارها را دارند و نمونه بارز یک انسان واقعی و بسیار دلسوز و مهربان هستند. آنها از حکمت و معرفت عمیقی برخوردار بوده و این دانش و معرفت را بدون دریافت مبلغی و یا طلب چیزی در اختیار مؤمنین قرار می‌دهند و فقط از خدا می‌ترسند و فقط او را دوست می‌دارند، ایشان از عرفان الهی برخوردار بوده که این عرفان با داشتن معرفت و شناخت عادی در باره خدا متفاوت بوده و بسیار فراتر است. خمیر مایه وجودی اولیاء خدا خالص و کاملاً تطهیر شده است. خداوند ایشان را دوست دارد و هنگامی که خداوند کسی را دوست داشته باشد همان طور که پیامبر (ص) به نقل از خداوند فرمود: زبانی که ایشان با آن سخن می‌گویند گویی زبان خدا، دستی که با آن کاری انجام می‌دهند دست خدا و پایی که با آن راه می‌روند گویی بسوی خدا می‌باشد. وقتی به آنها نظاره می‌کنیم گویی وسیله‌ای هستند که به فرمان خدا جهت انجام کاری به حرکت در آمده‌اند.

اولیاء خدا در واقع نقطه متقابل فراماسونری تلقی می‌گردند. فراماسونها افراد برجسته و نخبگان کفار و اولیاء افراد برجسته و سرآمد مسلمانان هستند. فراماسونها فقط طالب قدرت هستند در حالیکه اولیاء خدا فقط در پی تقرب به خداوند می‌باشند. فراماسونها به استعمار و ظلم به افراد تحت کنترلشان می‌پردازند، در حالیکه اولیاء خدا مسایل را برای مردم روشن نموده آنها را از اسارت رها نموده به آزادی می‌رسانند. وجود هر دو گروه فراماسونها و اولیاء در فرآیند خلقت ضروری است زیرا این فرآیند در واقع تعامل پویای گروه‌های مخالف یکدیگر می‌باشد. این شما هستید که باید بفهمید به کدامیک از این دو گروه تعلق دارید. اگر کافر هستید به فرقه کفر (فراماسونها) پیوندید زیرا آنها بهترین استفاده را از دنیای فعلی و بدترین بهره‌برداری را از دنیای پس از مرگ می‌نمایند. اما اگر مسلمان هستید به

گروه اولیاء پیوندید، زیرا آنها چه در این جهان و چه در جهان آخرت بهترین استفاده و بهره‌برداری را نموده و در واقع در هر دو جهان سعادت‌مند خواهند بود. لیکن انتخاب در حال حاضر با خود شماست.

روش زندگی اسلامی در واقع بهترین تضمین زندگی در این دنیا می‌باشد. این روش برای کسی که از صمیم قلب و با خلوص نیت به آن اعتقاد دارد، هم زندگی مادی این دنیا و هم بهشت برین را به ارمغان خواهد آورد، حداقل کاری که شما در طول روز برای بدست آوردن خوراک، پوشاک و سرپناهی مناسب باید انجام دهید، ادای فریضه نماز پنج بار در هر روز است و حداقل کاری که تضمین‌کننده بهشت برای شما باشد این است که رفتار شما در هر لحظه مؤید این اصل باشد که هیچ خدایی جز خدای یگانه وجود ندارد و محمد (ص) پیامبر و فرستاده اوست و اینکه پنج بار در روز، فریضه نماز را بجای آورده، در ماه رمضان روزه گرفته، در سال یکبار خمس و زکات پرداخته و در نهایت در صورت داشتن شرایط به حج بروید. انجام این پنج کار که در واقع از آنها به عنوان ستونهای اسلام یاد شده است، نه تنها برای راه یافتن به بهشت ضروری است بلکه در نهایت به شناخت و معرفت الهی منتهی خواهد شد. انجام این کارها و توسل به اولیاء قادر است یک دگرگونی قلبی در فرد ایجاد نموده و او را به آرامش درونی برساند. از آنجایی که در همه کارهایی که پیامبر خدا انجام داده حکمتی وجود دارد و این حکمت فقط در زندگی افرادی وجود خواهد داشت که مانند پیامبر زندگی و عمل می‌کنند لذا هر چه انسان در زندگی بیشتر از روش زندگی پیامبر و اهل بیت تبعیت کند، مسلماً بیشتر از حکمت و برکات آن بهره‌مند خواهد شد. خداوند نهایت خواهش و میل درونی همه بندگانش می‌باشد. انسان از خداوند چیزی را دریافت می‌کند که از او انتظار آن را داشته است. هر کس چیزی را دریافت می‌کند که می‌خواهد. نقل شده

است که در قیامت به فردی گفته شد که قرار است به جهنم برود. فرد در پاسخ چنین گفت: «کدامیک بزرگتر است، اعمال بد و اشتباه من یا بخشش خداوند؟» و لذا آن فرد به دلیل انتظاری که از خدا داشت به بهشت فرستاده شد.

در واقع خداوند زمانی می‌تواند بخشش و رحمت خود را نصیب انسان کند که او مرتکب اشتباهاتی شده باشد. برای فردی که به دنبال شناخت و معرفت الهی است کار درست و کار غلط می‌تواند مایه عبرت‌آموزی باشد زیرا او از هر دو نوع این کارها درس‌هایی می‌گیرد. اگر کسی که به خدا ایمان دارد کمی عقل و درایت هم از خود نشان دهد بدیهی است که از یک سوراخ دو بار گزیده نخواهد شد و یک اشتباه را دوبار تکرار نخواهد نمود. برای کسی که قرب خداوند را می‌خواهد (و داشتن چنین بصیرتی در این دنیا و در دنیای پس از مرگ فقط از طریق راهیابی به بهشت برین الهی امکان پذیر است)، خداوند تنها دغدغه و مسأله فکری او می‌باشد. هدف اصلی زندگی این افراد در دنیا دوری از آتش دوزخ و دستیابی به بهشت نبوده بلکه تنها مقصود و هدف آنها قرب الی الله و دیدن وجه الله است. تنها راه رسیدن به مرتبه و زمان و مکانی که خداوند این بصیرت را به فردی عطا کند پیروی از روش پیامبرش حضرت محمد (ص) می‌باشد.

برای فردی که نه تمایل به خدا، نه اشتیاقی به بهشت و نه ترسی از جهنم دارد این خطر وجود خواهد داشت که به اشتباه اسلام را به جای خداوند مورد پرستش قرار دهد. در حقیقت ابزاری که برای رسیدن به پایان راه در اختیارش قرار داده شده را با هدف اصلی اشتباه گرفته است. فردی که چنین اشتباهی را مرتکب می‌شود روش زنده و پویای زندگی اسلامی را به همچون سنگی مرده تبدیل نموده و دینی را از آن میان برای خود درست می‌کند که در واقع مجموعه‌ای ساختگی از باایدها و نبایدهایی است که هیچ

ارتباطی به روش زندگی پیامبر ندارد. این در واقع همان کاریست که یهودیان و مسیحیان نسبت به پیامبران گرامیشان موسی و عیسی (ع) انجام دادند و متأسفانه برخی از مسلمانان نیز مذهبی دیگر را از میان آموخته های حضرت محمد (ص) ابداع کرده تا به اصطلاح اسلام را تکمیل کرده باشند. متأسفانه برخی از مسلمانان نیز راه اشتباه نیاکان خود یعنی همان یهودیان و مسیحیان را حتی سریعتر از مارمولکی که به سوراخ خود می رود، دنبال کرده اند.

اگر شما نیز طالب زندگی به روش حضرت محمد (ص) می باشید، این روش را از آنهایی بیاموزید که آن را تجربه کرده اند و هرگز به سمت آنهایی نروید که مذهبی دیگر را از درون اسلام برای خود ساخته اند. از آنجائی که اولیاء تنها کسانی هستند که بهترین تجسم از زندگی پیامبر می باشند لذا آنها بهتر از هر شخص دیگری با روش پیامبر آشنا هستند. کسی که در طلب شناخت و کسب معرفت است باید آنرا فقط در زندگی کسی جستجو کند که حرف و عمل او یکی باشد. پس در واقع شما دو انتخاب دارید. در مرحله اول باید بین ایمان و کفر یکی را انتخاب کنید که اگر ایمان را برگزینید در مرحله دوم باید یا روش زنده و پویای زندگی اسلامی را انتخاب کنید که این شکل زندگی فقط در کنار اولیاء یافت می شود و بی شک به شناخت خدا و قرب الهی منتهی می شود و یا اینکه روش غلطی از اسلام را انتخاب کنید که این روش توسط افرادی زنده نگاه داشته شده که دانش آنها مبتنی بر کتاب و اخلاقیات ذهنی بنا نهاده شده و سرانجام هم به ناکجا آباد ختم خواهد شد. حال انتخاب به عهده خود شماست.

بدیهی است بیمه زندگی فرد مؤمن که با ایمان به خدا و روش اسلام ناب زندگی می کند با یک نوعی آگاهی و بصیرت قوی از نادیده ها و از زندگی پس از مرگ و حوادثی که در دنیای پس از مرگ اتفاق خواهد افتاد،

می باشد. در حالیکه زندگی کفار دقیقاً بر خلاف آن می باشد. در نظر کافر مرگ صرفاً دریچه ای نیست که از این دنیای به دنیای منتهی می شود. در نظر کفار مرگ نهایت بدشانسی است که آنها باید خود را در مقابل آن بیمه نمایند تا از تهدید آن به دور باشند. این طرز تفکر به این دلیل است که فرد کافر از حقیقت واقعی مرگ بی اطلاع بوده و به آنچه که در پس پرده مرگ قرار دارد اشراف ندارد. حتی اگر کسی هم برای آنها این مسأله را روشن سازد، آنها باز هم سخنان او را باور نخواهند کرد. دلیل دیگر ضرورت بیمه در نظر کفار نگرانی و تشویش بسیار زیادی است که آنها برای خوراک و پوشاک و سرپناه مناسب در دوران کهولت و پیری دارند. این نگرانی ها در جوامع از هم گسیخته و متلاشی شده کفار به اشکال گوناگون در میان افراد نهادینه شده است زیرا در این جوامع جوانان بزرگترها را ترک می کنند تا اغلب خودشان به تنهایی امرار معاش نموده و از پس زندگی خود برآیند. این روش برخورد دقیقاً نقطه مخالف زندگی در یک جامعه کاملاً مسلمان است که در آن سیاستهای بیمه در زندگی افراد هیچ جایگاهی نداشته و کاملاً غیر ضروری می نماید. چرا که همه افراد از تولد تا مرگ مراقب یکدیگر می باشند و همدیگر را به حال خود وا نخواهند گذاشت.

یکی دیگر از پیامدهای اجتناب ناپذیر از هم گسیختگی زندگی در جوامع کفر این است که مردم را نیازمند مادیات و کالاهای غیر ضروری می نمایند تا از این طریق مردم تحت کنترل کامل آنها در آمده و ناخواسته واسطه حفظ بقای نظام تجارت تولید و مصرف کفار شوند، این است که جرم و جنایت در آن جوامع به وفور اتفاق می افتد، البته بدیهی است مردمی که از خدا و روز جزا ترسی ندارند، در صورتی که نتوانند مایحتاج خود را طبق برنامه ای که مجبور به مشارکت در آن شده اند به صورت قانونی از نظام تولید و مصرف کفر دریافت کنند، به جرم و جنایت متوسل شوند. اما

همانطور که دیدیم این فعالیت‌های جنایتکارانه مورد مذمت و نکوهش هم قرار نمی‌گیرند و حتی مسببین و دلایل اصلی وقوع آن هم از بین برده نمی‌شوند زیرا این مسایل باعث می‌شود بقیه افرادی که در نظام‌های حقوقی و قانونی کفر مشغول به کار هستند دلایل قانع‌کننده‌ای در ذهن خود برای ادامه زندگی و داشتن در آمد و حقوقی پایدار داشته باشند. حتی باعث می‌شود مردم هم انگیزه بیشتری برای بیمه کردن خودشان داشته باشند. همانطور که قبلاً هم گفته شد در این میان بیمه‌کنندگان هرگز متضرر نخواهند شد زیرا آنها نظام بیمه را به نحوی طراحی کرده‌اند که بتوانند مبلغی بیش از آنچه که در صورت مطالبه احتمالی باید پرداخته شود را در ازای حق بیمه دریافت کنند و این مبالغ هنگفت و سودهایشان را در آینده از طریق سرمایه‌گذاری و دریافت سودهای مضاعف افزایش می‌دهند. بنا بر این متوجه می‌شویم که نظام بیمه کفار به این دلیل ضروری به نظر می‌رسد که آنها در جوامع از هم گسیخته کفر که مردم به یکدیگر اعتماد ندارند در مواقع لزوم خدمات پر هزینه و گرانی را به مردم ارائه دهند. در هر حال اغلب کفار مجبور به اعتماد به شرکت‌های بیمه‌ای می‌باشند که به هیچ وجه قابل اعتماد نمی‌باشند زیرا در بررسی نهایی می‌بینیم که روسا و مدیران این شرکتها سودهای سالیانه را به نفع خود بهره‌برداری نموده و برای آن برنامه‌ریزی می‌کنند و نه به نفع بهبود وضعیت آسایش و رفاه مشتریانشان. هر کس که واژگان و تعاریف مربوط به سیاست‌های بیمه و نیز قوانین حاکم بر آن را مطالعه کند به سهولت پی‌بندد که این مطلب می‌برد که در عمل تا بتوانند پوشش کمتری می‌دهند در حالی که به ظاهر و از لحاظ تئوری چیزی خلاف این مطلب را بیان می‌دارند.

نظام بیمه کفار در واقع یکی دیگر از زیر سیستم‌های نظام کفر یا همان دجال است. نظام حقوقی و بهداشتی کفر از بدشانی‌های واقعی و

گرفتاریهای طبیعی مردم کسب درآمد می کنند و این بدشانسی ها اغلب در اثر راه و روش و سیاستی که خود نظام کفر در زندگی پیش گرفته به وجود می آیند. لذا شرکتهای بیمه پا را فراتر نهاده و از این ترس بالقوه مردم از حوادث و گرفتاریهایی که فقط احتمال دارد به وقوع بپیوندند به نفع خود سوء استفاده و بهره برداری می کنند.

این احساس نیاز گمراه کننده و مبهم به بیمه که نشأت گرفته از یک نوع نگرانی کاملاً بی اساس می باشد و نیز نیاز واقعی به بیمه که برخاسته از عوارض اجتناب ناپذیر زندگی در جوامع در حال فروپاشی و از هم گسیخته کفر می باشد هر دو زاده غفلت و بی توجهی مردم به نحوه عملکرد نظام هستی و عدم وجود اعتماد به یکدیگر و نیز ایمان به خدا می باشد که در حقیقت این دو نوع ایمان و اعتقاد در واقع مانند یکدیگر بوده و تفاوتی با هم ندارند. این نحوه زندگی در تقابل مستقیم با واقعیت درونی مؤمن قرار دارد. تنها بیمه و دلگرمی مؤمن ایمان به خدا و در واقع همان اعتمادی است که در پی ارسال راهنماها و هدایتگرانی که خداوند برای او فرستاده به وجود آمده است و در قرآن و راه و روش زندگی پیامبر نیز وجود دارد. حضرت محمد (ص) فرموده است: اگر شما مؤمن واقعی به خداوند باشید مانند پرنده ای زندگی خواهید کرد که صبح بدون هیچ چیز از آشیانه بیرون می رود و غروب نیز بدون هیچ چیز به آشیانه بر می گردد در حالیکه در همین فاصله زمانی غذا و خوراک او به او رسانیده شده است. ایشان همچنین فرموده اند: هر کسی که فریضه الهی نماز را پنج بار در روز بجای آورد غذا و پوشاک و سرپناه او توسط پروردگارش تضمین می گردد. خود پیامبر (ص) شبانگاه هرگز به خواب نمی رفت در حالیکه پولی در منزل برایش باقیمانده باشد.

در واقع در ارتباط با روزی انسان حقیقت مطلب این است که خداوند

یکتا خود روزی رسان بوده و همانطور که در آیه ۱۵۲ بقره فرموده: «پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم...» حقیقت روزی و نیازهای انسان بدین شکل است که در پنجمین ماه بارداری روح که صورت باطنی و وجودی انسان است به جنین دمیده می شود و دقیقاً در همان زمان خداوند برای او مشخص می سازد که روزی او در دنیا چقدر است حال، چه او خوشش بیاید و چه نیاید و اینکه در چه زمانی از دنیا خواهد رفت و اینکه آیا در نهایت مسافر بهشت خواهد بود یا جهنم. یعنی همه چیز در ارتباط با شما حتی قبل از بدنی آمدنتان مقدر و تصمیم گیری شده است. پس از این که به دنیا می آید هر چیزی که قرار بوده برای شما اتفاق بیفتد به موقع و در زمان از پیش تعیین شده اش به وقوع خواهند پیوست و چیزی هم که برای شما مقدر نبوده هرگز اتفاق نخواهد افتاد. به همین دلیل است که خداوند در قرآن می فرماید^(۱): «هر آنچه که برای شما نوشته شده بی شک اتفاق خواهد افتاد و قابل جلوگیری نمی باشد و آنچه که برای شما در نظر گرفته نشده نیز قابل دستیابی نخواهد بود.» و نیز به همین دلیل است که خداوند در جایی دیگر از قرآن می فرماید^(۲): «به آنچه که به شما داده شده بیش از حد نبالید و برای چیزی که به شما عطا نشده، اندوهگین نباشید.»

یکی از یاران پیامبران (ص) از ایشان پرسید: «آیا ما در شرایطی هستیم که به تدریج فرآیند آن کامل می شود یا اینکه اصلاً این فرآیند کامل نمی شود» پیامبر خدا (ص) چنین پاسخ فرمودند که «ما در شرایط و

۱- هیچ رنج و مصیبتی به مال یا به جان شما نرسد مگر پیش از آن که ایجادش کنیم در کتابی ثبت شده است و این بر خدا آسان است (الحدید، ۲۲)

۲- تا بر آنچه از دست شما می رود دلنگ نشوید؛ و به آنچه به شما می رسد (مغرور) و دلشاد نگردید. (الحدید، ۲۳)

فرایندی قرار داریم که قبلاً تکمیل شده است، قلم نوشتن را متوقف نموده و جوهر آن هم خشک شده است. « کفار همواره تلاش می کنند تا با به تصویر کشیدن و به سخره گرفتن فرد مؤمن به عنوان فردی که همواره نشسته و هیچ کاری انجام نمی دهد و منتظر است که روزی او از آسمان بر زمین بیفتد و فرد نادان دیگری که کورکورانه سعی در عبور از خیابان می کند بدون اینکه مراقب این مسأله باشد که مبادا خودروبی در حال آمدن به سمت او باشد، این واقعیت را مطلبی پوچ و بیهوده جلوه دهند. این برداشت سطحی و نادرست کفار که بر چسب جبر بر روی آن خورده در واقع هیچ ارتباطی با ماهیت واقعی هستی ندارد.

بیرون رفتن شما برای بدست آوردن نیازهایتان، دقت و مراقبت شما برای جلوگیری از حوادث و اتفاقات و هر نفسی که می کشید همه و همه بخشی از برنامه هایی است که برای شما نوشته شده. شما نمی توانید کاری بر خلاف آنچه که در قلب شماست انجام دهید. هر حرکت شما قبلاً تصمیم گیری شده اند، اما هنگامی که انتخابی در مقابل شما قرار می گیرد این خود شما هستید که باید تصمیم بگیرید. در حال حاضر اتخاذ تصمیم با شماست. اما به محض اینکه تصمیمی را گرفتید و دوباره راجع به آن فکر کردید احتمالاً با خود به این نتیجه می رسید که هیچ تصمیم دیگری غیر از آنچه گرفتید نمی توانستید بگیرید. خداوند فاعل و انجام دهنده شما و کارهای شماست و شما باید در روز جزا پاسخگویی اعمالتان باشید و با توجه به کارهایی که با انتخاب و میل خود انجام داده اید، مشخص می گردد که در دنیای دیگر شما به جهنم یا به بهشت خواهید رفت.

عدم آگاهی و غفلت محض از همین مسأله انگیزه اصلی کفار برای این است که اساس فعالیتهاشان را اهداف شخصی قرار دهند نه خداوند که در واقع باید مبدأ همه فعالیتهای انسان باشد بنابراین مجبورند خود را در مقابل

موضوعاتی که طبق تعاریف وازگان بیمه کفار از آن به عنوان خطر یاد شده است، بیمه نمایند. در حقیقت، اصلاً نه چیزی به عنوان خطر وجود دارد و نه چیزی به عنوان شانس. بخشش خداوند به مراتب بیشتر از غضب اوست و راه اسلام وسیله‌ای برای چشیدن طعم بخشش و دوری از غضب اوست. حقیقت سیستم اقتصادی بیمه کفار و همه نظامهای اقتصادی دیگر تحت کنترل کفار این است که همگی با دقت بسیار زیاد به نوعی طراحی شده‌اند که بتوانند تا جایی که امکان دارد مردم بیشتری را وابسته و درگیر فرایند تولید و مصرف خود نموده و بیشترین سود ممکن را نصیب خود گردانند. سیستم بیمه کفار نقش بسیار مهمی را در عملکرد بازارهای کالا به خصوص مواد خام مانند مواد معدنی، سبزیجات و گیاهان و حیوانات دارد. این بازارها اقدام به خرید و فروش محصولات کشاورزی حتی قبل از رسیدن و رشد آنها، خرید و فروش فلزات حتی قبل از استخراج آنها از معادن و نیز خرید و فروش چهارپایان قبل از به دنیا آمدن آنها می‌نمایند. به این ترتیب در حالیکه کلیه محصول در مقابل حوادث و اتفاقات غیر منتظره بیمه شده‌اند، این بازارها با پیش خرید کالاها دامنه سود خود را افزایش می‌دهند. در واقع مجموع حق بیمه‌ای که آنها بابت بیمه کردن کالا در زمان پیش خرید پرداخت می‌کنند و مبلغی که بابت پیش‌خرید به تولیدکننده می‌پردازند کمتر از سودی می‌باشد که از انجام این کار به جیب می‌زنند و قیمت تمام شده کالا برای آنها به مراتب کمتر از زمانی است که کالای مورد نظر در زمان خودش و به موقع به بازار می‌آید و فروخته می‌شود. این اقدام کفار خود مثال دیگری از چگونگی پولسازی آنها از الگویی غیر ضروری است که توسط خودشان ساخته شده است. برنده این ماجرا فعالان و معامله‌کنندگان این بازار و نیز بیمه‌کنندگان و بازنده این ماجرا هم مردم هستند که در واقع در کف هرم این شرکت‌ها قرار داشته و در حقیقت همه

بار و سختی این کار را بر دوش خود می کشند.

در پس الگوی خرید و فروش در قالب پیش خرید، الگوی دیگر نیز نهفته است که در جوامع مسلمین حرام شمرده شده و اجازه معامله به این شکل به مسلمانان داده نشده است. این نوع معامله نه تنها حرص و طمع محض بوده، بلکه یک اضطراب وجودی برای مایحتاج است. فرد مسلمان که چنین نگرانی بابت خورد و خوراک و نیازهایش ندارد، مایحتاج و نیازهای خود را طبق روش پیامبرش فقط از میان کالاهایی تهیه می کند که در هر زمان در بازار موجود می باشد و خرید و فروش کالاها در زمان موجود بودن آن در بازار توسط مسلمین خود به وضوح بیانگر این مطلب است که معامله و خرید و فروش کالا برای زمانی در آینده یا به اصطلاح پیش خرید آنها بدان شکل در اسلام حرام بوده و لذا ثمره و فایده ای هم برای خریدار و فروشنده نخواهد داشت چرا که فرد معامله کننده نباید سودی بیش از ۳۰ درصد از محل فروش کالاهای اساسی نصیب خود گرداند. این بدان دلیل است که فرد مسلمان فقط باید در زمان حال معامله کند و نه برای آینده چرا که او به خدای خود و دیگر مسلمانان که با آنها معامله می کند اعتماد دارد و به طور کلی بیمه در دنیای تجارت مسلمانان امری غیر ضروری محسوب می گردد.

بدیهی است اگر سیستم بیمه کفار از لحاظ اقتصادی توجیه منطقی و قابل قبولی نداشت نمی توانست تاکنون دوام بیاورد. کلیه مبالغی که آنها باید در شرایط و زمانهای خاصی به بیمه شده پرداخت نمایند به دقت محاسبه شده اند تا مبلغ کل پرداختهای آنها با وجود آنکه رقم بالایی را به خود اختصاص می دهد، کمتر از کل مبلغی بشود که آنها بابت حق بیمه گرفته و سرمایه گذاری کرده اند. آنها به دلیل سودهای کلانی که از سرمایه گذاریها عایدشان می شود از لحاظ مالی توانایی این امر را دارند که با قدرت سرمایه

خود حتی فرآیندهای قانونی و حقوقی نظام مدنی کفر را به نفع خود تغییر دهند که این کار را یا با به کارگیری و استخدام کارشناسان حقوقی کافر به منظور جلب نظر دادگاهها به نحوی که مسئولیت را در دعاوی حتی المقدور از شرکتهای بیمه سلب کنند، انجام داده و یا اینکه با پیشنهاد مبالغی به مراتب کمتر از آنچه که در واقع باید به بیمه شده پردازند سعی در تمام کردن قضیه به نفع خود می نمایند، زیرا آنها به خوبی به این مسأله آگاهند که فرد یا شرکت بیمه شده استطاعت کشاندن بیمه کننده به دادگاه را نداشته و لذا مجبور به پذیرفتن مبلغ پیشنهادی بیمه گذار می گردد. وقتی شرایط بدین شکل می گردد هر دو طرف دعاوی بیمه ای ممکن است بتوانند مسأله را جهت تجدید نظر مجدداً به دادگاه بکشاند لیکن انجام این کار خود به منزله اطاله و ادامه روند انجام کار در دست افرادی است که در فرآیند حقوق مدنی نظام کفر مشغول به کار می باشند این مسأله خود مثالی دیگر از ارتباط درون سازمانی بین زیر سیستم های نظام کفر دجال به شمار رفته و بدین شکل بخشهای مختلف نظام کفر برای یکدیگر اشتغال زایی می نمایند و همدیگر را سرگرم کارهای ارجاعی خود می نمایند.

هنگامی که فرد یا شرکتی یکی از طرحهای بیمه را انتخاب می کند و مثلاً قرارداد رهن یا خرید اقساطی می بندد و یا از بانک مبلغی را به صورت وام می گیرد، دیگر مجبور به ادامه کار با روش فرآیند تولید و مصرف کفر می شود تا بتواند از پس بازپرداخت اقساط وامها و اجاره ها و حق العمل های مربوطه و یا جریمه های اعمال شده برآید. هر چه بیشتر درگیر بیمه شوید و هر چه بیشتر متحمل تعهدات اقتصادی این سیستم گردید، سخت تر باید کار کنید تا بتوانید هزینه های آن را جبران نمایید و لذا بیشتر در دام بردگی و اسارت نظام تولید و مصرف کفر گرفتار خواهید گشت. سیستم رسانه ای کفار با تمام تأثیرات ویرانگرش نه تنها در جهت تشویق مردم به مصرف کالا

در مقیاس وسیع به کار برده می شود، بلکه در واقع بیشتر در تلاش است تا مردم را به زندگی در ورای حد اعتدالی که خود در پیش گرفته اند ترغیب کند. هنگامی که مردم در دام آنها گرفتار شدند، دیگر بدست آوردن سود برای کفار از چیزی که هیچ زحمتی برای آن نمی کشند و هیچ سرمایه گذاری نیز برای آن نمی کنند، کار بسیار آسانی می شود و تنها کاری که باید از آن پس انجام دهند دریافت سود پولهایی خواهد بود که به مردم در دام افتاده قرض داده اند. در حقیقت وعده ارایه محصولات و کالاهای نظام کفر یا همان دجال به نحوی به شما داده می شود که شما مجبور باشید مبلغی بسیار زیادتر از زمانی که خودتان مستقیم به بازار رفته و به صورت یکجا اقدام به خرید آنها می نمودید، پردازید. اصلی ترین هدف نظام کفر از ارایه این قبیل تکنیکهای «الان داشته باش و بعداً پرداخت کن» در واقع بدهکار کردن مردم و کشیدن سودهای مضاعف بر بدهی آنها در هنگام بازپرداخت اقساط و در نهایت عاید کردن کل سودها می باشد. به علاوه این نوع معامله خریدار را تشویق به بیمه کردن کالای خود می کند و به خصوص هنگامیکه بحث بر سر کالاهای گرانقیمت تر می باشد این مسأله بیشتر اهمیت پیدا می کند، زیرا برای خریدار هیچ چیز کلافه کننده تر از این نمی تواند باشد که مجبور به پرداخت اقساط برای کالایی باشد که قبلاً بنا به دلایلی از بین رفته و یا آسیب دیده است، به ویژه زمانی که برای آن کالا سود هم پرداخت کرده باشد. توجیه پرداخت بیمه هم این مطلب خواهد بود که برای خریدار این شانس وجود دارد که کالایش هر چه که باشد هرگز سوخت نگردد. یعنی شما نه تنها برای خرید کالا مجبور به پرداخت سودهای نامعقول هستید بلکه مجبور به تحمل هزینه های اضافی بیمه آن محصول در نظام کفر نیز خواهید شد. نخبگان و سیاستگذاران نظام کفر با بالا بردن نرخ کالا با این روشها، از این مسأله اطمینان حاصل می کنند که افراد تحت سلطه و

کنترلشان همچنان در اسارت و بردگی نظام تولید و مصرف آنها خواهند ماند و آنها همچنان به منفعت بردن از این شرایط ادامه خواهند داد.

در واقع فعالیت‌های تشکیلات اقتصادی کفر انباشتن منابع عظیمی از سرمایه را به واقعیت تبدیل می‌کند. حتی پرداخت «یک پوند» حق بیمه توسط یک میلیون بیمه شده با قراردادهای بیمه کوتاه مدت باز هم یک میلیون پوند ثروت را نصیب شرکت بیمه می‌کند. البته در حکومت‌های پیچیده امروزی کفر در جهان غرب این رقم فقط چند میلیون نبوده و اغلب از مرز صدها و هزاران ملیون پوند نیز می‌گذرد آنچه در باره شرکت‌های بیمه کفار بیان شد، دقیقاً در مورد بنگاه‌های اقتصادی فروش اقساطی آنها و نیز در مورد شرکت‌های ساختمانی و به ویژه در مورد بانک‌های آنها صدق می‌کند.

از میان تمامی بنگاه‌های اقتصادی نظام کفر، بانک‌ها بیشترین سرمایه را جذب می‌کنند زیرا آنها نه تنها سودهای کلانی را از محل اقساط و وام‌های پرداختی دریافت می‌کنند بلکه مردم را تشویق می‌کنند هر مقدار پولی که احتمالاً برایشان باقیمانده نزد آنها سپرده گذاری کنند. اگر چه بانک‌ها بابت سپرده‌های بانکی مبالغی را به عنوان سود پرداخت می‌کنند، اما می‌توانند این پولها را جهت کسب سود و درآمد بیشتر سرمایه گذاری کنند و این سود بسیار بیشتر از آن چیزی است که بابت نگهداری آن پول به مشتری پرداخت می‌کنند، علاوه بر این بابت این حجم وسیع پول که در حساب‌ها به اصطلاح خوابیده و بانک به راحتی می‌تواند آن را به هر طریق که می‌خواهد به گردش در آورد اساساً هیچ سود قابل ملاحظه‌ای پرداخت نمی‌کنند. لذا هر نتیجه و بازگشت سرمایه‌ای که از محل سرمایه گذاری موجودی این حسابها به وجود می‌آید تماماً برای بانک سود به شمار می‌آید. بانک در عمل به این مسأله پی برده است که به طور میانگین برای هر سیزده پوند پولی که در حسابها خوابیده فقط یک مشتری احتمال دارد که بخواهد یک پوند از آنها

را به صورت نقدی از بانک دریافت نماید. لذا از هر سیزده پوند، دوازده پوند آن در حساب برای بانک باقی می ماند تا بانک هر آنچه را که بخواهد با آن انجام دهد. جمع مبلغی که بانک در اختیار خواهد داشت به واقع شگفت انگیز و باورنکردنی است. زیرا همه بنگاههای اقتصادی دیگر کفر و همه شرکتهای تجاری و ذینفعان و بیشتر مردم عادی پولهایشان را نزد بانک به صورت سپرده می گذارند. بانکها در حقیقت وسیله ای برای جمع شدن انبوهی از سرمایه و ثروت بر روی هم هستند.

این بانکها توسط فراماسونها کنترل می شوند. یک بنگاه بسیار بزرگ نظام تولید و مصرف کفر یا همان دجال که تحت سلطه کامل فراماسونهاست. بنابراین فراماسونها می توانند این حجم انبوه سرمایه جمع آوری شده توسط بانکها را جهت سرمایه گذاری در همان پروژههایی به کار بندند که نقش مستقیم در هدایت بازار تجارت بنگاههای بزرگ آنها دارد و گذشته از این فراماسونها برای انجام این کار حمایت و تأیید رسمی دولت و سیستم حقوقی کفر را نیز دارا می باشند. با وجود اینکه این پروژهها در زندگی همه آنهاست که در آن مشغول به کار می باشند تأثیرگذار می باشد، هیچوقت در تصمیم گیریها در مورد روند انجام این پروژهها با این افراد مشورتی صورت نپذیرفته و اهمیتی به این مسأله داده نمی شود که آیا روند انجام پروژه دلخواه آنها می باشد یا نه. پروژه به مرحله اجرا در آمده و مردم هم مجبور هستند که در آن کار کنند زیرا آنها بیش از هر چیز به پول برای زندگی نیاز دارند و کارکردن آنها در پروژه لزوماً به معنی موافق بودن با آن تلقی نمی گردد. طبیعی است نخبگان کنترل کننده فراماسونری که ذینفعان اصلی پروژهها هستند تنها کسانی هستند که در مورد آن تصمیم گیریهای لازم را انجام می دهند. در حقیقت همه پروژهها به دو دلیل برای آنها سودآور خواهد بود اولاً به دلیل اینکه افرادی که برای آنها کار می کنند

حقوقی بسیار کمتر از آنچه که پروژه از کنار آنها بدست می آورد، دریافت می کنند و ثانیاً اینکه پولی که آنها باید دریافت کنند اجباراً باید از فیلتری به نام بانک عبور کند که در این حین بانک از پولی که هنوز به دست مشتری نرسیده و آن را مشتری خرج هم نکرده است برای سرمایه گذاری های خود در پروژه های دیگر به نحو مقتضی استفاده می نماید.

نظام کفر یا همان نظام دجال یک سیستم قائم به ذات و خودمختار می باشد. هنگامی که آنها مردم را وادار به کار کردن در آن سیستم می کنند، همه فعالیت های آنها باعث شروع دامنه وسیع دیگری از فعالیت هایی می شود که در نهایت، فرآیندهایی پولساز و درآمدزا خواهند بود. در واقع بنگاهها و شرکتهای اقتصادی بزرگ وجود خارجی ندارد. آنها فقط تصویری خارجی جهت پنهان کردن فعالیت های فراماسونهای ایجاد می کنند که آنها را کنترل می کنند علاوه بر این ساختارهای ابهام آمیزی را شکل می دهند که به واسطه آن افرادی که برای آنها کار می کنند را در واقع به نوعی در دام خود اسیر می کنند. فراماسونها با استفاده از بنگاهها و شرکتهای کفر حجم انبوه سرمایه ای که جهت سرمایه گذاری در پروژه ها در اختیار دارند را به سمت پیشبرد اهداف خود هدایت کرده و به این طریق تداوم منافع و سود حاصل از آن را برای خود تضمین نموده و مردمی که در بند آنها گرفتار شده اند را نیز همچنان تحت پیروی و سلطه خود نگاه می دارند.

از این منظر کاملاً مشخص است که نظام مالیاتی کفر نیز خود یکی دیگر از سیستمهای اقتصادی آنها به شمار رفته که تضمین کننده این مطلب خواهد بود که نقدینگی آنها مدت چندان زیادی در دست مردم باقی نماند تا مبادا با کمک آن بتوانند کاری انجام داده و بنابراین باعث می شود همچنان به کار خود در فرآیند تولید و مصرف کفر ادامه دهند. مالیاتها تحت عناوین مختلف دریافت می شوند و چهره واقعی آنها در قالب این القاب و نامها از

دید مردم پنهان می ماند با گرفتن مالیات نه تنها از درآمد مردم بلکه از کلیه معاملاتی که سرمایه ای انتقال پیدا کرده یا بدست آمده و نیز از محل کالاهای مصرفی خریداری شده توسط مردم، ثروتی روی هم انباشته می شود که به کمک آن هزینه سرمایه گذاری در پروژه های برنامه ریزی شده توسط نخبگان حاکم بر فراماسونری را پرداخت می شود. بنابراین به عنوان مثال دولت تحت کنترل فراماسونری قراردادهای باب طبع و مناسبی را با شرکتهای ساختمانی تحت کنترل خود می بندد تا آنها تمامی ساختمانهای مورد نیاز جهت استقرار فعالیتهای بوروکراتیک و اداری مربوط به زیر ساختهای لازم برای دولت جهت کنترل کشور تحت سلطه خود را بنا نهاده و بسازند. این بحث که چون دولت توسط مردم انتخاب می شود پس در نتیجه سیاستهای دولت همان سیاستهایی است که مردم خواهان آن بوده و از آن حمایت می کنند، در واقع مطلبی بی ربط و بی معنی است. اولاً دولتی که به طور عمومی مورد انتخاب قرار می گیرد، یک دولت واقعی نمی باشد. یک چنین دولتی یک دولت دست نشانده و پوشالی بوده که فقط توجه مردم را از نخبگان اصلی که کنترل کننده حکومت و در حقیقت همان فراماسونها هستند، دور می کند. ثانیاً واقعیت فرآیند انتخابات کفار به این شکل است که دولتهای دست نشانده اغلب توسط عده کمی از افراد جامعه انتخاب می شوند هر چند که در ظاهر انتخابات برگزار شده و عده زیادی از مردم زحمت رفتن به پای صندوقهای رأی را به خود می دهند. دلیل اینکه عده زیادی از مردم در انتخابات شرکت نمی کنند این است که آنها یک زمینه ذهنی و آگاهی هر چند اندک از این مسأله دارند که در این نوع انتخابات، یک انتخاب واقعی برای آنها وجود ندارد. آنها معمولاً باید از بین چند کاندیدای به ظاهر مورد قبول که به آنها معرفی شده، و اغلب بیش از دو نفر نمی باشند یکی را انتخاب کنند که تازه هر دو نفر این

کاندیدها همیشه پیشاپیش وعده می دهند که چون کسانی که به آنها رأی داده اند فقط به این دلیل که گزینه دیگری را برای انتخاب نداشته اند اینکار را کرده اند، لذا هرگز خواسته و نقطه نظرات رأی دهندگان را در نظر نخواهند گرفت و در دستور کار خود قرار نخواهند داد. مردم همواره از طریق رسانه های سیستم کفر با این توجیه که به خاطر مصالح کشورشان خودشان باید تصمیم بگیرند که چه کسی بر آن حکومت کند، به شرکت در انتخابات تشویق می شوند در حالیکه در واقع تنها کسانی نامشان در لیست کاندیدهای انتخاباتی قرار دارد و در نهایت انتخاب می شوند که به صورت مخفیانه و محرمانه و یا کاملاً ناآگاهانه و از روی نادانی از فعالیتهای نخبگان کنترل کننده فراماسونری حمایت می کنند.

مردم به هر کسی که رأی بدهند و یا حتی رأی ندهند (که این به معنی عدم تمایل آنها برای به حکومت رسیدن هیچ یک از کاندیدهای انتخابات می باشد) آن اجتماع به اصطلاح آنها دولت تشکیل شده و فراماسونری در پشت نقاب پانتومیم انتخابات به عنوان قدرت واقعی همچنان به کار خود ادامه می دهد. البته در بعضی از بلاد کفر حتی زحمت برگزاری و به راه انداختن انتخابات را هم به خود نمی دهند. در عوض حاکمین دست نشانده این سرزمینها ادعا می کنند که علاقه آنها بر مردم در قلب آنها جای داشته و برای اثبات این حرف خود، لقب جمهوری مردمی را به کشور خود می دهند. حال آنکه این تعاریف و داستانهای بی معنی هیچ چیز را عوض نخواهد کرد.

کسانی که امروز عملاً حاکمیت سرزمینهای کفر را در دست دارند در واقع کسانی هستند که کنترل تشکیلات تجاری و اقتصادی کفر را در دست دارند و اینها کسی جز فراماسونها نیستند. فراماسونها هستند که در باره ماهیت وجودی و اهداف پروژه ها تصمیم گیری می نمایند. شرکتهای تجاری

تحت کنترل فراماسونها در واقع اجراکننده این پروژه‌ها در این فرآیند بوده و در آنها سرمایه‌گذاری می‌کنند.

کلیدی‌ترین تشکیلات اقتصادی کفر، نظام بانکی تحت کنترل فراماسونری است زیرا شاه‌رگ حیاتی فرآیند تولید و مصرف یعنی پول و سرمایه در اختیار این سیستم قرار دارد. اهمیت کار نظام بانکی در این مسأله است که با استفاده از پول‌های رایج مختلف معاملات و تعاملات بین کشورها را فعال‌تر می‌کنند نتیجه انجام این معاملات در سطح بین‌الملل این است که خود پول هم در نهایت تبدیل به یک کالا می‌گردد. همانطور که از طریق تبدیل پول‌های رایج به یکدیگر و دریافت کمیسیون آن می‌توان سودهایی را حاصل نمود همچنین به سادگی می‌توان با خرید و فروش پول‌های رایج مختلف در زمانهای استراتژیک و برهه‌های مختلف نیز سودهایی را بدست آورد. این معاملات در واقع بسیار جادویی و عجیب صورت می‌پذیرند زیرا در عمل هیچ پولی مبادله نشده و صرفاً با خرید و فروش در یک روز سودهایی بدست آمده و در تراز مالی بانک ثبت می‌گردد. این اتفاق دقیقاً مشابه چیزی است که در خرید و فروش سهام در بازار بورس یعنی جایی که شرکتها و بنگاههای اقتصادی با تضمین پرداخت سود سهام به سهامداران بابت پولی که سهامدار به عنوان حق خرید سهم به آن شرکتها قرض داده، اتفاق افتاده و شرکتها در آن سعی در افزایش سرمایه خود جهت سرمایه‌گذاری در کارهای اجرایی می‌نمایند. این روش جذب و افزایش سرمایه برای شرکتها و بنگاهها بسیار جذاب‌تر و مطلوب‌تر از قرض کردن آن به صورت وام از بانک است همچنین این روش افزایش سود برای سهامداران نیز به مراتب بهتر از زمانی خواهد بود که پول خود را در بانک بصورت سپرده گذاشته و فقط سود مشخصی را بابت آن بگیرند چرا که با خرید سهام در صورتی که شرکت یا بنگاهی که سهام خود را

فروخته سود بیشتری در سال کسب کند به همان نسبت سود بیشتری هم نصیب سهامداران خواهد شد.

در واقع اتفاقی که می افتد این است که سهام های مختلف به تدریج مانند پولهای رایج و ارزهای مختلف در بازار خود نیز تبدیل به کالاهایی قابل خرید و فروش می گردند و شما می توانید بنا به دلایل مختلف آنها را خرید و فروش کنید. شما می توانید به منظور در دست گرفتن یا رها کردن زمام امور و کنترل شرکتی که سهام آن را در اختیار می گیرد، آن سهام را خرید یا فروش نمایید. اساس این کار بر این پایه استوار است که اگر شما بیشترین سهام ممکن را از کارخانه یا شرکت بخرید و به این شکل بودجه زیادی در اختیار آن مجموعه قرار بگیرید، آنگاه می توانید تصمیم نهایی را در ارتباط با نحوه اداره امور شرکت اتخاذ نمایید. طبیعی است فراماسونها به دلیل دسترسی به بودجه، کنترل تمام شرکت های مهم را در دست دارند. این سیستم کنترل و سلطه که از طریق داشتن سهام هر نوع بنگاه اقتصادی یا تجارتي اعمال می شود، در واقع به این معنی است که فراماسونها تنها به دلیل اینکه قادر به ارایه هر مبلغ پول برای رسیدن به هدف خود هستند، می توانند به هر چیزی که بخواهند دست یافته و بر هرکسی که بخواهند تسلط یابند. هنگامیکه آنها کنترل سهام شرکتی را دست خود می گیرند قادر خواهند بود که نیروها و دست نشانده های خود را در مسند کارها و امور شرکت مذکور قرار دهند، این یکی از روشهایی است که به کمک آن دجال به راحتی به اهداف خود دست پیدا می کند.

دلیل عمده خرید و فروش سهام بدست آوردن پول توسط سرمایه گذاری هوشمندانه افزایش سرمایه در زمان بسیار کوتاه و در صورت نیاز فوری آن می باشد. یکی دیگر از دلایل خرید و فروش سهام،

بدست آوردن سود سریع و فوری بدون از دست دادن اصل پول و اعتبارات پرداخته شده است، زیرا همه چیز بر روی کاغذ و یا صفحه کامپیوتر انجام می‌گیرد. تنها تکنیک مورد نیاز این است که شما سهام مورد نظر را بدون اینکه مجبور به پرداخت پول برای آن باشید خریداری کنید به این امید که بتوانید آن را قبل از سقوط قیمتش به قیمت بالاتری نسبت به قیمت خرید بفروشید. همچنین به جای این کار شما می‌توانید سهامی را که اصلاً ندارید با این امید که بتوانید آن را در آینده نزدیک با قیمت پایین‌تر از مبلغی که بابت آن دریافت می‌کنید بخرید هم اینکه بفروشید، این زمان باید قبل از موعد اصلی باشد که شما باید سهام فروخته شده را رسماً به خریدار تحویل دهید. در هر دو حالت ذکر شده شما سود و پول بیشتری را در واقع از چیزی که وجود خارجی ندارد به دست آورده و برای این کار فقط از مهارت و زرنگی خود در خرید و فروش استفاده کرده‌اید. البته اگر شما هم مانند فراماسونها سرمایه مملکت را در بالاترین جایگاه در اختیار داشته باشید، آنگاه می‌توانید در بهترین زمان مناسب اقدام به خرید و فروش سهام نموده با این امید که فشار بازار به تدریج شما را قادر به خرید سهام ارزاتر از آنچه که خواهید فروخت و فروش بیشتر از آنچه که بعداً خواهید خرید، نماید.

قدرت مورد نیاز برای کنترل نظام تولید و مصرف کفر در تبادل پول، سهام و کالاها به دست می‌آید و در واقع اکثر درآمدها و سرمایه‌ها از محل همین جدال قدرت حاصل می‌شود حتی در نوک هرم فرآیند تولید و مصرف هم اصل «تفرقه بیانداز و پادشاهی کن» همچنان به کار گرفته می‌شود، در حقیقت جدایی اصلی بین کنترل‌کنندگان و کنترل شونده‌گان به وجود می‌آید. لیکن در زبان اقتصاد این جدایی به فاصله بین قرض‌دهندگان و قرض‌گیرندگان تعبیر می‌گردد. هر شرکت و مجموعه بزرگی در ابتدای کار

خود مجبور است مبالغی را قرض بگیرد تا بتواند اساس رشد و پیشرفت خود را بنا کند. یکی از روشها این است که ابتدا وامی را از یکی از منابع ارایه دهنده وام دریافت کرده و سپس سراغ یکی از دیگر بانکها یا منابع وام دهنده رفته، مبلغ وام اول را بابت ضمانت وام دوم به بانک داده و مبلغ بسیار بیشتری را به این شکل مجدداً از بانک دوم دریافت کرد. لذا شما در ادامه می‌توانید با استفاده از پولی که به واسطه چیزی که اصلاً وجود ندارد دو برابر شده و حال در اختیار شماست مجدداً به عنوان ودیعه یا سپرده برای مبلغی سنگین‌تر نزد آن مؤسسه گذاشته و این فرآیند را تکرار کنید. این فرآیند معمولاً برای شرکتهای بزرگ که اعتبار بالقوه قابل قبولی را دارا باشند، تا هشت بار نیز با موفقیت قابل تکرار می‌باشد و در نتیجه چنین شرکتی پس از بدست آوردن انبوهی از سرمایه که از این طریق بدست آمده، باید مبادرت به انجام تجارتهایی جسورانه و بزرگ نماید و در نهایت آنقدر سود از محل تجارت‌ها عاید خود کند که به راحتی بتواند پاسخگوی تمام وامهایی باشد که از بانکها دریافت نموده است. بنابراین اداره کنندگان و سیاستگذاران این شرکتهای به منظور دستیابی به چنین اهدافی لزوماً باید افرادی جسور و بی‌رحم باشند کما اینکه تمامی افرادی که تاکنون در این زمینه موفق بوده‌اند، همواره چنین خصیصه‌ای را داشته‌اند.

سرانجام زمانی فرا می‌رسد که شرکتهای موفق به اندازه کافی فعال شده و سرمایه و بودجه لازم برای ادامه کار را بدون اینکه مجبور به گرفتن وامهای بیشتر باشند به دست آورند. در این مرحله آنها می‌توانند از طریق بستن قرارداد یا انجام معاملات و خرید و فروش دقیق و تیزهوشانه سهام در بازار بورس شروع به تسلط یافتن و در اختیار گرفتن شرکتهای و بنگاههای کوچک‌تر نمایند. بالاخره زمانی خواهد رسید که شرکتهای بسیار بزرگ و پر قدرت آنقدر پول و ثروت در کشورهای مختلف روی هم انباشته کرده‌اند

که قادرند سیستمهای بانکی تحت مالکیت و کنترل خود را که به طور مستقل و نه در رقابت با نظامهای بانکی اصلی متعلق به کفار فعالیت می کنند، بنا نهند. در چنین شرایطی در واقع بانکهای چند ملیتی وابسته به این شرکتها در شرایطی قرار می گیرند که می توانند خود نیز فعالیتهای سودآوری سیستم بانکی کفار مانند دادن وام به منظور دریافت سود و سرمایه گذاری در پروژه های پرسود را در حالی انجام دهند که دیگر به واسطه عدم نیاز و وابستگی به بانکهای کفر، مجبور نیستند هیچ پولی را بابت هزینه های بانکی که قبلاً بابت انتقال وجوه از حسابی در یک کشور به کشور دیگری پرداخت می کردند را متحمل شوند یا تحت تأثیر قوانین و آیین نامه های کنترلی و اعمال شده بانکهای کفر بر معاملات و تبادلات اقتصادی قرار گیرند.

شرکتها و بنگاههای چند ملیتی با در اختیار داشتن بانکهای خودشان در واقع آزادی عمل خود را به نوعی تضمین می کنند. از آنجائی که این بانکها با بانکهای اصلی نظام کفار که مسئولین ارشد نظارت کننده بر آن فراماسونها هستند، رقابت نمی کنند، لذا پولی را که شرکتها بزرگ چند ملیتی خرج می کنند در نهایت راه خود را به درون سیستم بانکی اصلی پیدا کرده و می تواند از طریق قرض دادن دوازه سیزدهم بودجه اش به صورت بهره ای و یا سرمایه گذاری آن در بازار بورس این مبلغ را روز به روز افزایش دهند.

در چنین شرایطی بانکهای اصلی کفار، از منابع غیر موجود و منابعی که اصلاً وجود خارجی ندارد هم پول در می آورند. اولاً آنها می توانند تمام پولهایی که بابت سود وامهای قبلی دریافت کرده اند مجدداً به صورت وام قرض بدهند تا سود بیشتری به دست آورند و این فرآیند بدون هیچ محدودیتی ادامه خواهد یافت. ثانیاً فردی که مثلاً هزاران پوند از بانک وام می گیرد معمولاً بخشی از آن را در بانک در حساب خود نگاه می دارد. اگر

چه این پول از دید فرد وام گیرنده مبلغ کمی به حساب می آید و در نهایت هم باید آن را به بانک پس بدهد، اما از این جهت که دوازده سیزدهم پولی که بابت سپرده در بانک گذاشته شده می تواند مجدداً به صورت وام پرداخت شود یا به روشهای دیگر سرمایه گذاری گردد، این مبلغ برای بانک پول بسیار زیادی به شمار می آید.

وقتی معاملات خیابانی توسط خرده فروشها و تجار کوچک را در نظر می گیریم دیگر عملکرد مذکور بانکها در مقابل آن اهمیت چندانی پیدا نمی کند، هر چند که همین معاملات کوچک هم در نهایت در سرتاسر دنیا به یکدیگر اضافه شده و بانکهای کفار سود قابل ملاحظه ای را از مجموع این معاملات نیز می برند. این عملکرد بانکها به ویژه در معاملات بزرگ بین المللی اهمیت بیشتر پیدا می کنند و وامهای چند میلیون دلاری یا چند میلیون پوندی ظرف مدت کوتاهی سودهای کلانی را برای آنها روی هم انباشته می کنند. این بدان معنی است که در مقابل سودمندی و فایده رسانی، تعداد بدهکاران به بانک وام دهنده نیز بیشتر خواهد بود و به زبانی دیگر، حجم انبوه ثروت، که بانک وام دهنده از طریق سود وامها روی هم انباشته می کند آنقدر زیاد می شود که در نهایت حتی دیگر فرقی به حال بانک نمی کند که مثلاً یک وام خاص به بانک باز پرداخت خواهد گردید یا نه و حتی در صورت عدم بازپرداخت یک وام، هیچ کس در بانک دچار مشکل و گرفتاری نخواهد شد. لیکن نکته بسیار مهم این است که بانک موظف است وام گیرنده را نسبت به شرایط خاص که ممکن است در صورت تحقق آن وام گیرنده از پرداخت سود یا اصل وام معاف شود، مطلع گرداند و یا حتی در شرایطی بانک ممکن است اقدام به ارایه تسهیلات جدید کند که به موجب آن مبالغی نیز اضافه بر وام قبلی به فرد پرداخت شود. شرایطی از قبیل اینکه مثلاً بانک مشخص می کند که وام دریافتی باید

در چه پروژه‌های سرمایه‌گذاری گردد. در حقیقت بانک با به وجود آوردن بدهکاری برای افراد یک نوع کنترل و اعمال نفوذ بر وام‌گیرنده پیدا می‌کند. تجلی نهایی این مسأله در فعالیتهای صندوق بین‌المللی پول (IMF) و نیز بانک جهانی به وضوح دیده می‌شود. اساساً صندوق بین‌المللی پول به کشورهای به اصطلاح توسعه یافته غرب وام می‌دهد در حالیکه بانک جهانی به کشورهای جهان سوم یا به اصلاح همان کشورهای توسعه نیافته وام می‌دهد. این دو تشکل اقتصادی کفر پول بسیار زیادی در اختیار دارند، که در واقع تنها بر روی کاغذ است و اصلاً این پول واقعی و دارای پشتوانه نمی‌باشد. اما در عمل معنی این جمله این است که آنها بر تعداد بسیار زیادی از کشورهای دنیا تسلط و اعمال نفوذ کامل دارند. زیرا هنگامی که شما دولتی را به خود بدهکار کنید آنگاه می‌توانید با اعمال نفوذ بر آن کشور به آنها تحمیل کنید که پول قرض داده شما را چطور و در چه مسیری خرج کنند. نخبگان فراماسونری کنترل‌کننده نظام کفر یا همان دجال در تلاش بر کنترل کل دنیا به این شکل می‌باشند. نظام بانکی تحت کنترل فراماسونها به کشورها تسهیلات می‌دهد و آنقدر به دادن تسهیلات ادامه می‌دهند که دیگر آن کشورها قادر به بازپرداخت آنها نخواهند بود و هنگامی که به شدت به بانکها بدهکار شوند فراماسونها دست به کار شده و شرایطی را ایجاد می‌کنند که این پولها در جهت پروژه‌های مورد نظرشان که باید توسط سیستمهای تجاری خود آنها تغذیه شوند، خرج شوند. مسأله شرایطی است که به آن سیاست جدید استعماری گفته می‌شود.

اگر چه در ظاهر چنین گفته می‌شود که به کشورهای مذکور به اصطلاح استقلال داده شده است اما در حقیقت تنها چیزی که حاصل این کشورها شده این است که آنها به طور کامل آلوده فرآیند تولید و مصرف کفر شده و کاملاً به نظام بانکی کفار وابسته گردیده‌اند تا این فرآیند را از لحاظ

اقتصادی تغذیه کنند.

کسانی که امروز حاکمیت سرزمینهای کفر را در دست دارند، همان افرادی هستند که بنگاه‌های تجاری و اقتصادی اصلی کفر را نیز اداره می‌کنند و در واقع همان فراماسونها هستند. نظارت‌های شدید از جانب آنها به نحوی بر نظام‌های بانکی اعمال می‌گردد تا با دادن وام‌های سودآور آنقدر وام‌گیرندگان را بدهکار کنند که دیگر قادر به پرداخت بدهی خود نباشند. جهت تسریع فرآیند بدهکار کردن مردم همانطور که قبلاً هم دیدیم فراماسونها با ایجاد شرایط بحرانی و ترغیب کسانی که در این شرایط گرفتار شده‌اند به خرید کالاهای مورد نیازشان به قیمت‌های بسیار بالا، سودهای بسیار برده و بدهکاران زیادی نیز از محل فروش اقساطی و اعتباری کالاها با بهره‌های زیاد برای خود به وجود می‌آورند. این شرایط بحرانی ابداعی فراماسونها طیف گسترده‌ای دارد و از اعمال نفوذ در بازار و به ویژه بازار کالاها و بورس و تبادلات ارز و پول گرفته تا مهندسی جنگ در مقیاس وسیع را شامل می‌شود. این مسأله در واقع همان حقیقتی بود که هم هیتلر و هم عزرا پوند نیز از آن آگاه شده بودند و تلاش‌های ناموفق بسیاری در جلوگیری از ادامه آن انجام داده بودند.

دلیل اصلی عدم موفقیت عزرا پوند و هیتلر در مواجهه و از بین بردن این فعالیت‌های فراماسونها، عدم آگاهی آنها از ماهیت واقعی جهان هستی بود. ماهیت واقعی جهان هستی این است که غیر از خدا هیچ چیز وجود ندارد و در نتیجه هر چیزی غیر از خدا فقط زمانی می‌تواند ظهور پیدا کند که شما به آن واقعیت ببخشید. از روش زندگی حضرت محمد (ص) چنین برداشت می‌شود که واقعیت فقط به خدا نسبت داده می‌شود یعنی فقط خداوند وجود دارد. اما روش زندگی کفار بر این اساس است که واقعیت هستی به چیزی غیر از خداوند بر می‌گردد. اگر عده قابل ملاحظه‌ای از کسانی که در

حال حاضر که اسیر نظام کفر هستند و کسانی که در زندان تفکرات و دیدگاههای غلط کفار نسبت به جهان هستی گرفتار شده‌اند، به یکباره تصمیم به تغییر نظر خود و پیروی از روش پیامبر بگیرند و در پی آن دست از واقعیت بخشی به آنچه‌ای که همواره از طریق رسانه‌ها و سیستم آموزشی کفار برای آن برنامه‌ریزی و تحریک می‌گردند بردارند، آنگاه فرآیند تولید و مصرف نظام کفر به یکباره فروپاشیده و دیگر وجود خارجی نخواهد داشت. روش برخورد با نظام دجال مبارزه مستقیم با آن نمی‌باشد بلکه برای این کار فقط باید آنرا ترک نمود و روش دیگری را در زندگی پیش گرفت. روش ترک نظام کفر یا همان دجال نیز پیروی از روش پیامبر می‌باشد. نظام کفر در حال حاضر در مراحل پیشرفته‌ای از فروپاشی و زوال قرار دارد. لذا هم اکنون بهترین زمان برای ترک آن و پیروی از روش پیامبر می‌باشد حال دیگر انتخاب با شما خواهد بود.

یکی از دلایل اصلی این که نظام کفر در حال حاضر در فاز پیشرفته‌ای از سقوط و زوال قرار گرفته مسأله پول است. زیرا پول که شاه‌رگ حیاتی بقای فرآیند تولید و مصرف و نیز ابزار اصلی کنترل نظام بانکی کفار و بدهکاران آن می‌باشد، دیگر امروزه ارزشی بیشتر از عددی که روی آن چاپ شده ندارد. گویی که این شاه‌رگ حیاتی فرآیند تولید و مصرف دچار کم‌خونی شده است. این کالا در حال حاضر فقط در نقش خود به عنوان ابزار کنترل و از طریق بدهی‌های نظام بانکی کفار موفق عمل می‌کند زیرا هنوز به مقدار کافی افرادی وجود دارند که فکر می‌کنند پول دارای ارزش می‌باشد. پول در حال حاضر فقط ارزشی را دارد که مردم به آن نسبت می‌دهند اما هیچ ارزش و اعتبار ذاتی دیگری از خود ندارد. بحثهای بی‌پایان بر سر موضوع مبهم تورم و تلاش‌های پوچ و بی‌ثمر برای یافتن راه حلی مناسب برای این

مشکل تنها مشتی فریبکاری و کاغذبازی بیهوده جهت پنهان نمودن این حقیقت است که بحث بر سر کاهش ارزش پول نبوده زیرا در اصل پول ارزش ذاتی ندارد. دلیل آنکه امروزه پول هیچ ارزشی غیر از آنچه اکثریت مردم به صورت غیر واقعی به آن می دهند ندارد، نوع به کارگیری آن توسط بانکهای کفر است. جهت تأیید این سخن بهتر است نگاهی به جایگاه پول عرضه شده قبل از وجود نظام بانکی کفر بیندازیم.

قبلاً طلا یا نقره به عنوان پول مورد استفاده قرار می گرفته است. از آنجایی که این فلزات بسیار گرانبها بوده اند، پول ارزش ذاتی داشته است. اولین بانکها نیز به منظور حفظ و پشتوانه پول مردم شکل گرفتند. پول در این دوره همچنان ظاهر قابل لمس و گرانبهایی را داشته است. شروع عملیات بانکی و سپرده گذاری به این شکل شروع شد که مردم طلا یا نقره خود را به بانک می بردند تا به صورت امانت در آنجا نگاه داری شود. بانک نیز در ازای آن رسید کتبی ارایه می کرد که به موجب آن به فرد ضمانت می داد در صورت آوردن رسید سپرده خود را باز پس گیرد. به تدریج شرایط به گونه ای شد که این رسیده ها خود قابل انتقال شدند. بنابراین سپرده گذار بانک می توانست با رسیدی که در دست دارد به میزان اعتبار آن در بانک اقدام به خرید کالاهای مورد نیاز خود نموده و بجای پول رسید را به فروشنده بدهد. سپس فروشنده کالا رسیده های دریافتی را به بانک می برد و یا وجود آنکه او کسی نبوده که طلا یا نقره را به بانک سپرده است ولی می توانست با تحویل رسیده ها اقدام به برداشت کلیه سپرده ها از بانک نماید. اما از آنجا که طلا و نقره از لحاظ وزن نسبت به کاغذ سنگین تر هستند، بانکها به این فکر افتادند که پول کاغذی چاپ کنند. هر کسی که طلا و نقره خود را به بانک می سپرد در عوض به جای رسید از این پولهای

جدید دریافت می‌کرد. پولهای کاغذی این قابلیت را داشتند که به دفعات زیاد در معاملات مختلف مورد تبادل قرار گیرند و هر فردی در هر زمانی در این فرآیند قادر به ارایه پول به بانک و گرفتن طلا و نقره معادل آن بود. در این دوره از روند شکل‌گیری پول، طلا یا نقره معادل هر ورق پول در پشت آن ورق پول پشت نویسی می‌گردید. لذا شما می‌توانستید هر زمان که بخواهید آنها را به یکدیگر تبدیل کنید. تقریباً در همین دوره زمانی بود که بانکها کم‌کم متوجه این مطلب شدند مردم از هر سیزده پوند طلا و نقره‌ای که در بانک دارند هر از گاهی فقط یک پوند آنرا از بانک طلب می‌کنند بنابراین به این فکر افتادند از محل آن دوازده پوندهای باقیمانده به مردم وامهای بهره‌دار داده و یا در پروژه‌های پرسود سرمایه‌گذاری کنند. یعنی بانک در ازای هر سیزده پوند اعتبار کاغذی یا پولی که ارایه می‌کند فقط ممکن است مجبور به تبدیل یکی از آنها به طلا یا نقره گردد و این مسأله‌ای بود که به واقع اتفاق افتاد و بعد از این دیگر مهم نبود که مبلغ پول کاغذی که روی آن نوشته شده معادل آن میزان به صورت طلا یا نقره هست یا نه در عوض بانک به ازای هر یک پوند طلا یا نقره‌ای که در اختیار داشت، اقدام به چاپ سیزده ورق یک پوندی با درج مبلغ روی آن کرد. البته در این دوره هنوز شما می‌توانستید پول کاغذی خود را به بانک ارایه داده و معادل ارزش آن طلا یا نقره دریافت کنید مشروط بر اینکه همه افراد یکجا اقدام به تبدیل پولهای کاغذی خود به طلا یا نقره نمی‌کردند، با اینکه پولهای پرداختی به مردم عملاً پشتوانه طلا یا نقره در بانک نداشتند، باز هم از لحاظ امنیت انتخاب خوبی به شمار می‌رفتند. در این دوره پول در معنی عام و واقعی خود فقط ارزشی معادل یک سیزدهم ارزشی که در واقع با آن مبلغ مبادله و معادله می‌شد داشت.

کم‌کم مردم آنچنان به استفاده از پول کاغذی عادت کردند که دیگر کمتر

کسی حتی به فکرش خطور می‌کرد که برای تبدیل پول خود به طلا یا نقره به بانک مراجعه کند. همه مردم این مسأله را کاملاً قبول داشتند که پول کاغذی موجود ارزشی معادل مبلغ درج شده در پشت و روی آن و در واقع ارزش اسمی خود را دارا می‌باشد. درست در همین زمان حجم معاملات و تجارت بانکها رو به افزایش نهاد در واقع همین اتفاق ریشه اصلی شکل‌گیری فرآیند تولید و مصرف امروز می‌باشد بانکها در این زمان شروع به انباشتن پولها و سرمایه‌ها روی هم و البته نه از راه چاپ پولهای کاغذی بلکه از راه گرفتن سود از مردم نمودند. کم‌کم با بالا رفتن نرخ سود بانکها بدهی‌های مردم به بانکها انباشته می‌شد، اما پولی که از این راه عاید بانک می‌شد ارتباطی به پشتوانه طلا و آن هم یک پوند طلا به ازای هر ۱۳ پوند پول کاغذی، نداشته است. در واقع این سودها از چیزی که اصلاً وجود خارجی نداشته حاصل می‌گردید و این سرمایه غیر واقعی نه تنها به صورت پولهای کاغذی در بازار ظهور پیدا می‌کرد بلکه بر روی اوراق بدهی‌های مردم و در دفترچه‌های اقساط و وام‌های آنها و یا مثل امروز در کامپیوترها ثبت می‌شد. این مسأله خود بانکها را بر آن می‌داشت که جوانب احتیاط را در نظر داشته باشند. اگر همه افراد به یکباره تصمیم به خارج کردن پولهایشان از بانک می‌گرفتند، بانک هرگز قادر به بازگرداندن پول آنها نمی‌بود. زیرا مقدار پول ثبت شده در دفاتر حسابها و در کامپیوترها به مراتب بیشتر از تعداد پولهای چاپ شده و به گردش درآمده در بازار بود. لذا در این دوره بانک به دلیل نیاز به مشتریان که تعداد آنها روز به روز در حال افزایش بود و به منظور به دست آوردن سود بیشتر و اعمال سیاستهای کنترل بر مشتریان باید دو حقه و نیرنگ باور کردنی و به ظاهر منطقی اعمال می‌کرد. اول آنکه بانکها مردم را فریب داده و کاری می‌کردند که مردم فکر کنند هر وقت که تصمیم بگیرند پول کاغذی خود را به طلا تبدیل کنند قادر

به انجام این کار هستند، در عین حال مردم دیگر خودشان هم تمایلی به تبدیل پولها به معادل طلای آن نشان نمی دادند نیرنگ دوم این بود که مردم تصور کنند تمام پولهای موجود آن‌ها که فقط در دفترچه‌ها یا کامپیوتر ثبت شده عملاً وجود خارجی داشته و به ازای همه آنها پول کاغذی در بانک موجود می باشد. البته هیچ یک از این تصاویر مبهم ساخته شده توسط بانکهای فراماسونری واقعیت نداشت اما از آنجایی که اکثریت مردم جامعه فکر می کردند که آنها حقیقت را بیان می کنند، سیستمهای کاملاً فریبکار و دروغگو همچنان به کار خود ادامه می دادند. و امروز هم در گوشه و کنار جهان همچنان به کار خود ادامه می دهند.

همیشه بزرگترین تهدید برای بانکهای فراماسونری این بوده و هنوز هم هست که عده زیادی از مردم به طور هم زمان در خواست مقادیر زیادی پول کاغذی بنمایند. لذا به منظور تنظیم عرضه و تقاضا و حل این مشکل، افرادی مثل کینز تئوریهای اقتصادی جدیدی را به جای تئوریهای اقتصادی آزاد زمان ویکتوریا که بانکها مجبور بودند در شرایطی کار کنند که فقط پول واقعی با ارزش ذاتی و واقعی خودش مورد استفاده قرار می گرفت، ارایه نمایند. کینز توجه مردم را به این مسأله معطوف کرد که تقاضا برای پول کاغذی را می توان از طریق کاهش یا افزایش جذابیت خرج کردن و پس انداز کردن پول و یا از طریق افزایش و یا کاهش نرخ تنزیل بانکی که در واقع همان نرخ سودی است که بانک بابت تسهیلات پرداختی از وام گیرندگان دریافت و بابت سود سپرده‌ها به سپرده گذاران پرداخت می کند، تنظیم نمود. بدیهی است هر چه نرخ تنزیل بالاتر باشد گرفتن وام بسیار پرهزینه تر و سودی که بابت سپرده‌ها دریافت می شود نیز بسیار بیشتر است و تمایل بیشتری نیز برای سپرده گذاری به وجود خواهد آمد. در نتیجه نرخ سود بالا مردم را تشویق به کمتر خرج کردن و بیشتر پس انداز نمودن می کند،

برعکس گاهی نرخ سود بانکی نیز مردم را تشویق به گرفتن بیشتر وام و در نتیجه بیشتر خرج کردن و کمتر پس انداز کردن پولهایشان می نماید. زیرا پول اگر در مسیری قرار نگیرد که به سرعت در حال رشد و بیشتر شدن باشد احتمال خرج کردن آن بیشتر می گردد. در حقیقت تئوری های اقتصادی کینز در ظاهر به دو چیز دست یافته است. اولاً در صورتیکه آنها در مسیر فرآیند تولید و مصرف کفار مورد استفاده قرار گیرند قادر خواهند بود با افزایش یا کاهش سودآوری این فرآیندها بازار تجارت و سرعت و کیفیت مبادلات بازار و فعالیتهای تجاری را کنترل کنند و ثانیاً از این تئوریهها به منظور تنظیم تقاضای بازار برای پول کاغذی نیز استفاده می نمایند که برقراری این تعادل از طریق تنظیم و تعدیل سرعت و میزان خرج کردن و پس انداز نمودن پولهای موجود در بازار صورت می گیرد.

امروزه بانکها در حصول اطمینان از این که افراد زیادی تقاضای پول کاغذی نمایند پیشرفتهای بیشتری داشته اند، امروزه دیگر پول چندان وجود فیزیکی و خارجی نداشته و تنها در حافظه کامپیوتر بانکها ثبت شده اند. بانکها در تلاش برای رسیدن به شرایطی هستند که ضرورتی برای داشتن پول فیزیکی وجود نداشته باشد. این امر از طریق تشویق مردم به استفاده از معاملات چکی و نیز کارتهای اعتباری به جای پول محقق می گردد. روش عملکرد این کارتها به این صورت است که شما از کارت پلاستیکی خود به عنوان ارائه دهنده هویت و اعتبارتان استفاده می کنید، و بانک به واسطه آن اعتبار اقتصادی شما را تأیید می کند. سپس اطلاعات از طریق دستگاه ثبت شده و گزارش جزئیات تراکنش صورت گرفته به سیستم بانکی ارسال می گردد. در پی آن بانک مثلاً مبلغ مورد نظر را از حساب شما به عنوان خریدار محصول و به عنوان بدهکار به حساب فردی که محصول را از او خریداری کرده اید و نقش بستانکار را دارد انتقال داده و آنرا ثبت

می نماید. در این نوع معامله عملاً هیچ پول نقدی در دست افراد به گردش در نمی آید و همه آنچه که اتفاق می افتد یک سری فعل و انفعالات بر روی ارقام در حافظه کامپیوتر بانک است. هر چه این قبیل تراکنشها بیشتر صورت بگیرند و به صورت عادی و نرمال در جامعه رایج گردند نقش پول کاغذی به تدریج کم رنگ تر می شود اگر این روش معامله و خرید و فروش تا آنجا که امکان دارد در میان مردم باب شود، آنگاه دیگر هیچ تقاضایی برای پول کاغذی وجود نخواهد داشت، زیرا همه تراکنشها توسط کارتهای پلاستیکی انجام شده، نتایج پولی و اعتباری آن نیز در کامپیوترهای بانکها ثبت می گردد. مبلغی از یک حساب کسر و به حساب دیگر افزوده می شود. هدف فراماسونها به کارگیری سیستم کارتهای پلاستیکی در سراسر دنیا می باشد زیرا همه مردم در نهایت به خدمات بانکی فراماسونها وابسته شده و بنابراین همه تحت کنترل فراماسونها در خواهند آمد.

لذا به این نتیجه می رسیم که تأثیر و نفوذ نظام کفر دجال به واسطه نظام بانکی تحت سلطه اش تقریباً به جایی رسیده است که نه تنها پول کاغذی دیگر ارزشی ندارد، بلکه اهمیت این موضوع هم که پولهای کاغذی ارزش و جایگاه گذشته خود را از دست داده اند نیز به مراتب بسیار ناچیز بوده و این امر به این دلیل اتفاق افتاده که امروز همه مردم به نحوی وابسته به خدمات بانکی این نظام شده اند و بدون خدمات سیستم بانکی قادر به انجام معاملات و تبادلات اقتصادی خود نمی باشند. به علاوه دیدیم که چطور در یک جامعه تحت سلطه کفر مردم تشویق به خرج کردن پول بیش از آن چه که در اختیار دارند شده و بدیهی است که در نتیجه به مؤسسات و تشکیلات اقتصادی کفر بدهکار می شوند که در این میان بیشترین مطالبات بابت اقساط و سودها به بانکها اختصاص دارد. این مسأله وابستگی دائمی مردم به نظام تحت کنترل فراماسونری چه توسط خریدارها و فروشندگان

خیابانی و بازار و چه توسط دولت توسعه دهنده نظام کفر در هر کشور را برای بانک جهانی یا IMF تضمین می‌کند. دقیقاً در همین مرحله از کار است که بدهکار حقیقی نبودن دیگر وجود خارجی نداشته به فراموشی سپرده شده است و این مفهوم در معنی واقعی فقط بر روی کامپیوتر بانک قابل لمس و درک خواهد بود. مسأله مهم وابستگی به آن نظام بانکی است چرا که هر چه این وابستگی به بانک بیشتر باشد افراد بسیار راحت تر مورد استعمار و بازیچه دست نظام بانکی شده و در نتیجه تأثیر و اعمال نفوذ نظام کفر نیز بر آنها بیشتر شده و در نهایت سلطه دجال بر جهان بیشتر می‌گردد. میزان این کنترل و سلطه با توجه به این مسأله قابل سنجش و اندازه‌گیری خواهد بود که اگر شما فقط برای مدت کوتاهی کار همه بانکها را متوقف کنید، خواهید دید که چطور شیرازه کار نظام تولید و مصرف کفر به یکباره فرو خواهد ریخت و از هم پاشیده خواهد شد.

هدف فراماسونها تکامل هر چه بیشتر نظام کفر یا همان نظام دجال است. آنها این کار را از طریق درگیر کردن همه مردم در نظام تولید و مصرف انجام داده و این کار را مادامیکه کارکردن و مصرف محصولات و کالاهای آنها توسط مردم مورد توجه است آنقدر ادامه می‌دهند که امورات و برنامه‌هایشان بر پایه روندی رو به جلو و پایدار استوار شده و این فرآیند بتواند به شکل خودکار به کار خود ادامه دهد که این امر هم فقط از طریق وابسته کردن هر چه بیشتر همه مردم و همه امور تجاری و مبادلات آنها به نظام بانکی کفر صورت می‌پذیرد. در حقیقت آنها در آرزوی رسیدن به شرایطی هستند که مردم جهان در دام یک سری فعالیتهای متحدالشکل و همگام با آنها گرفتار شوند به طوری که در همه نقاط دنیا به طور همزمان و مستقیم با هم مرتبط باشند و این فعالیت مورد نظر آنها در واقع چیزی جز

فعالیت اقتصادی نمی باشد. اگر آنها به این هدف دست یابند تنها یک نوع واحد پول وجود خواهد داشت که حتی نیازی به این که آن یک واحد به صورت کاغذی باشد هم دیگر وجود ندارد بلکه فقط به صورت بدهکار و بستانکار و آن هم در کامپیوتر بانکها تعریف شده و مورد استفاده قرار می گیرد. در حالت عادی همه مردم از هر گروه که باشند نیازهای انسانی دارند که مورد توجه آنها قرار می گیرد، اما برخی از مردم سعی دارند بیش از دیگران به نیازهای خود توجه کرده و آنها را مهم تر و در اولویت بالاتری نسبت به نیازهای دیگران قرار دهند. فراماسونها و نخبگان حاکم بر این سیستم بهترین ها را برای خود می خواهند. معنی این مطلب این است که هر کس چهارچوب زندگی فراماسونها را انتخاب کند و در واقع به بهشت ساختگی آنها در این دنیا ملحق شود و طبیعی است که تا حدودی در این دنیا راحت بوده ولی به طور حتم هیچ آمادگی و توشه ای برای دنیای پس از مرگ نخواهد داشت.

خوشبختانه ما بر طبق گفته ها و رهنمونهای قرآن و احادیث می دانیم که این رؤیای واهی فراماسونها هرگز محقق نخواهد گشت و یقیناً فراماسونها و عقاید آنها در نظام کفر دجال قبل از دستیابی به اهداف و آرمانهایشان دچار فروپاشی و سقوط خواهند شد. انحطاط اجتماعی که در واقع همراه و جزء لاینفک مدل زندگی نظام کفر و نحوه عملکرد آنهاست، بدان معنی است که مردمی که بیش از همه تحت لوای نظام تولید و مصرف کفر مورد سوء استفاده و استعمار قرار می گیرند، بسیار زودتر از آنکه رؤیای واهی نظام اقتصادی واحد کفر بتواند به تحقق پیوندند دست از ادامه کار کشیده و بازی تولید و مصرف آنها را باشکست مواجه خواهند کرد. این امور زمانی به تحقق نزدیکتر می گردد که مردم به خوبی درک کرده باشند که این پولهای در دست آنها و نیز پولهایی که در حسابهای آنها در کامپیوتر بانکها ثبت

می شوند در واقع کاملاً بی ارزش و فاقد هر گونه اعتبار واقعی می باشند. در این صورت آنها دیگر به وابستگی خود به نظام بانکی کفر ادامه نخواهند داد و این اتفاقی است که بسیار زودتر از آنکه مردم به طور کامل به کارتهای پلاستیکی صادره از سوی بانک آلوده و گرفتار شده باشند، به وقوع خواهد پیوست. حقیقت انکار ناپذیر بسیار مهم دیگر این است که احیای مجدد و حیات دوباره دین اسلام در حال شکل گیری می باشد بنابراین هر روز بر تعداد مردمی که ارتباط خود را با نظام کفر قطع و از ادامه گرفتاری خود در دام این سیستم جلوگیری می کنند افزوده می شود. هر چه که مردم بیشتر از واقعیت بخشیدن به این سیستم ممانعت به عمل آورند، این سیستم بیشتر به سمت سقوط پیش می رود. بدیهی است هر چه تعداد مسلمانان واقعی بیشتر شده و آنها به سمت اتحاد دوباره حرکت کنند، کنترل کنندگان نظام دجال نیز برای محو کردن آنها از صحنه و جلوگیری از قدرت گرفتن آنها می کوشند. این تلاش آنها هنگامی که شخص خود دجال ظاهر شده و ارتش خود را برای مقابله با مسلمانان که گرد حضرت مهدی (عج) گرد آمده اند، بسیج می کند به اوج خود خواهد رسید.

این رویارویی پایانی و در واقع نهایی بین دو گروه مخالف کفر و ایمان که در کتب مقدس از آن به عنوان نبرد آرماگدون نام برده شده، در نهایت به مرگ شخص دجال و همه پیروانش منتهی خواهد گردید. آنگاه همانگونه که در قرآن بشارت داده شده دوره دیگری از اتحاد و صلح و آرامش بر اساس قوانین اسلام تحت لوای حکومت مهدی (عج) رهبر عادل و صالح مسلمین جهان آغاز خواهد شد.

تعریف مؤمن از اقتصاد کاملاً متضاد تعریف اقتصاد از دیدگاه کفار می باشد. دلیل این تفاوت در واقع در این است که تعریف اقتصاد به نوعی

وابسته به تعریفی است که هر فرد از ماهیت واقعی هستی دارد. فرد مؤمن به این مسأله ایمان دارد که فقط خدا وجود دارد و همه هستی از اوست که البته این نوع درک هم از هر فرد تا فرد دیگر تفاوتی دارد. برخی از افراد این مسأله را به صورت عقلانی، و از روی ادراک مسائل می پذیرند و برخی دیگر حتماً نیازمند مشاهده مستقیم شواهدی برای پذیرفتن آن هستند. از این رو مؤمنین به خوبی به این مسأله آگاهند که چون این پولها عملاً وجود خارجی ندارند لذا هیچ ارزشی و اعتباری نیز ندارند. در نظر فرد مؤمن پول فقط واسطه‌ای برای مبادله بوده و به هیچ وجه یک کالا محسوب نمی‌گردد. بنابراین دلیلی برای اصرار به استفاده و اهمیت دادن به پول برای آنها وجود ندارد و از آن جا که فرد مؤمن میل و اشتیاق فراوان به مادیات و سرپناه و مسایل دنیوی ندارد، اقتصاد آنها نیز بر پایه این حقیقت استوار می‌گردد که هر چه آنها در دنیای مادی از دست می‌دهند نه تنها در باطن از دست نرفته بلکه دهها برابر آن را از سوی خداوند متعال دوباره به آنها بازگردانده می‌شود.

مسلمانان نیازی ندارند مانند بانکهای کفر سرمایه روی هم انباشته کنند زیرا بزرگترین سرمایه از دیدگاه آنها بخشش و سخاوت خداوند است که هیچ محدودیتی ندارد آنها نیازی به قرض گرفتن یا قرض دادن با سود و بهره ندارند، زیرا سودی که خداوند عاید آنها می‌کند به مراتب بیشتر از این سودهای دنیوی مختصر است و در واقع هزار برابر آنچه قرض می‌دهند به آنها داده خواهد شد. در جامعه مسلمین هیچ نیازی به بدهکار کردن مردم و در پی آن تسلط پیدا کردن بر زندگی آنها وجود ندارد زیرا مردم در این جامعه با یکدیگر متحد بوده و هیچ یک از افراد جامعه هرگز سعی نمی‌کند به استثمار و سوء استفاده از دیگران پرداخته و از این طریق بر دیگران کنترل و تسلط پیدا کند. تنها نخبگان و اندیشمندان عالیرتبه جوامع مسلمین اولیاء

خدا هستند یعنی کسانی که جایگاه و رتبه‌شان به مراتب از مردم عادی بالاتر است و این برتری به این دلیل است که آنها نسبت به مردم عادی هم بیشتر از خشم خدا می‌ترسند و هم بیشتر از دیگران به او عشق می‌ورزند و با توجه به معرفت عمیق آنها نسبت به خداوند و در نتیجه داشتن آگاهی کامل از نحوه عملکرد هستی به خوبی به این امر واقف هستند که هر چه آنها بیشتر به دیگران خدمت کنند و هر چه بیشتر با نام خدا و در راه او در دنیا انفاق کنند خداوند بیشتر به آنها توجه نموده و آنها را در پناه خود نگاه داشته و هر آنچه را که آنها بخواهند به آنها اعطا خواهد نمود.

اقتصاد مسلمانان بر پایه اعتماد و بخشش می‌باشد. این نوع نظام اقتصادی نظامی پویا و دارای جریان و گردش آزاد می‌باشد. در این نظام هیچ نیازی به تکنیکهای کنترلی کینزین‌ها وجود ندارد. نظام اقتصاد کفر بر پایه استعمار و در بند نگاه داشتن دیگران قرار دارد. این اقتصاد، اقتصادی راکد و غیر پویا (استاتیک) بوده و بسیار فاسد می‌باشد.

با توجه به طبیعت پویای اقتصاد مسلمانان شاید دانستن این مطلب هم چندان عجیب نباشد که بدانید در اولین جامعه مسلمانان در مدینه منوره، ارزش و بهای پول نه تنها بر اساس این که معادل چه مقدار طلا یا نقره باشد قرار نداشت بلکه بر این اساس بود که با آن پول چه مقدار گندم می‌توانستند خریداری نمایند. از آنجایی که گندم همیشه در دسترس بود مگر این که خشکسالی شدیدی اتفاق افتاده باشد و هر کس می‌توانست آن را بکارد لذا از آن نمی‌توانستند به عنوان ابزاری برای کاهش یا افزایش ارزش پول استفاده کنند در حالیکه بازارهای محدود طلا و نقره به راحتی دستکاری می‌شدند و افراد می‌توانستند عمداً ارزش ظاهری پولهای بی ارزش امروزی را در بازار به نوسان در آورده و کم و زیاد کنند. این مطلب بدین معنی است که ارزش پایه پول در جامعه مدینه منوره همواره ثابت و پایدار بوده و لذا

دیگر اثری از آنچه که امروز کفار از آن به عنوان تورم یاد می‌کنند وجود نداشته است. به علاوه مالیاتهایی که بر اساس فرامین قرآنی مشخص می‌شد، آنقدر پایین بود که مردم تحریک نمی‌شدند قیمت‌های خود را به منظور جبران آن مالیات افزایش دهند و این اتفاق همان چیزی است که امروزه مدام در کشورها و سرزمینهای به اصطلاح پیشرفته و مدرن کفر در حال رخ دادن می‌باشد. بنابراین در جامعه مسلمانانی که این چنین رفتار می‌شد قیمت‌ها همواره ثابت مانده و دیگر تورمی در اثر افزایش قیمت‌ها به وجود نمی‌آمد. به علاوه، از آنجایی که در اسلام به کسی اجازه داده نشده که بیش از ۳۰ درصد سود بر روی کالاهای اساسی بگیرد، در نتیجه مسلمانان در آن اولین اجتماع تشکیل یافته خود از خشم خدا و روز قیامت هرگز به خود اجازه نمی‌دادند از روی حرص و طمع محض اقدام به بالا بردن قیمت‌ها کنند.

از آنجا که ارزش پول در آن روزگار ثابت و قیمت‌ها پایدار بود، لذا بدیهی است که دستمزدها و اجرت کارها هم ثابت بوده است و این نیز خود دلیل محکمی بر عدم به وجود آمدن تورم است زیرا دیگر مانند امروز خبری هم از تقاضای زیاد برای حقوق و دستمزدهای بیش از اندازه نبوده است. در نهایت با توجه به اینکه خداوند مکرراً در آیه‌های مختلف قرآن گرفتن بهره را ممنوع و حرام شمرده و عاقبت فرد بهره‌گیر را چیزی جز آتش جهنم معرفی فرموده، به این نتیجه می‌رسیم که در آن زمان هیچ جایگاهی برای انواع مؤسساتی امروزی که با گرفتن سودهای زیاد از مردم آنها را در تمام زندگی گرفتار بدهی‌های سنگین می‌کنند وجود نداشته است.

خدا در قرآن می‌فرماید: اولین جامعه ساکن در مدینه منوره بهترین جامعه‌ای بوده است که در تمام طول دوران بشر بر روی زمین سکونت داشته است. لذا برای این که ما بفهمیم بهترین روش زندگی چیست،

ضروری است که نگاهی بر نحوه زندگی این دسته از مسلمانان داشته باشیم. با بررسی و مطالعه زندگی آنها این امکان برای ما وجود خواهد داشت که روش زندگی آنها را در زندگی امروز خود به کار گرفته و اجرا کنیم. البته این انتقاد کفار که معتقدند روش زندگی قدیمی مسلمانان در آن زمان دیگر تاریخ گذشته است و مناسب زندگی امروز در قرن بیستم نمی باشد، به خاطر درک اشتباه اصل موضوع می باشد ممکن است در اثر گذر زمان ظاهر امر تغییراتی داشته باشد لیکن شرایط و اوضاع انسانها همیشه ثابت باقی می ماند و راه روش زندگی اولین جامعه مسلمان مدینه یقیناً بهترین روش برای مواجهه با این شرایط می باشد. از لحاظ مذهبی پیروی از روش زندگی آن جامعه و به کارگیری آن در زندگی امروز بدین معنی نمی باشد که ما فقط همه کارهای آنها را با همه جزئیات آن تقلید کنیم. و یا اینکه تکنولوژی موجود در عصر کنونی را مورد استفاده قرار ندهیم، چرا که ما می توانیم از علم روز به نحو مفید و با قائل شدن تمایز بین حلال و حرام بهترین استفاده را داشته باشیم.

روش زندگی اولین جامعه مسلمان، مبتنی بر آموزه های قرآنی و روش زندگی پیامبر می باشد که امروزه می توان آن آموزه ها را در قرآن و مجموعه های حدیث و زندگی برخی از انسانها به ویژه اولیاء یعنی کسانی که آیین پیامبر اسلام با تمام جزئیات سینه به سینه بدون اینکه هیچ جدایی در این زنجیره وجود داشته باشد از زمان زندگی پیامبر تا کنون به آنها انتقال پیدا کرده، یافت.

طبیعت قرآن به نحوی است که راهنمایی های ارابه شده در آن در هر شرایطی قابل استفاده می باشد، هنگامی که شما در شرایطی قرار می گیرید که توضیح و روش خاصی برای انجام آن کار وجود ندارد، باز هم می توانید با رفتن نزد مجتهدین یا عالمان دینی پاسخ خود را بیابید.

ماهیت شگفت‌انگیز هستی به گونه‌ای است که از فعل و انفعال ثابت و در عین حال پویا و از بسیاری از عوامل متضاد تشکیل شده است به طوری که همواره در حال حرکت است و هرگز دقیقاً تکرار نمی‌شود هر چند الگوها و چرخه‌ها به راحتی قابل تشخیص هستند. روش زندگی حضرت محمد(ص) به ما می‌آموزد که چطور نقش خود را به درستی در این فعل و انفعال ایفاء کنیم تا هرگز مجبور به مخالفت و مبارزه با آن نشده و فقط در جهت موافق با آن پیش برویم. با زندگی کردن به این روش شما قادر خواهید بود نه تنها در آغاز و پایان زندگی بلکه در هر لحظه از آن به معرفت و شناخت خدایی دست پیدا کنید که همه این تقابلها و تعامل‌های بین عوامل متضاد از او سرچشمه گرفته و به او باز خواهد گشت. با زندگی به این روش شما به شناخت واقعی و درک درست از خودتان نیز خواهید رسید و نیز به این مسأله پی خواهید برد که در واقع همه هستی از آن شماست و شما خود همه هستی هستید و در نتیجه هر کس که خودش را به درستی بشناسد در واقع پروردگار خود، خداوند یکتا را شناخته است. هنگامی که شما به این شناخت رسیده و بدین روش زندگی می‌کنید، آنگاه شما یک انسان واقعی خواهید بود که با انسانیت رفتار و زندگی می‌کند. شما از خداوند در هر حال خوشنود بوده و خداوند نیز از شما راضی خواهد بود و با چنین شرایطی شما وارد بهشت برین خواهید شد.

نتیجه روش زندگی که زیرشاخه‌های نظام کفر و تشکیلات سیستم کفر یا همان دجال بدان شکل کار و عمل می‌کنند چیزی جز از بین بردن وجوه انسانی و تعاملات انسانها نمی‌باشد در حالیکه انسانها در گذشته عادت به بخشیدن به یکدیگر بدون طلب کردن چیزی داشتند امروز بابت کارهایی که برای یکدیگر انجام می‌دهند طلب وجه و اجرت می‌کنند. روزگاری بود که انسانها بر پایه عقل، سخاوت، حکمت، انعطاف‌پذیری و از همه والاتر

انسانیت با یکدیگر تعامل داشتند در حالیکه امروزه قوانین نظامهای گوناگون که در مجموع نظام دجال را شکل می دهند جایگزین قوانین قبلی تعامل بشر شده و خود را به زندگی انسانها تحمیل نموده اند. این توصیفات تکمیلی که جهت تصدیق و ترویج این نظامها ارایه می گردند هرگز نمی توانند بیانگر ماهیت واقعی آنچه که می گذرد باشند. واژگان شرطی سازی، برنامه ریزی، توضیحات و دلایل چیزی جز مثنی مسایل متحرف کننده نیستند که توسط نخبگان کنترل کننده و هدایتگر نظام دجال یعنی همان فراماسون ها تهیه می شوند تا بتوانند این اراجیف را به خورد مردم بدهند و عده بیشتری را به بردگی و اسارت خود در آورند و اگر عده ای در تلاش برای رهایی خود از دام فراماسونها باشند با این مطالب آنها را توجیه کرده و همچنان در اسارت نگاه دارند. نظام کفر یا دجال مادامی که مردم برای آنها سود دارند از آنها استفاده می کند. با مردم مانند روبات ها رفتار می کنند زیرا ماشین ها بسیار راحت تر از انسانها قابل کنترل می باشند. ماشینها فقط کاری را که شما می خواهید انجام می دهند بدون اینکه هیچ گونه اعتراضی داشته باشند مشروط بر اینکه براساس برنامه مشخص شده از قبل رفتار کنند. شما مجبور نیستید با ماشینها مانند انسانها رفتار کنید زیرا ماشینها مانند انسانها به شما پاسخگو نخواهند بود. شما فقط از آنها استفاده می کنید تا به پایان عمر کاریشان برسند و آنگاه خود را از دست آنها خلاص نموده و به دنبال یک جایگزین مناسبتر خواهید بود.

از آنجایی که در حال حاضر تقریباً نیمی از مردم در نظام کفر یا نظام دجال مانند روبات شده اند لذا تنها راهی که امکان برقراری تعامل با آنها را برای کفار مهیا می سازد برخورد کردن با آنها همچون رباتها می باشد. این دسته از افراد که با نظام کفر مشکلی ندارند و از آنها رضایت دارند در واقع کسانی هستند که تحت سلطه و کنترل آنها در آمده اند و در واقع نمونه زنده

و آشکارا تبلور دجال به عنوان یک پدیده فرهنگی واجتماعی در سطح جهانی و دجال به عنوان یک نیروی پنهان و نادیده می‌باشند این‌ها همان مردمی هستند که هنگام ظهور شخص دجال او را شناخته، از او حمایت و پیروی می‌کنند و سرانجام به جهنم خواهند رفت و به آتش دوزخ گرفتار می‌شوند. اما افرادی که از نظام کفر دجال تنفر داشته و از آن دوری می‌کنند انسانهای واقعی هستند که در دام آنها گرفتار نشده و حتی اگر هنوز هم مسلمان نیستند در آینده به لطف خدا مسلمان خواهند شد و کسانی هستند که در زمان ظهور حضرت مهدی (عج) او را به خوبی شناخته، از او حمایت و پیروی خواهند نمود و در واقع برای بهشت آفریده شده‌اند.

هر فردی به یکی از این دو گروه تعلق داشته و گروه سوم وجود ندارد. هیچ کس نمی‌تواند خود را از این فرآیند آفرینش که خود بخشی از آن به شمار می‌آید مستثنی کند. فرآیندی که بر پایه تقابل و تعامل پویای تضادها استوار است. هیچ راه فراری وجود ندارد. فرو کردن سر در برف همچون کبک و تلاش در نفهمیدن حقایق هرگز انسان را از اصل خود دور نکرده و تنها ضرر آن این است که کار او را برای پی بردن به این مطلب که سرانجام او به کجا ختم خواهد شد، سخت‌تر و سخت‌تر می‌نماید.

گروه قابل ذکر دیگری هم وجود دارند که در حقیقت وابسته و متعلق به کفار هستند. اینها منافقین یعنی کسانی هستند که در ظاهر اقرار به مسلمان بودن کرده ولی در واقع کافر هستند. زیرا آنها به خدا ایمان نداشته و از راه و رسم پیامبر پیروی نمی‌کنند. در حالیکه به خوبی می‌دانند که خدا و پیامبر وجود دارند. منافقین بخشی از نظام دجال هستند و زمانی که وقت رویارویی ارتش حضرت مهدی (عج) و دجال می‌رسد آنها در دسته سربازان دجال قرار خواهند گرفت و در دنیای پس از مرگ اینها یقیناً گرفتار سخت‌ترین آتش دوزخ خواهند شد. زیرا آنها کاری را در دنیا انجام نداده‌اند که به خوبی

می دانستند باید انجام دهند و راه رسم پیامبر (ص) را در حالی نادیده گرفتند که دقیقاً می دانستند که نباید این کار را انجام دهند و باید از پیامبر پیروی کنند.

اما افرادی که تلاش می کنند تا از زندگی پیامبران دیگری که قبل از حضرت محمد (ص) آمده بودند، مانند ودا، بودا، موسی و عیسی پیروی کنند نیز در جایگاه متفاوت دیگری قرار می گیرند. افراد صادق و مخلصی از میان این جماعت دوست دارند که خداوند را پرستش کنند اما برای آنها غیر ممکن است که بتوانند خدا را همان طور که خودش فرمان داده بپرستند زیرا کتابهای آسمانی که آنها در اختیار دارند کتب مقدس ارایه شده توسط پیامبران نبوده و دچار تحریفاتی شده اند و دیگر اینکه زندگی این پیامبران از دیدگاه و جنبه وجودی کاملاً تغییر پیدا کرده و آن روش اصلی زندگی آنها برای همیشه به دست فراموشی سپرده شده است. لذا مردمی که هنوز هم در تلاش برای پیروی از راه و روش این پیامبران هستند، هرگز به معرفت واقعی از خداوند دست نخواهند یافت زیرا این شناخت از خدا فقط نصیب کسانی خواهد شد به مطالبی که بر پیامبرشان آشکار و فاش شده است ایمان راسخ داشته و به آنها تجسم واقعی ببخشند. اگر الگوی زندگی وجودی برای تجسم بخشیدن به آن آموزه ها از بین برود و اگر خود آموزه ها با تحریفات نادرست توسط افراد فاسد در گذشته از بین رفته باشند، آنگاه دیگر امکان دسترسی و پیروی از اصل الگوی زندگی پیامبر یا اصل آموزه های او و در نهایت شناخت واقعیت و معرفت الهی تنها با تکیه بر بقایای آن آموزه ها وجود نخواهد داشت.

خداوند در قرآن می فرماید همه چیز در جهان هستی به پرستش خداوند می پردازند لیکن فقط عده ای از مردم این مسأله را درک می کنند. هر اتمی که در جهان هستی وجود دارد بر پایه قدرت خداوند استوار است و

دلیل و نشانه‌ای بر وجود اوست و او را می‌پرستند. تمام موجودات در جهان هستی و در عالم پنهان خدا را ستایش می‌کنند اما فقط انسان است که لیاقت و شایستگی داشتن عرفان و شناخت واقعی خداوند را دارا می‌باشد. انسانی که دارای این معرفت و شناخت نسبت به خداوند باشد خداوند را بهتر و با درک درست‌تری از همه انواع موجودات و مخلوقات دیگر پرستش می‌کند. در حالیکه هر ذره اتم از سلولهای بدن یک فرد کافر خود گواه و شهادتی است بر کمال نامحدود الهی و شکوه و جلال او، خود آن فرد و گفتار و رفتارش منکر قدرت مخفی خداوند می‌باشد. ذرات و سلولهای بدن فردی که به خدا ایمان دارد نیز مؤید و گواه بر کمال نامحدود و قدرت و جلال لایزال الهی بوده مضاف بر اینکه خود فرد هم با رفتار و گفتارش این مسأله را تأیید می‌کند. و از همه مهمتر اینکه فردی که به خدا ایمان دارد خود نیز به این مسأله اشراف داشته و دارای معرفت و شناخت نسبت به خدا می‌باشد. کسی که تلاش می‌کند تا از راه و رسم پیامبران قبل از حضرت محمد (ص) پیروی کند در واقع جایگاهی مابین دو گروه مخالف هم را به خود اختصاص می‌دهد. سلولهای و ذرات بدن او نیز گواه و شهادت بر کمال نامحدود الهی می‌دهند اما از آنجایی که او از رهنمونها و دستوراتی پیروی نمی‌کند که کاملاً بی عیب و نقص باشند لذا ممکن است تنها برخی و نه همه کارهای او مؤید این واقعیت بزرگ در مورد خداوند و نیز درک واقعی آن فرد از نحوه عملکردش باشد و در نتیجه درک و استنباط او از شناخت و معرفت خدا ناکامل بوده و ناگزیر در بعضی از قسمتهای زندگی و عملکردش دچار انحراف می‌گردد.

انسان فقط از طریق شناخت خدا می‌تواند به درستی او را پرستش کند. پرستش خداوند توسط کسی که دارای عرفان الهی می‌باشد بسیار عمیق‌تر و کاملتر از پرستش خدا توسط کسی است که تنها دارای درک عقلی از

خداست و نیز بسیار عمیق تر از پرستش خدا توسط کسی می باشد که اطلاعات محدودی در ارتباط با پروردگار خود داشته، اطلاعات منحرف شده و غلطی نسبت به خدا داشته و یا خدا را فقط به واسطه اینکه به او امکان موجودیت داده می شناسد در حالیکه در خود آگاه خود فکر می کند که خدا وجود ندارد.

هر چه که انسان دانش بیشتری نسبت به خدا داشته باشد، بیشتر به این مسأله پی می برد که در واقع چیز زیادی نمی داند. خداوند بارها و بارها در قرآن به این مسأله اشاره فرموده که (۱) «خداوند می داند و شما نمی دانید» یکی از نشانه های غفلت و گمراهی آن است که انسان با خود فکر می کند که همه چیز را می داند در حالیکه اصلاً چیزی نمی داند. این مسأله به ویژه در مورد کفار صدق می کند. البته در مورد افرادی که مدام سعی در پیروی از بقایای آموزه های تحریف شده و ناکافی پیامبران قبل می کنند که امروزه دیگر چندان مصداقی ندارد نیز چنین می باشد.

آنهایی که هنوز به تعاملات زنده و حیات بخش زندگی اسلام دست نیافته اند، یقیناً به دلیل پیروی نکردن از چیزی که هنوز نمی دانند مقصر شناخته نمی شوند، خداوند در باره کسانی که در این دوران پیرو پیامبران قبل از محمد (ص) می باشند می فرماید، کسانی که خدا را از روی خلوص و صداقت می پرستند دلیلی برای ترس از خشم خدا در روز قیامت نخواهند داشت. همچنین خدا در قرآن می فرماید برای کسی که حداقل یکبار با اسلام آشنا شده، هیچ روش غیر از روش زندگی اسلامی در نزد خدا پذیرفته نمی شود. بدیهی است زندگی با خدا همان زندگی به شیوه اسلام است. همه پیامبران روش زندگی به سبک اسلام را به مردم می آموختند که

۱- طه ۱۱۰: خداوند گذشته و آینده شان را می داند و آنان را به او هیچ احاطه علمی نیست.

یکی از مفاهیم آموزه‌های آنها این بود که همه چیز را باید همان طور که هست پذیرفت و انسان باید خودش را مطیع و تسلیم پرستش خداوند نماید اما در حال حاضر تنها روش کامل زندگی اسلامی که بدون عیب و نقص در اختیار ما قرار دارد و تا آخر دنیا هم دیگر تغییر نخواهد نمود روشی است که حضرت محمد (ص) به عنوان آخرین پیامبر معرفی فرموده‌اند و حال دیگر انتخاب با خود شماست.

تنها جایگزین مناسب و فناپذیر برای نظام کفر یعنی همان نظام دجال راه اسلام می‌باشد. هر روش زندگی دیگری که به ظاهر جایگزین نظام کفر به نظر می‌رسد حتی در شروع شکل‌گیری هم موفق نخواهد شد. هر نوع جنبش و حرکت دیگری بلافاصله پس از ظهور یا توسط نظام دجال به سرعت نابود می‌شود و یا تغییر شکل داده شده و به سوی نظام دجال جذب و در خود آن محو می‌شوند و یا اینکه در اصل جزئی از خود نظام دجال بوده و هر نوع مخالف و برخورد آنها در ظاهر با یکدیگر بر خوردی سطحی و جزئی می‌باشد. دلیل اینکه اسلام تنها جایگزین واقعی و فناپذیر نظام کفر دجال می‌باشد این است که راه اسلام نقطه مقابل راه و رسم کفر می‌باشد آنها متضاد یکدیگرند و یکی از رموز اصلی زندگی این است که همه چیز در برابر نقطه مخالف خود قرار می‌گیرد. در تعامل و تقابل پویای تضادها در دنیا که این تقابل همان فرآیند اصلی آفرینش می‌باشد، کنش و واکنش بین کفر و ایمان بدان شکل است که اگر یکی از آنها وجود داشته باشد دیگری هم الزاماً وجود خواهد داشت. همه افراد بیدار و آگاه به خوبی می‌دانند که این مسأله نه تنها در مورد خود آنها بلکه در مورد افراد دیگر، خانواده‌های دیگر، جوامع دیگر، شهرها و روستاها و کشورهای دیگر و خلاصه در مورد کل دنیا صدق می‌کند از آنجایی که در زمان نوشتن این مطلب نظام کفر در واقع هنوز قدرت غالب و حاکم بر همه دنیاست

بنابراین بدیهی است که در فردای نه چندان دور راه و رسم اسلام جایگزین این روش کنونی خواهد شد. همه چیز بر نقطه مقابل خود تکیه می‌کند و هیچ تغییری در روش خداوند وجود ندارد.

تنها راه درک کامل اسلام این است که اگر تا کنون مسلمان نشده‌اید سریعتر نسبت به آن اقدام نموده و از اسلام پیروی کنید. نه کسی می‌تواند شما را به اجبار به اسلام دعوت کند و نه کسی می‌تواند شما را از اسلام جدا سازد. خداوند در قرآن فرموده است^(۱) که در دین هیچ اکراهی نیست فقط خداست که راه مستقیم را از راه کج و منحرف مشخص می‌سازد و راه مستقیم در واقع راه اسلام است که به باریکی لبه نازک بین دو سرب یک شمشیر نیز می‌باشد. لذا به همین دلیل است که افراد خردمندی که این راه را در زندگی انتخاب می‌کنند برای گذشتن از آن فقط به خدا توکل و اتکا می‌کنند. خداوند است که قلبها را به سمت اسلام می‌گشاید. شما فقط کسانی را می‌توانید مسلمان کنید که از صمیم قلب به آنها عشق می‌ورزید. خداوند است که انسان را به تمیز دادن ایمان و کفر از یکدیگر، به آنچه که برای خدا ناخوشایند است و آنچه که خوشایند است، بین حلال و حرام و در نهایت بین رفتار و کرداری که عاقبت آن به جهنم منتهی می‌شود و رفتار و کرداری که عاقبت آن به بهشت ختم می‌شود، قادر می‌سازد. از همه مهمتر اینکه فقط خداوند است که معرفت و شناخت خود را نصیب کسانی می‌سازد که از آنها خشنود و راضی می‌باشد و آنها را خشنود می‌سازد. انسان با جستجو کردن صرف هرگز به معرفت الهی دست نخواهد یافت بلکه

۱- بقره، ۲۵۶: در دین اکراهی نیست؛ چرا که راه از بیراهه آشکار شده است. پس هر که به

طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، یقیناً به محکم‌ترین دستاویز دست آویخته است که هرگز نخواهد گسست،

آنهايي به معرفت و شناخت او دست خواهند يافت که علاوه بر جستجو و خواستن آنها، خدا نیز این امر را اراده کند یعنی برای رسیدن به این هدف انسان نباید به کارهای خودش بلکه فقط باید به خدا اتکا و توکل داشته باشد.

در واقع همه چیز از خداوند سرچشمه می‌گیرد. همه جهان از خدا به وجود آمده و به سوی او باز می‌گردد و دنیا در بردارنده خدا نیست بلکه خداوند است که در بردارنده همه جهان می‌باشد و خداوند مانند هیچ چیزی نمی‌باشد. هر ایده و تصویری که شما از خداوند در ذهن دارید ارتباطی با خدا ندارد و او بدان شکل نمی‌باشد. این شما هستید که خود ایده‌ای از خداوند می‌باشید در حقیقت کل هستی نظر و خواست خداوند است. برای درک این مطلب شما باید پیشانی خود را در مقابل ذات اقدس الهی بر روی زمین بگذارید. مادامیکه شما در مقابل پروردگار خود نایستید، تعظیم نکنید به خاک سجده نکرده و مقابل او ننشینید درست همان طور که پیامبر (ص) ایستاد و تعظیم کرد و سجده نمود و نشست نه می‌توانید شروع به شناخت راه اسلام کنید و نه می‌توانید به معرفت واقعی که چیزی جز شناخت خداوند متعال به معنی واقعی نیست، دست پیدا کنید.

دلیل اصلی آنکه یهودیان و مسیحیان نمی‌توانند به شناخت حقیقی که در واقع همان شناخت واقعیت و حقیقت خداوند است دست یابند آن است که آنها همان نماز و عبادتی را بجای نمی‌آورند که پیامبر آنها موسی (ع) و عیسی (ع) بجای می‌آورند. روش عبادت و نماز موسی و عیسی و کلاً واژگان و ادبیات پرستش آنها برای همیشه از بین رفته است. اما نماز و عبادتی که مسلمانان بجای می‌آورند و واژگانی که در آن مورد استفاده قرار می‌دهند دقیقاً مانند همان عبادت و لغاتی است که حضرت محمد (ص) به کار می‌برده‌اند. هنگامی که شما قرآن را تلاوت می‌کنید در

حقیقت واژگانی را بیان می‌کنید که فرشته وحی جبرئیل نیز به همان شکل به پیامبر (ص) وحی نمود و ایشان نیز برای پیروانشان تلاوت فرمودند.

در واقع همه چیز از خداوند منشأ می‌گیرد. جهان آینه تمام‌نمایی است از نامها و صفات خداوند که نمایانگر زیبایی و عظمت و شکوه اوست و آنچه که مردم خوب یا بد می‌پندارند همه و همه از خدا و به فرمان اوست یکی از ضروریات شناخت خداوند دست کشیدن از قضاوت‌های ارزشی و هرگونه قضاوت ذهنی و اخلاقی می‌باشد. برای رسیدن به این شناخت باید دست از فکر کردن کشید و به دل اجازه داد تا بر عقل غلبه کند. هنگامی که انسان دست از فکر کردن می‌کشد، هستی و همه کائنات از ادامه کار متوقف نمی‌گردند بلکه این انسان است که آن‌ها را از زاویه دیگری مشاهده می‌کند. ذهن را آزاد کرده و شنا کردن را بیاموزید. دل را با یاد خدا صاف کنید تا ببینید که در آن چه می‌گذرد، خواهید دید که آنچه در دل است فقط خداوند است. خدا از زبان پیامبرانش به ما فرموده است که «هیچ‌خدایی جز الله وجود ندارد» و «فقط من هستم که وجود دارد» به هر سمت و سو که نگاه کنیم فقط چهره خدا را می‌بینیم. همه چیز در دنیا فانی و گذرا است بجز خدا. هیچ حقیقتی جز «حق» وجود ندارد. فقط خداست و خدا و دیگر هیچ. خداوند هر که را که بخواهد هدایت و هر آنکس را که اراده کند به ظلال و گمراهی سوق می‌دهد. خداوند زندگی و حیات می‌بخشد و فقط اوست که آنرا پس می‌گیرد. خداوند روزی را کم یا زیاد می‌کند. خداوند از زبان پیامبرش محمد (ص) که درود خدا بر او باد چنین می‌فرماید که «اگر اراده کنم انسانها را به بهشت و یا به جهنم خواهم فرستاد» خداوند و اذن او فاعل و انجام‌دهنده کارهای شماست حال آنکه مسئولیت این کارها به عهده خود شماست. در روز قیامت شما هرگز بابت کارهای دیگران مورد مؤاخذه قرار نخواهید گرفت. از شما فقط در ارتباط با اعمال خودتان در

زمان حیات شما در دنیا پرسش می شود. ضمناً این شما نیستید که در قیامت از خداوند سؤال می پرسید بلکه تنها اوست که شما را مورد سؤال قرار خواهد داد و شما بسته به اینکه در دنیا چه کارهایی انجام داده‌اید و قصد و نیتی که از انجام آن کارها داشته‌اید و نیز انتظاراتی که از خدا داشته‌اید و بسته به بخشش و غضب خداوند بهشتی و جهنمی خواهید شد. خداوند بر همه چیز قادر است. هیچ قدرتی برای انجام کارهای درست یا غلط بالاتر از قدرت خداوند وجود ندارد و در اصل هیچ قدرت و نیرویی بجز خدا وجود ندارد انسان بسیار درمانده و عاجزتر از آن است که در مقابل قدرت خدا حرفی برای گفتن داشته باشد اما در حال حاضر انتخاب راه با خود انسان است.

تنها راه پیروی از راه اسلام همراه شدن با آن دسته از انسانهاست که همه تلاش خود را در جهت پیروی از خط مشی‌های و نمونه‌هایی از روش زندگی اولین جامعه مسلمانان که حول پیامبر اسلام محمد (ص) در مدینه یعنی جایی که تصویری واقعی از تعاملات زندگی سالم در آن به تصویر کشیده شده، به کار می‌بندند. و یک چنین همراهی فقط نصیب کسانی می‌شود که خداوند آنها را دوست داشته و آنها نیز به خداوند عشق ورزیده و در عین حال از غضب او می‌هراسند و اینها ویژگیهای کسانی است که در اصطلاح به آنها ولی یعنی دوست و عاشق خدا گفته می‌شود. ولی خدا اصلح‌ترین فردی است که پس از پیامبر (ص) نزد مردم آمده تا به تفسیر و تجسم بخشیدن به قرآن و فرامین آن بپردازد. ولی خدا در مقایسه با پیامبر (ص) به مثابه قطره می‌ماند که از اقیانوس وجود آن حضرت جدا شده و در میان مردم قرار گرفته است. ولی خدا بهترین راهنماهاست به این دلیل که خداوند کسی را که دوست می‌دارد راهنمایی و به راه راست هدایت نموده و هیچ کس محبوب‌تر از اولیاء در نزد پروردگار نمی‌باشد. اولیاء خدا

کسانی هستند که روش زنده و حیات بخشی زندگی اسلامی و شناخت و معرفتی که از این روش زندگی حاصل می‌گردد در یک زنجیره انتقالی پیوسته از پیامبر (ص) فرد به فرد و نسل به نسل به ایشان منتقل شده است. امروز نیز تنها اولیاء خدا هستند که اسلام را شناخته از دستورات آن پیروی می‌کنند. صالح ترین آنها با حضرت محمد (ص) از طریق بصری و در رویای صادق، هر زمان که ضرورت داشته باشد ملاقات و گفتگو نموده و رهنمودها و دستورات لازم را از ایشان دریافت می‌نماید. کمکهای آن حضرت در هر زمان به آنها می‌رسد. اولیاء خدا دارای معرفت و عرفان الهی هستند که این امر در ارتباط با جهان هستی و کائنات و ماهیت واقعی آنها به ایشان اطمینان و یقین می‌دهد.

یقین سه سطح دارد. مثالی که مشخص کننده این سه سطح است این است که مثلاً به شما در جنگل در باره آتش تذکر داده می‌شود و بدون اینکه شما آتش را ببینید حرف فردی که به شما تذکر داده را باور می‌کنید. در مرحله بعد شما آتش را در جنگل به چشم خود می‌بینید و حرارت آن را حس می‌کنید بنابراین دیگر جای هیچ شکمی برای شما باقی نمی‌ماند که آتش در جنگل وجود دارد. در مرحله پایانی این شما هستید که آتش توسط شما به جنگل منتقل و توسط شما هم خاموش شده است. این مرحله پایانی یقین مرحله ایست که بزرگترین اولیاء در آن قرار دارند و معنی این سطح این است که خداوند کسانی را که در آن قرار دارند دوست داشته و لذا خداوند به دلیل دوست داشتن آنها زبان گویای آنها، دست توانای آنها و پای راه رفتن آنها در دنیا و در میان انسانهای دیگر می‌گردد. و درست به همین دلیل است که شادی آنها شادی خداوند و رهنمودهای آنها، رهنمودهای خداوند بوده و آنها بهترین هدایتگران انسانها در زمین باشند آنها نمی‌توانند با خدا که خودش اصل هدایت است شریک یا همسطح باشند بلکه فقط

وسیله انتقال راه هدایت از جانب خدا هستند. مهدی (عج) هدایت شده‌ترین هدایتگران خواهد بود در زمان ظهور همه مسلمانان واقعی ایشان را خواهند شناخت.

ما باید بین روش زنده و حیات بخش زندگی اسلامی که به اولیاء منتقل شده و توسط آنها حفظ و به ما انتقال داده شده و اسلام مرده و کم رنگی که توسط مردمی که همه شناخت و اطلاعات خود را تنها از طریق کتابها بدست آورده‌اند ارایه می‌شود تمایز قائل شویم. اولیاء هم از کتابها استفاده می‌کنند اما فقط به آنها اتکا نمی‌کنند. معرفت الهی آنها برگرفته از ترس آنها از خداوند و درک آنها از زیبایی و عظمت او می‌باشد. اگر شناخت انسان از خدا در نتیجه ترس و پی بردن به قدرت لایزال الهی نباشد آنگاه انسان فریب خورده و گمراه شده است، یکی از اولیاء بزرگ خداوند به فردی که در شناخت خداوند فقط به کتابها و نوشته‌ها اعتماد و اتکاء کرده بود فرمود: «تو دانش و معرفت را از چیزی بی جان و مرده‌ای گرفته‌ای لیکن ما معرفت و شناخت خود را از خالق زنده و جاودانه‌ای گرفته‌ایم که هرگز نخواهد مرد.» یکی دیگر از اولیاء بلندمرتبه خدا فرموده بودند: «اگر حضرت محمد (ص) لحظه‌ای مرا در شناخت خدا به حال خود رها می‌فرمود، من دیگر خود را هرگز مسلمان نمی‌خواندم»

در بهترین حالت کسی که در شناخت خدا و اسلام فقط به کتابها اطمینان می‌کند ممکن است فقط به اولین سطح از سه سطح یقین برسد. البته ان‌شاءالله به لطف خدا آنها هم به بهشت خواهند رفت اما در زمره بهترین راهنماها برای مردم قرار نخواهند گرفت. خطری که در صورت پیروی کردن از الگو قرار دادن این افراد دیگران را مورد تهدید قرار می‌دهد این است که مردم ممکن است مقصد اصلی را فراموش کرده و به جای پرستش

خداوند به اشتباه اسلام را مورد پرستش قرار دهند.

راه اسلام شما را به سمتی سوق می دهد که بتوانید خداوند را بشناسید و در نتیجه خدا را پرستش کنید و بهترین نوع شناخت خدا عرفان الهی است و کسی که دارای عرفان الهی باشد درک بهتر و عمیق تری نسبت به کسانی دارند که تنها اطلاعات و شناختی سطحی در مورد خداوند دارند. کسانی که تنها به اطلاعاتی که از برخی کتابها در مورد اسلام به دست آورده اند بسنده می کنند در بدترین شرایط انسان را تا حدودی از مسیر اصلی اسلام دور می کنند زیرا آنها همیشه به آنچه که خود می دانند عمل نمی کنند. لذا همیشه سعی کنید دانش و اطلاعات مورد نیاز خود را از کسانی بگیرید که حرف و عمل آنها با هم یکی باشد. زمانی که انسان در غفلت و گمراهی به سر می برد اغلب حرفها و عملکردهای او با یکدیگر مطابقت نمی کنند. این قبیل افراد از روی یقین کاری را انجام نمی دهند بلکه به اقتضای شرایط و مصلحت خود در هر زمان اقدام می کنند اینها از خدا ترسیده و در عوض از کسانی غیر از پروردگار خویش واهمه دارند اینها خودشان گیج و سردرگم شده و هر کسی که از آنها تقلید و پیروی می کند را هم مانند خود به گرداب سردرگمی می کشانند.

پیامبر (ص) فرموده اند در میان مردم افرادی هستند که قرآن از زبان آنها جاری می شود در حالیکه نه در قلب و نه در عمل آنها جایگاهی ندارد. ایشان فرموده اند اینها بدترین مردم در زمین می باشند. اینها منافقین و فریبکارانی هستند که سرنوشت آنها چیزی جز عذاب الهی و سخت ترین آتش جهنم نمی باشد. یکی از نشانه های این افراد این است که آنها هیچ ترسی در دل ندارند که این مسأله نشأت گرفته از همین عدم صداقت و حيله گری آنها می باشد. آنها از این جهت قابل شناسایی هستند که درست همانطور که متخصصین و کارشناسان کفار خود را در زمینه های خاص ماهر

و متخصص می‌دانند، آنها هم خودشان را در زمینه اسلام متخصص و اهل فن می‌دانند. اگر چه این افراد با واژگان و ادبیات اسلامی سخن می‌گویند لیکن تشکیلات و تأسیساتی را که با نام اسلام بنا نهاده یا مورد حمایت قرار می‌دهند برگرفته و تقلیدی از مدل تشکیلات و نظامهای کفر و دجال می‌باشد. در عمل آنها خود بخش و یا جزیی از همان نظام کفر دجال می‌باشند. امروز این افراد اغلب در سرزمینهای اسلامی که تحت حاکمیت نظام کفر قرار دارند و توسط سردمداران کفر اداره می‌شوند حضور و نقش دارند. امروزه منافقین به عنوان ابزاری در اختیار دولتهای فاسد قرار گرفته‌اند تا به کمک آنها بتوانند رأی مثبت بی‌چون و چرای مردم را نسبت به خود جلب نمایند. اینها با اسلامی جلوه دادن آن دولتها آنها را در رسیدن به اهدافشان یاری می‌کنند. درست همان طور که مردم در غرب نیز به دلیل اعتماد داشتن به حرفهای کارشناسان کافر و نظام دجال متقاعد به پیروی و پذیرش حرفهای آنها شدند در سرزمینهای اسلامی نیز منافقین در تلاشند تا با اسلامی جلوه دادن سردمداران حکومت مردم را متقاعد به پذیرفتن نفوذ و قدرت و آموزه‌های نظام کفر نمایند و مردم نیز به دلیل اعتمادی که به حرفهای این به اصطلاح کارشناسان و دانشمندان اسلامی دارند در نهایت قبول می‌کنند که روشی را که حکومت در واقع کفر آنها پیش گرفته، روش اسلام است. خداوند هویت افراد زیادی را که در دسته منافقین قرار دارند برای مردم عادی مشخص نمی‌کند اما بدون شک زمانیکه وقت رویارویی مستقیم بین کفر و ایمان فرا برسد از آنجایی که منافقین در جبهه کفر قرار می‌گیرند هویت آنها برای مؤمنان و مسلمانان مشخص خواهد گردید. این نشانه‌ایست از غفلت و عدم ایمان آنها به خدا و آنها به این دلیل در دسته کفار قرار می‌گیرند که با خود فکر می‌کنند در نبرد کفر و ایمان، کفار هستند که در نهایت پیروز خواهند شد.

اسلام منافقین هیچ ارتباطی با روش زنده و حیات بخش زندگی اسلامی که در زمان پیامبر در میان جامعه ساکن در مدینه منوره تجسم یافته بود، ندارد زیرا منافقین همواره سخنانی را می‌گویند که هرگز به آن عمل نمی‌کنند. مذهب اسلام ساختگی آنها همان کفر است که ظاهری اسلامی دارد درست همان طور که یهودیت و مسیحیت مدرن نیز با مسیحیت و یهودیت اصل حضرت مسیح و حضرت موسی تفاوت داشته و در حقیقت همان کفر تغییر ظاهر داده شده هستند.

یکی از تنفرآمیزترین ویژگیهای این سه شبه مذهب ساختگی این است که همه آنها توسط نظام سلسله وار نخبگان حاکم هدایت و رهبری می‌شوند که البته نه همه آنها ولی عده زیادی از آنها در واقع فراماسونهای در حال معامله و تبانی با یکدیگر می‌باشند. آنها نه تنها با نظام کفر مخالفت نمی‌کنند بلکه با برگزاری مراسم‌های به اصطلاح مذهبی همواره در تلاش برای تجلی بخشیدن و اعتبار بخشیدن به برخی از مراسم و تشریفات کفار در مجامع عمومی بوده، و حتی با این کار عملاً به حمایت از نظام کفر دجال نیز می‌پردازند. در واقع آنها بخشی از صحنه نمایش کفار هستند که به منظور پنهان کردن ماهیت واقعی فعالیت‌های نخبگان حاکم فراماسونری به کار گرفته می‌شوند. طبیعی است افرادی در این سه گروه مذهبی حضور دارند که در فعالیت‌هایشان صادق و بی ریا بوده و خداوند را هم پرستش می‌کنند اما اگر این افراد کمی به خود زحمت داده و نیم‌نگاهی هم به آموزه‌ها و دستورات منسوب به پیامبرانشان داشته باشند و آنها را سرلوحه خود قرار دهند یقیناً به این مسأله پی می‌برند که نه تنها هیچ یک از این پیامبران بلکه هیچ پیامبر دیگری هم هرگز در جایگاهی قرار نگرفته که به دیگران فرموده باشد «برای رسیدن به خدا شما به ما احتیاج دارید».

ارتباط واقعی انسان با خدا در واقع به طور مستقیم بین او و خداوند بوده

و هیچ واسطه‌ای در میان این دو لازم نیست. همه زندگی انسان مختص به او و خدای واحد می‌شود و آنهایی که به روش زنده حیات بخش زندگی اسلام دسترسی و آشنایی دارند به خوبی به این مسأله واقف هستند.

تعلیمات پیامبر اسلام (ص)، تنها تعلیمات و آموزشهای اصیل نبوی می‌باشد که امروزه همچنان بدون تغییر و دست نخورده باقی مانده است. زیرا اولیاء و امامان بعد از او که آموزه‌های پیامبر از طریق آنها به دیگران انتقال یافته و تا به امروز به ما رسیده همگی مسلمان بوده‌اند. شما هرگز نخواهید توانست معرفت و شناخت الهی را که خاص اولیاء اوست در میان هندوها، بودائی‌ها، یهودی‌ها و یا مسیحی‌ها جستجو کنید چرا که عرفان الهی تنها برای کسانی امکان پذیر است که به آن آموزه‌های دست نخورده و اصیل پیامبر دسترسی داشته و از آن تبعیت می‌کنند. تمامی تعلیمات و آموزه‌های نبوی که سالها قبل از آمدن حضرت محمد (ص) به طور کامل توسط مردم مورد توجه و پیروی قرار گرفته بود همگی امروز یا از بین رفته‌اند و یا دچار تغییر شده و یا توسط نظام کفر بی اعتبار جلوه‌دادن شده‌اند این مسأله تا حدودی در مورد افرادی که آموزه‌های اصلی و واقعی اسلام را به یک دین مرده عقلی - اخلاقی تبدیل نموده‌اند نیز صدق می‌کند. تعداد اندک یهودیانی که هنوز می‌توانند ادعا کنند که از نوادگان بدون واسطه قوم بنی اسرائیل که توسط حضرت موسی (ع) هدایت می‌شد، هستند و نیز یهودیانی که در واقع یهودی نبوده یعنی از نوادگان خزر هستند و یا آنهایی که ترکیبی از نژادهای دیگر می‌باشند هیچ یک پیرو آیینی که حضرت موسی آنرا تحقق بخشیده بود نیستند. همچنین مسیحیان نیز از الگوی معرفی شده حضرت مسیح پیروی نمی‌کنند. کتابهایی که امروزه یهودیان و غیر یهودیان و مسیحیان به آنها استناد و اعتماد می‌کنند همگی در گذشته تغییر پیدا کرده و توسط کشیشها و خاخامهای فاسد مورد تحریف

قرار گرفته‌اند و این افراد این تغییرات را تنها برای اینکه با حکام نظام کفر مصالحه کرده و پولی از این راه عاید خود کرده باشند در آن کتابها اعمال نموده‌اند. به علاوه، در هر دو مورد یهودیان و مسیحیان تنها کتاب اصلی پیامبر آنها نبوده که مورد تغییر و تحریف قرار گرفته است. در مورد یهودیان ماجرا بدین قرار است که در یک برهه تاریخی کلیه مکتوبات مقدس به جای مانده از تورات به کلی از بین رفت و آنها تلاش بسیاری نمودند تا از طریق گردآوردن خاخامهایی که هر کدام بخشی از تورات را قبلاً در حافظه خود نگاه داشته بودند، مجدداً آن را به صورت اول گردآوری نمایند و بر روی کاغذ ثبت کنند و از این راه به این مطلب پی ببرند که آیا مجموع بخشهای حفظ شده توسط خاخامها در نهایت به کل تورات ختم خواهد شد یا خیر. البته آنها هرگز موفق نشدند. آنها امروز هم از نسخه گردآوری شده‌ای استفاده می‌کنند که مطالب آن چیزی جز مجموع مطالبی که در حافظه آنها باقی مانده و در نهایت ثبت شده بود نمی‌باشد و گذشته از این، این نسخه همان نسخه‌ای می‌باشد که به تدریج توسط خاخامهای فاسد مورد تغییر و تحریف نیز قرار گرفت آنها تلاش می‌کردند راه و روش اصلی زندگی یهودیان که برگرفته از روش زندگی زنده و حیات بخش اسلامی که توسط حضرت موسی (ع) به ارمغان آورده شده بود را منحرف کنند. اما در مورد دوم یعنی مسیحیان چنین به نظر می‌آید که انجیل یا همان کاسپیل Gospel^(۱) که به حضرت عیسی مسیح (ع) الهام گردیده بود در واقع هیچ وقت به صورت کتاب بر روی کاغذ ثبت نشده بود. در واقع اصلاً هیچ کتابی به نام انجیل (Gospel) که در ارتباط با مسیح باشد و به زبان ارامی^(۲) که

۱- لغت انجیل (Gospel) از واژه آنگلو- ساکسون Godspell به معنای «خبر خوش» مرده

گرفته شده است. ۲- Aramie

زبان اصلی حضرت مسیح بود نیز نوشته شده باشد وجود ندارد. و اگر هم این کتاب وجود داشته باشد، مسیحیان راجع به آن صحبتی نمی‌کنند. در عوض آنها کتاب دیگری را عرضه می‌کنند که در واقع میثاق نامه جدید شامل چهار انجیل رسمی بوده و در اصل توسط افرادی تدوین و گردآوری شده که هرگز حتی خود حضرت مسیح (ع) را ملاقات هم نکرده و خودشان هم همواره مطالب یکدیگر را به دفعات نقض می‌نمایند و این میثاق نامه مشتمل بر آموزه‌های پولس (Paul) می‌باشد که این آموزه‌ها اساساً در تناقض کامل با روش زندگی حیات بخش و اصیل اسلام می‌باشد که حضرت مسیح آن را برای مردم به ارمغان آورده بودند. این کتاب همان کتابی است که در گذشته توسط کشیش‌های دروغین که همواره تلاش می‌کردند آموزه‌های اصلی ارائه شده توسط حضرت مسیح را با ظاهری فراتر از درک و فهم مردم و به نحوی که با ساز و کارهای زندگی حکام نظام کفر بیشتر تطابق داده باشند، بیارایند، مورد تحریف قرار گرفته است. شاید آشکارترین و وقیحانه‌ترین تحریف الحاق اصل خیالی تثلیث به دکترین پائولینی بوده است که اسحاق نیوتن متوجه جعلی بودن آن گردید. طبق مطالب مندرج در انجیل بارنابا، «انجیل» به صورت مکتوب ظهور پیدا نکرده بلکه در عالم وحی به عیسی (ع) الهام شده و در غالب بهترین دانشها در قلب او ثبت گردیده به نحوی که هرگاه اراده می‌نمود می‌توانست آنرا به صورت مکتوب ثبت نماید. ما نمی‌گوییم که در این کتابهای موجود مسیحیان و یهودیان حقیقتی وجود ندارد. حقایقی هم در آنها وجود دارد و برخی از مطالب آنها به احتمال زیاد از کتابهای اصلی نازل شده به پیامبران منشأ گرفته است. اما کتابهای موجود سانسور شده‌اند و دروغهایی به آنها اضافه شده است به همین خاطر این کتابها قابل اعتماد نیستند.

اصل کتاب تورات که به حضرت موسی الهام شده بود، امروز دیگر

موجود نمی باشد. همچنین انجیل اصلی یا «Gospel»، که به حضرت مسیح الهام شده بود نیز دیگر امروز وجود خارجی ندارد. مردمانی نیز که دیدگاه وجودی زندگی این پیامبران سینه به سینه و نسل به نسل از طریق آنها به نسلهای بعدی انتقال پیدا کرده نیز سالهاست که دیگر در میان مردمان نیستند و از دنیا رفته اند. در حقیقت زنجیره انتقال این آموزه ها از موسی و عیسی به نسل امروز از هم گسیخته و برای همیشه متلاشی شده است حتی اگر شما سرشار از صداقت و اخلاص هم باشید، قادر نخواهید بود که از الگوی پرستش و رفتار و کردار موسی و عیسی و بودا و نیز آورندگان کتابهای باستانی مقدس ودا و جوامعی که گرد آنها جمع می شدند پیروی و به آنها عمل کنید زیرا آن الگوهای رفتاری برای همیشه از بین رفته و الگوها جعلی و ساختگی دیگری با نام آنها و با نام خدا جای آنها را گرفته اند.

امروز قرآن تنها راهنمای بجای مانده از پیامبران بر چهره زمین است که حتی یک حرف از آن هم به واسطه تحریفات و تغییرات کم و زیاد نشده است. قرآن به همان گونه که بر پیامبر نازل شد به روی کاغذ ثبت گردیده است. خداوند وعده داده است که قرآن بدون تغییر تا آخرالزمان در میان مردم باقی خواهد ماند. هیچ شکی به قرآن راه نداشته و کلیه مطالب آن قابل اطمینان می باشد. حتی نخبه ترین و باهوش ترین افراد به اصطلاح اندیشمندان و مستشرقین نظام کفر هم قادر به بی اعتبار کردن و آسیب رساندن به آن نبوده اند. خداوند در قرآن می فرماید: «اگر انسانها در نزول قرآن از جانب خدا شک دارند، همه تلاش خود را به کار گیرند تا نمونه ای مانند آن بیاورند» خداوند در جای دیگری از قرآن می فرماید: «اگر همه انسانها اجنه با یکدیگر متحد شوند هرگز نخواهند توانست کتابی مانند قرآن بیاورند» به علاوه الگوی زندگی حضرت محمد و جامعه حول ایشان به

خوبی حفظ و بدون گسستن زنجیره انتقال سینه به سینه و نسل به نسل تا امروز به ما انتقال داده شده است.

اگر انسان بخواهد همانطور که خداوند خودش مشخص فرموده از طریق پیامبرش او را شناخته به او ایمان داشته و او را پرستش نماید، آنگاه باید آموزه‌های قرآنی را بخوبی فرا گرفته و راه زندگی پیامبر (ص) که همان روش زنده و حیات بخش زندگی اسلامی می‌باشد را سرلوحه کار خود قرار دهد. حال انتخاب با خود انسان می‌باشد.

تمامی ۱۲۴۰۰۰ پیامبری که از جانب خدا بر زمین فرستاده شدند در زمانهای خاص از تاریخ بشر و برای گروههای خاص از انبای بشر در میان مردم ظهور پیدا کردند. برخی از آنها فقط برای عده کمی از مردم، برخی برای اقوام خاص، برخی برای ملت‌های خاص و فقط یک پیامبر برای همه قبایل، ملت‌ها و نژادها فرستاده شده‌اند. برای مثال حضرت نوح (ع) در زمان طوفان بزرگ تنها ۱۹ پسر و مرید داشت در حالیکه ایشان ۹۵۰ سال در دنیا زندگی کردند. موسی و عیسی هر دو برای هدایت قوم بنی اسرائیل فرستاده شده بودند و لذا فقط خدا می‌داند که یهودیانی که در اصل یهودی نیستند و مسیحیانی که از نوادگان قوم بنی اسرائیل نیستند در واقع چه کسانی هستند و از کجا آمده‌اند. فقط حضرت محمد (ص) بود که از زمان نزول قرآن بر او تا پایان دنیا با یک راهنمایی و هدایت و یک بشارت و یک اخطار برای همه مردم فرستاده شد. امروز دیگر زمان همه پیامبران قبل از حضرت محمد (ص) سالهاست که به پایان رسیده است و همه مردمی که پیامبران قبل از حضرت محمد روزگاری برای هدایت آنها فرستاده شده بودند. سالهاست که از دنیا رفته‌اند. امروز زمان پیروی و زندگی به روش و سلوک پیامبر خاتم حضرت محمد (ص) است. برخی از مردمانی که حضرت محمد (ص) برای هدایتشان فرستاده شدند در طول ۱۴۰۰ سال

گذشته زندگی کرده و از دنیا رفته‌اند، برخی از آنها امروز زنده هستند و برخی نیز از امروز تا زمانی بین امروز و پایان دنیا زندگی خواهند کرد. امروز تنها راه پیروی از الگوی زندگی نبوی، پیروی از راه رسم حضرت محمد (ص) می‌باشد، زیرا طریقت او تنها الگوی زندگی نبوی است که به اراده خدا تا امروز سالم و دست نخورده مانده و تا پایان دنیا که خداوند روحهای تمامی مسلمانان را می‌ستاند و فقط کسانی را در این دنیا زنده باقی می‌گذارد که تا آخر دنیا مانند حیوانات به زندگی خود ادامه دهند، نیز دست نخورده و سالم باقی خواهد ماند.

حضرت محمد (ص) اولین و آخرین همه پیامبران است، ایشان حتی در زمانی که حضرت آدم در مرحله بین آب و خاک (گل) بود نیز در جهان حضور داشتند. ایشان تأیید و تضمین همه پیامبران بوده و با کتاب آسمانی خود قرآن پیام همه پیامبران قبل از خود را تأیید فرموده و به وسیله قرآن پیامهای پیام‌آوران قبلی را تکمیل نمود. قرآن در بردارنده همه پیامهای پیامبران قبلی و مطالبی در تکمیل آنها می‌باشد. قرآن در واقع نسخه دقیق و الفبای کامل هستی بوده که نگارنده، منتشرکننده و توزیع کننده آن خود خداوند جل و جلاله می‌باشد. خداوندی که منشأ همه پیدایش و هستی بوده، همه چیز از او آمده و به سوی او باز خواهد گشت. از آنجایی که پیامبر (ص) خود آینه تجسم قرآن و در واقع قرآن متحرک بوده است، لذا ایشان تنها فرد کامل و بی نقصی می‌باشد که عالم هستی به خود دیده است. اما ایشان به هیچ وجه قابل قیاس با خداوند نیست زیرا خداوند یکی است و هیچ شریک و همتایی ندارد.

خداوند گنجی پنهان بود که اراده فرمود خود را بشناساند، لذا جهان هستی را خلق فرمود. هنگامی که فقط خداوند وجود داشته و زمان هنوز شروع نشده بود خدا تکه‌ای از نور خود را جدا کرد و به آن فرمود «محمد

شو» از این رو حضرت محمد (ص) منبع و منشأ شکل گیری همه آن چیزی است که از ازل تا کنون در عالم پنهان و یا در دنیای مادی که فقط با حواس قابل درک می باشد، موجودیت پیدا کرده و خلق گردیده. ظاهر اصلی و اولیه انسان و حضرت محمد (ص) اولین شکل و صورت بیرونی خلق شده توسط خداوند است. از آن زمان به بعد همه مخلوقات دیگری که از نور محمد آفریده شدند در عالم پیدا و پنهان ظهور پیدا کرده اند، در حال حاضر ظهور داشته و در آینده نیز تا آخر دنیا ظهور خواهند داشت. همه چیز از نور حضرت محمد (ص) خلق می شود و نور محمد برگرفته از نور خدای احد و واحد می باشد. فقط خدا وجود دارد. همه چیز در گذر زمان در واقع سرابی بیش نیست و هیچ چیز آن طور که به نظر می آید نمی باشد. هرگز گذر و تداوم زمان را مورد لعنت و نفرین قرار ندهید چرا که زمان چیزی غیر از خداوند نیست. به هر سو که بنگرید نشانه‌ای از خدا را مشاهده می کنید همه چیز در نهایت گذرا و فانی است به غیر از ذات مقدس خداوند. خداوند همان خدایی است که قبل از خلقت موجودات و جهان هستی هم وجود داشته و همیشه به وجود داشتن ادامه خواهد داد. هیچ خدایی جز الله وجود ندارد. خداوند می فرماید: ^(۱) خدا یکی است او جاودانه و پایان ناپذیر است. نه زاییده شده و نه کسی از او متولد می شود. هیچ خدایی جز او وجود ندارد.

ماهیت وجودی پیامبران که درود و رحمت خدا برایشان باد این بوده که پیامبر بعدی زمانی از جانب خدا بر زمین فرستاده می شده که آموزه‌ها و

۱- سوره اخلاص (۱ تا ۴): یگو او خدای یگانه‌ی بکتاست. * خدایی که همه، نیاز بدو برند *

نزاده و زاده نشده است * و نه هیچ کس همتا و همگون اوست.

تعالیم پیامبر قبلی به کلی در میان مردم از بین رفته باشد. حضرت محمد (ص) آخرین پیامبر روی زمین تا پایان دنیا می باشد. اگر شما در پی پیروی از آیین پیامبران هستید، راهی جز اطاعت و پیروی از فرامین آن حضرت نخواهید داشت. حال گرفتن این تصمیم که کار چندان سختی هم به نظر نمی آید با خود شماست در حالیکه عمل کردن به آن کار چندان ساده‌ای نمی باشد.

حضرت محمد (ص) فرموده اند: «زمانی فرا خواهد رسید که نگاهداری و حفاظت از روش زندگی اسلامی به سختی نگه داشتن ذغال گداخته در دست خواهد بود» امروز آن زمان فرا رسیده است. در واقع افرادی که نظام کفر دجال را کنترل و هدایت می کنند انجام دادن این کار را بسیار دشوار و سخت می کنند و این یک آزمایش الهی است، خداوند افرادی را که بیشتر دوست دارد بیشتر مورد آزمایش خود قرار می دهد. هیچ کس به اندازه پیامبر (ص) مورد آزمایش الهی قرار نگرفت. زیرا هیچ کس نیز به اندازه ایشان مورد توجه و علاقه خداوند نبوده است.

واقعیت وجودی پیامبران الهی این است که همه آنها از جانب پروردگار آمده و همگی یک پیام را برای مردم آورده اند. زیرا فقط یک خدا وجود دارد که به مردم شناسانده شود و در واقع منشأ جهان هستی که در اصل از خود خداوند سرچشمه می گیرد یکسان است. این بدان معنی است که پیامبران هرگز با یکدیگر در رقابت نبوده اند زیرا همه آنها مؤید یک واقعیت و تنها واقعیت جهان هستی یعنی خداوند هستند. به همین شکل بین اولیاء خدا هم هیچ نوع رقابتی وجود ندارد. زیرا تنها چیزی که وجود دارد فقط خداوند است و انبیاء و اولیاء خدا که از طریق مشاهده مستقیم خدا به خوبی به این امر واقف هستند دیگر رقابتی برای آنها وجود نخواهد داشت. در واقع شناخت، شناسنده و شناخته شونده همه یکی هستند و مسلمانان

تنها کسانی هستند که این مسأله را می فهمند. و درست به همین دلیل است که فقط مسلمانان همه ۱۲۴۰۰۰ پیامبر را پذیرفته و هیچ تمایزی میان آنها قائل نمی شوند.

چنانچه خداوند خودش فرمان داده انسانها فقط باید او را از طریق پیروی از راه پیامبر (ص) پرستش نمایند انسان فقط از طریق دنبال کردن راه و رسم زندگی معرفی شده از سوی پیامبر قادر به پی بردن به ماهیت حقیقی جهان هستی و درک آن و شناختن خودش بوده و در واقع هر انسانی که خودش را خوب بشناسد پروردگار خود را نیز به خوبی خواهد شناخت. هر چند که وسعت تمام جهان هم برای در برگرفتن خداوند کافی نیست لیکن او در قلب تک تک کسانی که به او ایمان دارند جای خواهد گرفت و تنها راه دستیابی چنین قلبی نیز طی نمودن راه پیامبر اسلام (ص) می باشد.

مردم یا موافق نظام کفر دجال هستند و یا در دسته مخالفین آنها قرار دارند. اگر مخالف آنها باشند آنگاه در مسیر اسلام در حال حرکت هستند و اگر شما بر خلاف راه و روش اسلام عمل نکنید، باید دقیقاً بفهمید اسلام واقعی چیست؟ زیرا اسلام یقیناً آن چیزی نیست که سیستم آموزشی و رسانه ای کفر برای مردم به تصویر می کشد. بنابراین در صورتیکه شما خود به تحقیق و مطالعه بپردازید و تنها به رسانه های کفار اطمینان نکنید قطعاً در مسیر اسلام و در زمره مسلمانان قرار خواهید گرفت. هیچ کس نه می تواند شما را به اسلام آورده و نه می تواند شما را از اسلام جدا سازد. خداوند به طور فطری مورد درخواست و انتظار بندگانش می باشد. و همه ما بندگان خدا هستیم و همه ما این مطلب را به خوبی می دانیم زیرا هنگامی که خداوند منشأ همه هستی را از نور محمد خلق فرمود به ارواح همه انسانها که از ابتدا تا انتها به دنیا آمده و از دنیا می روند چنین گفت: «الست بربکم»،

«آیا من پروردگار شما نیستم؟» و همه آنها در پاسخ گفتند «آری». فرد مؤمن با تمام وجود و در قلب خود به خوبی این مطلب را احساس می‌کند. تنها راه حصول اطمینان از این مطلب که ما قطعاً بنده خدا هستیم بدین معنی که هرگز بنده هیچ فرد یا ایده یا به طور کلی هر چیزی یا کسی غیر از خداوند متعال نیستیم، این است که از راه پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) پیروی کنیم چرا که ایشان یک بنده کامل و تمام عیار خداوند هستند. ایشان محضر اخلاص و پاکی بوده تا جایی که حتی در هنگام راه رفتن مقابل خورشید هیچ سایه‌ای از وجود مبارک ایشان بر زمین نقش نمی‌بست. هنگامی که تبسم می‌فرمود نوری از جانب ایشان به اطراف منتشر می‌شد. عرق ایشان همچون مشک معطر بود. او در همه لحظات غرق در یاد خداوند متعال بود. ایشان همیشه در مقابل خداوند در حال خضوع و خشوع کامل بودند و او در واقع یک انسان کامل و بی عیب بود و لذا پیروی از راه و روش زندگی او یقیناً بهترین راه برای انتخاب مسیر خواهد بود. حال انتخاب با خود شماست که چه راهی را برگزینید.

هنوز مشخص نشده که شخص دجال در چه زمانی در میان مردم ظاهر خواهد شد، همچنین هنوز مشخص نیست که حضرت مهدی (عج) رهبر برحق و هدایت شده مسلمانان که قدم در جای حضرت محمد (ص) می‌گذارد و فقط خداوند را بدون هیچ شریکی می‌پرستند نیز در چه زمانی ظهور خواهند فرموده این دو شخصیت که نقطه مقابل یکدیگر هستند ممکن است در دوران زندگی شما در این دنیا ظهور پیدا کنند، یا نکنند. اما چیزی که مشخص است این است که در زمان حیات هر انسان در زندگی فقط دو روش زندگی می‌تواند در پیش گرفته شود. روش زندگی کفر و روش زندگی بر اساس ایمان به خدا. شخص دجال خود به تنهایی مظهر نهایت کفر و بی‌ایمانی است. مهدی (عج) نیز خود نهایت تجسم زنده هر آنچیزی

است که در مسیر پیروی از راه اسلام امکان پذیر است زیرا پیامبر (ص) نیز خود در جایگاهی قرار داشتند که در حکم قرآن ناطق از آن یاد شده است. در جایی که انسان از میان دو انتخاب که می‌توانند جایگزین یکدیگر شوند، انتخاب درست را به خوبی می‌داند، به تأخیر انداختن و تأمل در گرفتن تصمیم و انتخاب صحیح غیر ممکن خواهد بود.

قرآن آینه تمام عیار و همچون بلوری شفاف از حوادث و اتفاقاتی است که در هنگام رویارویی تضادها در دنیا رخ خواهند داد. خداوند در زمان رویارویی کفر و ایمان پیروزی را نصیب کسانی خواهد کرد که به او ایمان داشته‌اند و نه آنهایی که منکر وجود او بوده‌اند. اگر انسان به خدا ایمان داشته و راه و رسم پیامبر او را پیش بگیرد یقیناً به بهشت برین خواهد رفت و به همین شکل اگر منکر وجود خداوند تبارک و تعالی باشد چیزی جز آتشی دوزخ نصیب او نخواهد شد. امروز در این دنیا انتخاب با خود ماست! زمانی که انسان راه و روش زندگی محمد (ص) و روش زنده و حیات بخش زندگی اسلامی را به خوبی شناخت هیچ روش و سلوک دیگری برای او قابل قبول نخواهد گردید و به همین ترتیب هیچ روش زندگی دیگری غیر از اسلام نیز در نزد خدا قابل پذیرش نخواهد بود. حال تصمیم‌گیری در این رابطه به عهده و انتخاب خود انسان می‌باشد.

از خلیفه دوم مسلمین چنین نقل شده است که:

«روزی هنگامی که در نزد پیامبر (ص) نشسته بودیم ناگهان فردی ملبس به لباس بسیار سفید و با موهایی بسیار مشکی مقابل ما ظاهر شد. ظاهراً آنچنان نبود که به نظر بیاید از سفری یا راه درازی رسیده باشد و هیچ یک از ما او را نمی‌شناختیم. او گامی برداشت و نزد پیامبر (ص) بر زمین نشست در حالیکه پاهای خود را بر روی هم نهاده و کف دستانش را بر روی رانهای خود گذاشته بود گفت: «ای محمد، در باره اسلام برای من سخن بگو»

پیامبر (ص) که درود خدا بر او باد فرمود: «اسلام یعنی شهادت دادن به اینکه هیچ خدایی جز خدای یگانه وجود ندارد و پیامبر فرستاده اوست، اسلام یعنی نماز خواندن، زکات دادن، روزه گرفتن در ماه رمضان و رفتن به زیارت خانه خدا در صورت داشتن استطاعت.

آن مرد گفت: «به راستی که صحیح فرمودی». و ما با حالت متعجب از این گفتگو همین سخن را گفته و به راستی که پیامبر (ص) درست فرموده بودند. آن مرد مجدداً پرسید: «ای محمد به من بگو ایمان چیست؟»

پیامبر (ص) فرمود: «ایمان یعنی اعتقاد داشتن به خدا، فرشتگانش، کتاب‌های آسمانی او، پیامبرانش و روز قیامت و نیز اعتقاد داشتن و پذیرفتن احکام و فرامین او اعم از آنهایی که در ظاهر به نفع یا ضرر ما جلوه می‌نمایند»

او مجدداً پاسخ داد: «بله درست می‌گویی!» و پرسید: «در باره احسان برای من سخن بگو؟»

پیامبر فرمود: «احسان یعنی پرستش خدا به نحوی که گویی او را به عینه مشاهده می‌کنی. هر چند که در واقع ما انسانها او را نمی‌بینیم در حالیکه او بر همه امور ما ناظر و آگاه است»

او گفت: «در باره زمان قیامت توضیح بده»

پیامبر فرمود: «در این رابطه پرسش شونده این سؤال چیزی بیشتر از پرسش کننده آن نمی‌داند.»

او گفت: «در باره نشانه‌های قیامت سخنی بگو؟»

پیامبر فرمود: «نشانه‌های آن این است که بانوی خانه از کنیزخانه متولد شده؛ و شما در قیامت چوپانان تهیدست برهنه و پای برهنه را در حال رقابت با یکدیگر برای ساختن ساختمانهای بلند می‌بینید.»

سپس آن مرد رفت و من برای مدتی نزد پیامبر ماندم. سپس پیامبر

فرمود: «ای عمر آیا میدانی که فرد پرسش کننده این سؤالات که بود.»
 من در پاسخ گفتم: «خدا و پیامبرش بهتر می دانند.»
 ایشان فرمودند: «او جبرائیل (ع) بود که جهت آموزش دین شما به شما
 نازل شده بود.»

این روایت از فردی مسلمان نقل شده است.
 از ابو عبدالله جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است که:
 «فردی از پیامبر (ص) پرسید: «آیا شما فکر می کنید که اگر من نمازهای
 واجب، روزه رمضان و همه امور حلال را بجای آورده و از امور حرام
 اجتناب ورزم و کاری فراتر از این فرامین انجام ندهم باید به بهشت بروم؟»
 پیامبر (ص) در پاسخ به او فرمود: «بله» که این قضیه نیز از مسلمانان نقل
 شده است.

پیامبر خدا (ص) فرمود: «من دو چیز را بین شما به امانت قرار می دهم و
 شما هرگز فراتر از این دو نخواهید رفت. و آنها را از یکدیگر جدا نخواهید
 ساخت مادامیکه این دو را در نظر داشته باشید، هرگز به راه کج منحرف
 نخواهید شد. این دو، کتاب خدا و عترت اوست.»
 این روایت از مالک بن انس نقل گردیده است.

شما در یک سفر هستید. گذر شما از این دنیای مادی فقط بخشی از این
 سفر است. درست مانند فردی که از یک درب وارد اتاقی شده، از آن اتاق
 گذشته و از درب دیگری خارج می شود و یا مانند سواره‌ای که پای درختی
 رسیده در آنجا استراحتی کرده و مجدداً راهی ادامه سفر می شود. خداوند
 در قرآن می فرماید: «انسانها این سؤال را همواره خواهند پرسید که مدت
 زمان عمر آنها در این دنیا چقدر بوده است و در پاسخ این جواب دریافت
 خواهند نمود که عمر شما در دنیا مدت کوتاهی و شاید فقط یک یا نصف

یک روز بوده است. پیامبر (ص) فرموده‌اند: «شما باید فرزندان دنیای پس از مرگ بوده و نه این دنیای مادی زیرا این دنیا شما را ترک خواهد کرد در حالیکه دنیای پس از مرگ همواره در حال نزدیک شدن به سوی شماست. ایشان همچنین فرموده‌اند: «کسانی را که شما به آنها عشق می‌ورزید همگی به طور یقین از دنیا خواهند رفت هر کاری را که در این دنیا انجام می‌دهید مطابق با همان مورد قضاوت و پرسش قرار خواهید گرفت.» لذا حال اختیار و انتخاب با شماست؟

شما در حال سفر هستید. همه چیز از جمله خود شما از سوی خدا آمده و چه بخواهیم و چه نخواهیم، به واسطه بهشت و یا از طریق جهنم به سوی او باز خواهیم گشت. امروز انتخاب با شماست؟ از خواب غفلت بیدار شوید که زمان در حال گذشتن است.

انسان در حال سفر است و مقصد این سفر به سوی پروردگار عالم می‌باشد.

خدا

آنگاه که در روز داوری هر کس در صف الله ایستاده است

خدا می گوید:

«اکنون پادشاه کیست؟»

هیچ الهی جز الله نیست و

محمد رسول خداست

بگو: «طریقه من همین است

من و پیروانم با بینایی و بصیرت

همه خلق را به سوی خدا دعوت می کنیم

منزه است خدا

و من هرگز از مشرکان نیستم»

سوره یوسف، آیه ۱۰۸

THE THIRTEENTH TRIBE. A. Koestler. 1978.
Most of the books on **EZRA POUND** and the **NUREMBERG TRIALS** in the British Library.
AND many many others, here, there and everywhere.

The Prophet Muhammad said, may the blessings and peace of Allah be on him, that knowledge is the lost property of the mumin, so he may pick it up wherever he or she finds it.

Nothing is what it seems.
This book is for all those who are not satisfied with the official version, and who want the real thing.

There is no real thing, only the Real, **ALLAH**.

BIBLIOGRAPHY

- QUR'AN** from ALLAH. Translated by, inter alia, Muhammad Pickthall, and by Muhammad Yusuf Ali. Avoid gross mis translations by non muslims.
- AL MUWATTA'** of Imam Malik. Translated by 'A'isha 'Abdarahman at Tarjumana and Ya'qub Johnson. Diwan Press. 1982.
- AL RISALA** of Ibn Abi Zaid al Qairwani. Translated by Alh. Bello Muhammad Daura. Northern Nigerian Publishing Co. Ltd. 1983.
- THE FOUNDATIONS OF ISLAM** of Qadi 'Ayad. Translated by 'A'isha 'Abdarahman at Tarjumana. Diwan al Amir Publications. 1982.
- THE SHIFA'** of Qadi 'Ayad. Translated by 'A'isha 'Abdarahman at Tarjumana.
- LIFE OF MUHAMMAD** of Ibn Ishaq. Translated by Guillaume. Oxford University Press. 1978.
- LIFE OF MUHAMMAD** by Martin Lings. Allen and Unwin. 1983.
- SAHIH OF IMAM BUKHARI.** Translated by Dr. Muhammad Muhsin Khan. Crescent Publishing House. 1974.
- SAHIH OF IMAM MUSLIM.** Translated and published by Shri Muhammad Ashraf. 1976.
- THE GARDENS OF THE RIGHTEOUS** of Imam Nawawi. Translated by Zafrullah Khan.
- MISHKAT AL MASABIH.** Translated by Professor Robson. 1972.
- FORTY HADITH** of Imam Nawawi. Translated by Ezzedin Ibrahim and Denys Johnson-Davies. The Holy Qur'an Publishing House. 1976.
- FORTY HADITH QUDSI** from ALLAH. Translated by Ezzedin Ibrahim and Denys Johnson-Davies. The Holy Qur'an Publishing House. 1980.
- KUFR** by Shaykh 'Abd al Qadir al Murabit. Diwan Press. 1981.
- ROOT ISLAMIC EDUCATION** by Shaykh 'Abd al Qadir al Murabit. Diwan al Amir Publications. 1982.
- SIGN OF THE SWORD** by Shaykh 'Abd al Qadir al Murabit. Medina Press. 1984.
- THE BOOK OF STRANGERS** by Ian Dallas. Victor Gollancz. 1972.
- THE WAY OF MUHAMMAD** By Shaykh 'Abd al Qadir al Murabit. Diwan Press. 1974.
- DIWANS OF THE DARQAWA.** Translated by 'A'isha 'Abdarahman at Tarjumana. Diwan Press 1980.
- THE DARQAWI WAY** of Shaykh Mawlay al 'Arabi ad Darqawi. Translated by 'A'isha 'Abdarahman at Tarjumana. Diwan Press. 1979.
- THE MEANING OF MAN** by Shaykh 'Ali al Jamal. Translated by 'A'isha 'Abdarahman at Tarjumana. Diwan Press. 1978.
- QUR'ANIC TAWHID** by Shaykh 'Abd al Qadir al Murabit. Diwan Press. 1981.
- JESUS, PROPHET OF ISLAM** by Muhammad Ata'ur Rahim and Ahmad Thomson. Diwan Press. 1977.
- A STUDY IN CHRISTIAN GENOCIDE** by Muhammad Ata'ur Rahim and Ahmad Thomson.
- THE BIBLE, THE QUR'AN AND SCIENCE** by Maurice Bucaille. 1977.
- THE GOSPEL OF BARNABAS.** Translated by Laura and Lonsdale Ragg. Aisha Bawany Waqf. 1977.
- THE PROTOCOLS OF THE ELDERS OF ZION.**

سخن پایانی

احمد تامسون، مؤلف این کتاب اهل زامبیاست. او از سه جنبه دجال را بررسی کرده؛ از لحاظ فردی، پدیده فرهنگی - اجتماعی و به عنوان یک نیروی نامرئی. او معتقد است تا کنون باید برای همه آشکار شده باشد که نظام کفر و کفرانی که به آن نظام معتقدند و آن را اداره می کنند کسی نیستند جز دجال که به عنوان یک پدیده فرهنگی - اجتماعی جهانی و دجال به عنوان یک نیروی نامرئی فعال اند.

او معتقد است سردمداران نظام کفر، فراماسونها هستند که فعالیت های خود را در پشت این تصویر غلط عمومی که فراماسونها یک انجمن برادری اند که در دنیای تجارت به یکدیگر کمک می کنند مخفی می نمایند. سلسله مراتبی که در لژهای فراماسونری وجود دارد و شبیه سلسله مراتبی است که در تمام نظام های کفر دیده می شود به شکل هرمی است. یکی از نمادهای آنها هرمی با یک چشم است که این چشم همان چشم دجال است. فراماسونها جادوگران قرن بیستم و تمام جادوها با دست ظاهری نظام هستی انجام می شود و این کار به طریقی انجام می شود که برای ناظران قابل مشاهده نباشد. بدون فراماسونها تسلط دجال تا این حد پیشرفت نمی کرد.

فراماسونها کسانی هستند که انقلاب فرانسه را به راه انداختند و هر دو جنگ جهانی اول و دوم توسط آنها طراحی شده بود. هیتلر از فعالیت های فراماسونری به خوبی آگاهی داشت، چرا که آنها از اولین پیروان او به شمار

می‌رفتند. اما مطلبی که هیتلر متوجه به آن نشده بود، این که او به عنوان ابزاری مناسب در اختیار آنها قرار گرفت و ناخواسته شرایطی را برای فراماسونها پدید آورد که بتواند بهترین استفاده را از جنگ ببرند. ما با تأیید نظرات ایشان و در تکمیل مطالب آن چنین می‌گوییم:

۱ - دجال یک پدیده درونی

آه از این زشتان که مه رو می‌نمایند از نقاب

از درون سو، کاه تاب و از برون سو ماهتاب

چنگ دجال از درون و رنگ ابدال از برون

دام دزدان در ضمیر و رمز شاهان در خطاب

کلیات دیوان شمس تبریزی ۳۲۵۴ و ۳۲۵۵

دجال پیش از هر چیز یک پدیده درونی انسان است. پدیده‌ایست که در حال رسوخ در درون انسانها است، در حال تسخیر آنهاست. از آغاز خلقت آدم حرکت خود را آغاز کرده و در مرحله آخر زمان به اوج موقعیت خود می‌رسد.

گیاهان، حیوانات، پرندگان و شاید فرشتگان (که نیاز به تحقیق دارد!) دجال ندارند. دجال مختص انسان است. چون انسان روح خدا را به صورت ودیعه در خود دارد. حیوانات جان دارند اما روح ندارند. عصای موسی جان گرفت اما روح نداشت. انسان معجونی از روح خدا و خاک است. این معجون چون کارهای عظیمی می‌تواند انجام دهد، قابل سجده فرشتگان شد و ابلیس را دشمن خود کرد. روح خدا با قلم فطرت در درون انسان نوشته شده^(۱). انسان در مرحله اول با تصدیق این نوشته‌های فطری و در

۱ - سوره الروم ۳۰: پس حق‌گرایانه، به سوی ابن آیین روی آور، فطرتی که خدا مردم را بر آن

مرحله بعدی با تسلیم به فرامین یا کتاب پیامبران حقیقت‌ها را یافته و راه خود را می‌یابد. اما متأسفانه با پذیرای دجال و دجالان درون خود را خالی کرده و مبدل به الهام به فجور^(۱) نموده.

دجال از ریشه دجل به معنی دروغگو و کذاب است. کذب یا کفر فرق دارد. یک کافر حق را می‌پوشاند، خدا بر دل‌هایشان مهر می‌نهد^(۲) ولی یک مکذب به بیماری قلب گرفتار است^(۳). کذب به معنی انکار است و همیشه یک حضور می‌طلبد، یک طرف مطلبی را بیان می‌کند، اگر مطلق به حق باشد، طرف دیگر با آگاهی به حق بودنش آن را انکار می‌کند. مثال: یک طرف می‌گوید: «امروز هوا آفتابی است» طرف دیگر می‌گوید: «خیر آفتابی نیست.»

انسان از نفس و روح ترکیب شده، یکی از عالم خلق و دیگری از عالم امر. هر دو مستقل از هم و هر دو دارای فرمان هستند، اما راهی به هم دارند. از روح راهی به نفس و از نفس راهی به روح است، حال راه به کی ختم شود، به سعید بودن و شقی بودن انسان منتهی می‌شود.

هر فردی دارای یک نفس است که متناسب و مخصوص خود اوست و جدا از انسان هم نیست. این نفس در مرتبه اول نفس اماره است (یوسف، ۵۳)^(۴) که دارای هوا و در هوای نفس فرمان می‌دهد:

سرشته است....

۱- شمس ۷ و ۸ و سوگند به نفس آدمی و آن که او را سامان داد* پس فجور و تقوا را به وی الهام کرد.

۲- سوره بقره آیات ۶۰ و ۷: «آنان که کفر ورزیدند... خدا بر دل‌ها و شنوایی‌شان مهر نهاده...»

۳- بقره ۱۰ «در دل‌های آنان مرض است پس خدا بر مرض ایشان بیفزود...»

۴- و من نفس خویش را مبرا نمی‌دانم. زیرا نفس اماره انسانرا به کارهای زشت و می‌دارد جز

آن چه را خود می خواهد می بیند؛
 آن چه را خود می خواهد می شنود،
 آن چه را خود می خواهد حکم می راند...
 والی الاخر..

در آغاز خلقت، اگر انسان در نفس اولیه می ماند، هیچ گناهی بر او نوشته نمی شد و مورد بازخواست هم قرار نمی گرفت و در لباس انسان - حیوان ادامه حیات می داد. اسطوره های یونان باستان به این مرحله از انسان اشاراتی دارند.

اما در لحظه ای که آمادگی یافت («سواء» مستعد موزون شد) روح خدا در او دمیده شد^(۱). این وجود، نفس بر خودش شهادت داد رب دارد^(۲)، صاحب دارد، ارباب دارد. رب او الله است^(۳) و رب او الحق است. از این بپعد او باید عرف به حق و تابع حق باشد.

آن چه که حق است بگوید،
 آن چه حق است بشنود،
 آن چه حق است ببیند،
 آن چه حق است حکم راند و تابع آن شود.

آنچه را پروردگارم رحم کند...

۱- سوره حجر، ۲۹: پس چون کار آن را پایان رساندم، در او از روح خویش بدمم...
 سوره سجده، ۹: پس او را موزون ساخت و از روح خود در وی بدمید؛ و برای شما گوش و چشم ها و دل ها قرار داد. بسیار اندک سپاسگزاری می کنید)

۲- (هنگامی را که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنها را بر خود گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند، «بلی ما گواهی دادیم تا دیگر روز قیامت نگوئید ما از

این غافل بودیم» (اعراف، ۱۷۲) ۳- سوره الحج ۲۲: ذلک بان الله هو الحق

گر رضای حق همی جویی دلا پیشه خود کن خلاف نفس را
 در خلاف نفس شو ثابت قدم تا که ره یابی به اسرار قدم
 تا نگردهد نفس تابع روح را کسی دوا یابی دل مجروح را
 از طرفی در لحظه‌ای انسان با دارا بودن دو خصلت منفی ظلوماً و
 جهولاً، اماناتی^(۱) را بدوش کشید، مسئولیت اجرایی یافت، خدا هم در او
 سمع، بصر و فواد^(۲) قرار داد. این سه قوه توانایی‌هایست، نیروهایست که
 به او داده شده به صورت موقت که بتواند، با دیدن حق مسئولیت به دوش
 خود را به درستی حمل کند و پاسخگو باشد.

سمع، بصر و فواد^(۳) سیستم نفوذی انسان است: از درون انسان به
 بیرون و از بیرون به درون انسان راه می‌برد.

انسان اگر درست از این سیستم نفوذی استفاده کند دو خصلت منفی
 ظلم و جهل که در وجود خود دارد کنار رفته و او متحول می‌شود و بازگشت
 می‌نماید. خداوند در قرآن می‌فرماید: چیزی را که علم نداری دنبال نکن،
 همانا گوش و چشم و فواد از همه‌ی آنها بازخواست خواهد شد. به نوعی
 می‌توان گفت سمع، بصر و فواد در تحصیل علم مسئولند و شاید مستقل از
 انسان‌اند و اگر صحیح عمل نکنند، روزی از آنها بازخواست می‌شود و باید
 جوابگو باشند.

۱- سوره احزاب، ۷۲: ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس از حمل آن
 امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند. و انسان آن را برداشت او بسیار ستمکار و نادان بود.

۲- حضرت علی بن الحسین (ع) فرموده که بنده را ۴ چشم و ۴ گوش می‌باشد، دو چشم و دو
 گوش در سر اوست که امور دنیای خود را با آنها می‌بیند و دو چشم و دو گوش در دل اوست که
 امور آخرت را به آنها می‌بیند. و اگر کسی متقی نباشد آن دو چشم دلش کور می‌ماند.

۳- سوره سجده، ۹ و سوره اسراء، و

سمع گوش قلب است. قلب دو گوش دارد. تا شنیده‌ها یا آن بارهای معانی برخوردار از علم و حق نباشند سمع اجازه دخول به وجود خود نخواهد داد، پس می‌زند. مرحله بعد این ردیف، قوه بصیرت است. قلب دارای دو چشم است، اگر آن داخل شده‌ها از سمع حقیقت و بار علمی نداشته باشند از حق برخوردار نباشند چراغ بصیرت روشن نمی‌شود و روشنی برایش به ارمغان نخواهد آورد و بصیرت نمی‌یابد. مرحله سوم این سیستم قوا فواد است. فواد آن بار معانی در قلب ریخته شده را باید بریان کند، پخته کند و پردازش کند، و سپس مهر تصدیق بر آن بزند. از آن پس انسان تابع آن بار معانی می‌شود و دنباله روی از آنها می‌کند. خداوند به انسان هشدار می‌دهد:

تا علم نداری معتقد مباش،

آن چه را علم نداری مگو،

آن چه را علم نداری دنباله روی نکن!

چون روزی این سیستم شهادت می‌دهد که انسان دنباله روی افرادی یا مکاتبی را کرده که این سیستم نقشی در تأیید آن نداشته، این سه قوه امانت است در دست انسان و روزی از بسیاری از افراد پس گرفته می‌شود. اگر انسان در هر لحظه از زندگی، از این سیستم نفوذی استفاده کرده، وجود خود را بر ریل حق و صبر گذشته نفس اماره که مایل به تبعیت بدنی و امر به لذات و شهوات حسی است، تربیت می‌شود پرورش می‌شود و عنان خود را به دست این سیستم می‌دهد و از آن بی‌بعد نفس اماره هر لحظه خود را ملامت کرده و توبه می‌کند، و نفس بنور قلب منور شده و از سیئات و غفلت تنبیه می‌گردد^(۱) و در آغاز چون خاکی بوده شاید یک کرم خاکی، در

این پيله (تقوی) پروانه می شود و یک پروانه نفس لوامه از آن بیرون می آید. و از خاک خارج شده و در مرحله سوم از این قالب لوامکی هم بیرون آمده و ترقی کرده ملهمه می گردد، از دو طریق یا از فرشتگان یا از شیاطین الهام می گیرد. «فالهامها فجورها و تقویها سوره شمس، آیه ۸». به صورت استعاره می توان گفت کامپیوتری که ارتقاء یافته و به اینترنت متصل می شود و از آن بیعد وسعت اطلاعات او بی نهایت می شود. مرحله آخر نفس مطمئنه است که روح خدا بطور کامل در نفس قرار گرفته و هر دو یکی می شوند و یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه. این تحولات نفس بدون تقوی و سیستم حفاظتی نفوذی امکان پذیر نیست. ما (کذب القواد ما رای النجم ۱۱).

هر فردی که حافظ سیستم نفوذی خود باشد، یک انسان مصدق، تأیید کننده حق در هر لحظه زندگی است. آنچه حق است تصدیق و پیرو آنها می شود.

اگر خواهی که گردی بنده خاص

مهیا شو برای صدق و اخلاق

وجود تو همه خاست و خاشاک

بیرون انداز از خود جمله را پاک

برو تو خانه دل را فرو روب

مهیا کن مقام و جای محبوب

چو تو بیرون شدی او اندر آید

به تویی تو جمال خود نماید

وجود هر دو عالم چون خیال است

که در وقت بقا عین زوال است

خداوند می فرماید: اکثریت از ظن و گمان تبعیت می کنند. چشمهایی

دارند که با آن نمی بینند، گوشه‌هایی دارند که به آن نمی شنوند و قلبه‌هایی دارند که با آن نمی فهمند. این گروه افراد اگر حق را ببینند تکذیب می کنند و به مرور این سیستم نفوذی رو به ضعف رفته و قوای آن کاسته می شود. و روح خدا در درون آنها در پشت تقابلهای و حجابها از بین رفته و نوری از آن خارج نمی شود. انسان در ظلمات درونی فرو می رود و شیطان در فطرت آنها می نشیند و ارزشهای اخلاقی خود را که وارونه ارزشهای دین است به عنوان فطرت در انسان می نویسد، در این مرحله دنیا مقصد می شود و دین خدا وارونه شده و روح بیمار تسخیر شیطان می شود. انسانها را افکار کنترل می کنند، آن چه که شیطان بعنوان بار معانی در وجود او نوشته است پیروی کرده و انسان - شیطان می شود و پست تر از انسان حیوان و روزی می گوید کاشکی خاک بودم.

۲- ضد مسیح

دجال در زبانهای فرانسه و انگلیسی به نام آتی کریست یا ضد مسیح شهرت دارد و می گویند از مادری یهودی به دنیا می آید. می دانیم اولین پیغمبر حق گرا حضرت ابراهیم^(۱) است. اما چرا نگفتند دجال ضد ابراهیم، بلکه دجال ضد مسیح است. شاید به توان گفت حضرت مسیح بدون مادری بنام حضرت مریم موجودیت پیدا نمی کرد. حضرت مریم ژنهای پاک آل عمران را دارد و وجودی دارد که ملائک او را ندا کرده اند و او صدای آنها را شنیده و جواب گفته و جواب شنیده است و

۱- آل عمران، ۶۷: ابراهیم نه یهود بود و نه نصرانی، بلکه موحدی (حق گرای) فرمانبردار بود

و از مشرکان نبود.

او فرشته‌ها را دیده است. حضرت مریم ملقب به (احصنت فرجها)^(۱) است. نقاط نفوذی خود را مصون داشته و پاک دامنی کرده. این وجود مطهر پذیرای روح مقدس شده، سپس سخنان پروردگار خود و کتابهای او را تصدیق کرد. از او مسیح پسر مریم بدنیا آمد.

ضد مسیح باید فردی باشد که وارونه این صفات می‌باشد؛ یعنی دارای مادری با ژن‌های ناسالم که شیاطین او را خوانده و آن زن صدای آنها را بشنود و جواب گوید و جواب دهد. زمانی که خلقت آماده پذیرای چنین زنی شود، زنی که فطرت الهی او کاملاً به فطرت ابلیس مبدل شده، آن گاه ابلیس می‌تواند جان خود را در او وارد کرده و در این وصلت ضد مسیح زاده خواهد شد. نام او دجال یا ضد مسیح است. این شخصیت ادعا خواهد کرد که یک خدا بوده و جادوهایی از او سر خواهد زد. ضد مسیح رسول انسان - شیطان بر روی زمین می‌باشد.

۳ - ضد مسیح و فرقه فراماسونی

در قرن نوزدهم کتابهای بی شماری راجع به فرقه ماسونی بخصوص سازمانی به نام پالادیوم و مثلث‌ها منتشر شده، از جمله فراماسونری بی نقاب، شیطان در قرن نوزدهم، خاطرات دیانا وکان و مهمترین آن فراماسونری کنیسه شیطان که عالیجناب مورن، رئیس اسقف‌ها پرلویی بیان

۱ - سوره انبیاء ۹۱: آن بان (مریم) را که دامنش را پاک داشت (احصنت فرجها). پس روح خویش در او دمیدم و او و پسرش را برای جهانیان آیتی قرار دادیم.

سوره تحریم: ۱۲: و مریم دختر عمران را که دامن خود را پاک داشت (احصنت فرجها).

پس ما از روح خود در او دمیدیم و او سخنان پروردگار خود و کتابهای او را تصدیق نمود و از فرمانبرداران بود.

داشته است، توسط پاپ لئون سیزدهم هم تأیید شده است و همچنین بسیاری از مجلات کاتولیک.

برای روشن شدن مطلب به کتاب شیطان در قرن نوزدهم اثر دکتر باتای اشاره می‌کنیم. آنچه وی راجع به پالادیسم برایمان بیان می‌دارد.

در ۲۰ سپتامبر ۱۸۷۰ تأسیس گردید، انجمن سالاران ماسونری بدین ترتیب است، یک رهبر تدوین آیینی، یک بزرگ استاد مدیریت و کاهن بزرگ لوسیفری. پالادیسم تأسیس شده و اعمال شده بود تا حکومت ضد مسیح را آماده کند. این حقیقتی است اکنون باید تمام دنیا بدانند، اینک وقت آن رسیده که با صدای بلند اعلام شود. با این وجود نباید پالادیسم را که احضار ارواح لوسیفری ماسونی است با تمام دستگاه‌های گرداننده و عمال سالاران ماسونی را به هم آمیخت. پالادیسم آیین شیطان است در پس‌لژها. این یک دین است. سالاران ماسونی دارای نوعی سازمان اداری برتر است، که شامل تشکیلات پیشرفته حتی بر ورای پالادیسم می‌باشد. سپهد پایک^(۱) مناسب پالادیک اصلاحات جدید، علوم خفیه ماسونی را ابداع نکرده است. مناسبی که پیش از ۲۰ سپتامبر ۱۸۷۰ موجود بوده است... اما پس - لژها منفرداً و بدون تشکیلات جمعی عمل می‌کردند... آلبرت پایک پایه‌گذار این گروه‌بندی است. و در زمانی که پایک پایه‌های پالادیوم را در شهر چارلستون گذاشته، آقای مازینی^(۲) هماهنگ با او، ترتیبی در رم می‌دهد، که در فردای آن روز گروه‌های ارتش پیه

۱- آلبرت پایک از فراماسونرهای آمریکایی بسیار عالی رتبه‌ای بود که کتابهایی را در این زمینه داراست، اما هیچ سند و مدرکی وجود ندارد که او با توطئه‌ی شیطانی ارتباط دارد.

۲- میهن دوست ایتالیایی در ژن (۱۸۰۵-۱۸۷۲) متولد شده است. مؤسس جامعه سری ایتالیای جوای است. (نقل از لاروس)

مون، فرماندهی جنبش سیاسی را سریعاً به دست گرفت. شخص اول نفر دوم را به عنوان رهبر جنبش سیاسی به رسمیت شناخت، و به این ترتیب بزرگ هیئت مدیره اجرایی ایجاد شد، که مقر آن در مقابل واتیکان است. نفر دوم لوسیفری آمریکایی را به عنوان کاهن اعظم ماسون جهانی شناخت، به این ترتیب بزرگ هیئت مدیره تدوین آیینی دایر شد، که مقر آن در شهر چارلستون واقع در انبار پالادیوم شهسوران معبد می باشد. دو سال بعد در شهر برلن تحت نام بزرگ هیئت مدیره اداری سومین مرکزیت دایر شد. (جلد اول، صفحات ۳۴۵-۳۴۸) (۱)

به این ترتیب در آیین اسکاتلندی موردی را پیش بینی می کنند که در درجه ۳۲ دومین درجه شاهزاده راز نمان شاگرد هنوز هدف را در نیافته بود. که او هنوز حدس نزده است که معمار بزرگ عالم کسی جز خود لوسیفر رانده شده نیست. او در درجه سی و سومین باقی می ماند و دیگر جلوتر نخواهد رفت. شاهزاده حقیقی فرمانروای راز نمان، آن کسی است معمار بزرگ را شناخته است، این فرد فوراً بسمت پالادیسیم بسمت ماسونری کیمیاگری و اسرار خفیه لوسیفری برده خواهد شد.

به کتاب تشکیلات فراماسونری در ایران نوشته حسین میر (صفحات ۲۶۱ رجوع می کنیم: نامی رمزی برای شیطان پرستی: «...در سه درجه اول فراماسونری، فرد را بلافاصله با معمار بزرگ جهان بعنوان خدای فراماسونری آشنا می کنند. بدون تردید او به دلیل شیوه تعلیماتش تصور خواهد کرد که این صرفاً یک راه ظریف اشاره به یهوه، الله یا خدای تثلیثی مسیحیت است. اگر از خودش بپرسد که چرا این عنوان جزو اسرار ماسونری محسوب می شود، و بنابراین چرا متون ماسونری خصوصاً به گاوتو Gaoutu اشاره می کنند و صرفاً

(۱) - اقتباس از کتاب شیطان فراماسون، بازیگری لئو تاکسیل، اثر اژن وبر، انتشارات المعی

کلمه ساده خدا Gad را بکار نمی‌برند احتمالاً چیزی جز یک تغییر شکل بی‌ضرر را نخواهد دید، و شاید حدس خواهد زد که این اسمی است که از روزهای ماسونری عملی باقی مانده، در طول زمان تغییر کرده است.

«... فقط زمانی که یک استاد بنا به مقام طاق خسروی برسد و عضویت در شاپیتر طاق خسروی را بپذیرد نام واقعی «گائوتو» (که همان یهبالان^(۱) باشد) به وی گفته می‌شود. حتی در آن مرحله اکثر افراد از دریافتن این نکته عاجزند که بعمد به سوی این گمراهی سوق داده می‌شوند. که «گائوتو» یگانه خداوند ادیان یکتاپرست است... ولی از گزارشهای رهبران ارشد ماسونری و از مطالب نادر پنهانی ویژه ماسونها بلند مرتبه، چنین بر می‌آید که برادران حتی در میان خودشان نیز آشکارا از آنچه دال بر شیطان‌پرستی باشد، حرفی به میان نمی‌آورند (نایت: فصل ۲۵، صص ۳۳۴-۲۸۸)

حیرام پدر فراماسونری کیست؟

فراماسونها ادعا دارند که نظام خود را از حضرت سلیمان گرفته‌اند. آنان به هیکل سلیمان به دیده احترامی نزدیک به تقدیس می‌نگرند. زیرا به نظر آنان، این هیکل نخستین ساختمانی بود که برای نیایش معمار بزرگ عالم ایجاد شد. فراماسونها همچنین برای مردی از اهالی صور کهن به نام حیرام احترام قائلند بدین جهت، فراماسونها در اشاره به حیرام که تورات او را به عنوان فرزند یک بیوه زن توصیف کرده است و او را پدر خود می‌دانند و خود را فرزندان بیوه زن نیز می‌نامند.

ولی این استاد حیرام کیست؟ که تاریخ در باره‌اش ساکت است. و نیز حیرامی که در تورات ذکرش رفته بیشتر ریخته‌گر فلزات است تا معمار.

(۱) JAH-BUL-ON این نام ترکیبی از نامهای سه شخصیت جداگانه است که در یک اسم با

یکدیگر در آمیخته‌اند)

برای روشن شدن به کتاب مقدس، کتاب اول پادشاهان باب ۷ شماره ۴۰ رجوع می‌کنیم:

« - و حیرام حوض‌ها و خاک‌اندازها و کاسه‌ها را ساخت پس حیرام تمام کاریکه برای سلیمان پادشاه بجهة خانه خداوند می‌کرد بانجام رسانید. دو ستون و دو پیاله تاجهایی که بر سر دو ستون بود و چهار صد انار برای دو شبکه که دو صف انار برای هر شبکه بود بجهة پوشانیدن دو پیاله تاجهاییکه بالای ستون‌ها بود. ده پایه و ده حوضیکه بر پایه‌ها بود. و یک دریاچه و دوازده گاو زیر دریاچه» و دیگرها و خاک‌اندازها و کاسه‌ها یعنی همه این ظروفی که حیرام برای سلیمان پادشاه در خانه خداوند ساخت از برنج صیقلی بود.

خداوند بزرگ هم مواد اصلی این بنا را به مقتضات سوره سبا آیه ۱۰ ما آهن را برای داوود نرم کردیم، و سوره سبا آیه ۱۱ چشمه مس مذاب را برای سلیمان روان ساختیم، در اختیار آنان قرار داد.

یکی از هزاران هزار اعجاز قرآن مهری است که بر تمام خبرها زده است و با این مهر بسیاری از مسائل مبهم تاریخ را پس از تفحص و تحقیق در آیات روشن می‌کند. با کاوش در آیات مربوط به حضرت سلیمان شاید پرده از بسیاری از ابهامات ماسونی برداشته شود و با شناخت معمار معبد سلیمان به ماهیت معمار بزرگ عالم ماسونی پی ببریم.

تفسیر المیزان، جلد ۳۳-۳۴ سوره ص، آیات ۳۵ الی ۴۰ صفحات ۳۲۶ الی ۳۲۸:

گفت پروردگارا مرا بیامرز و بمن سلطنت بده که سزاوار احدی بعد از من نباشد، البته تو بخشنده‌ای.

و ملکی را که سزاوار احدی بعد از او نباشد بیان می‌کند، و آن ملکی است که دامنه‌اش حتی باد و جن را هم گرفته، و آندو نیز مسخر وی شدند. یعنی ما شیطان‌های جنی را برای سلیمان مسخر کردیم تا هر یک از آنها

که کار بنایی را می‌دانسته برایش بنایی کند، هر یک از آنها که غواصی را می‌دانسته برایش در دریاها غواصی کند و لوله‌لوه و سایر منابع دریایی را برایش استخراج کند.

و سایر طبقات جن را برای او مسخر کردیم، تا همه را غل و زنجیر کند و از شرشان راحت باشد.

به وضوح واژه «بناء» که ترجمه‌ای از ماسون است بیان شده است. تفسیر المیزان جلد ۳۲ سوره سباء آیات ۱۱-۱۴ (صفحات ۲۶۰-۲۶۰) چنین بیان داشته است:

... «و من الجن من يعمل بین یدیه باذن ربه»؛ یعنی و جمعی از طائفه جن چون بعداً فعل جمع بآنها نسبت داده؛ می‌فرماید يعملون له، پس معلوم می‌شود جمعی از جن بوده‌اند - که نزد او و باذن پروردگار او کار می‌کردند، چون خدا آنها را مسخر وی کرده بود، (و من یزغ عن امرنا) یعنی و هر یک که از امر ما منحرف می‌شدند، و اطاعت سلیمان نمی‌کردند، (نذقه من عذاب السعیر)، از عذاب آتش بوی می‌چشانندیم، ... از ظاهر الفاظ آیه بر می‌آید: همه طوائف جن مسخر وی نبوده‌اند، بلکه بعضی از جن مسخرش بوده‌اند.

یعلمون له ما یشاء من محاریب، و تمائیل و جفان، کالجواب و قدور راسیات، الخ

کلمه (محارب) جمع محراب است، که بمعنای نمازگاه و محل عبادت است، کلمه تمائیل جمع تمثال است، که بمعنای مجسمه از هر چیز است، و کلمه (جفان) جمع جفنه است، که بمعنای کاسه طعام است، و کلمه (جواب - جوابی)، جمع جابیه است، که بمعنای حوضی است که آب در آن جمع شود، و کلمه (قدور) جمع قدر است، که بمعنای دیگ طعام است، و (راسیات) بمعنای ثابت و پابرجا است، و از بس که بزرگ بوده‌اند، هر یک در جای خود ثابت بوده است

اگر آیه ۱۲ سوره سبأ: «و برای او هر چه می خواست از محراب‌ها، و تمثال‌ها، و کاسه‌هایی چون حوض و دیگهای ثابت در زمین درست می کردند...» را در کنار شماره ۴۰ فصل ۷ کتاب اول پادشاهان: «و حیرام حوض‌ها و خاک اندازه‌ها و کاسه‌ها را ساخت پس حیرام تمام کاریکه برای سلیمان بجهت خانه خداوند می کرد بانجام رسانید... و یک دریاچه و ۱۲ گاونر و غیره» قرار دهیم، متوجه می شویم که عمل حیرام با کار برخی از جن‌ها که به اذن پروردگار کار می کردند برابر است.

«بعد از آنکه قضاء مرگ بر او رانندیم، کسی جنیان را از مرگ وی خبر نداد، مگر موریانه زمین که عصایش را خورد، و او بزمین افتاد، همین که افتاد جنیان فهمیدند: که اگر از مرگ او خبر داشتند (در این مدت طولانی) در عذابی خوار کننده بسر نمی بردند. (سوره سبأ، آیه ۱۴)

بنابراین، «پس از خبر مرگ سلیمان، جن‌ها در عذابی خوار کننده بسر نمی برند»، به نوعی می توان گفت که: جن‌های بنا و غواص آزاد شده‌اند! بنابراین آیا ریشه و منبع تغذیه فراماسونری (بنای آزاد) را در این (جن بنای آزاد) نمی توان یافت!

شهلا المعی

بهمن ۱۳۸۸